

امام سجاد علیہ السلام



سید حسن الطحی

ۛ
امام سجاد
علیہ السلام

نوشتہ:

سید حسن ابٹھی

ابطحی، سید حسن، ۱۳۱۴-۱۳۹۴
 عقاید / نوشته سید حسن ابطحی.
 تهران: سیمای دوست، ۱۳۹۲.
 ۲۸۰ ص. ۱۴۰۰۰ ریال - شابک ۰ - ۸۶ - ۶۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 علی بن حسیّن علیه السلام، امام چهارم ۳۸ - ۹۴ ق.
 ۱۳۹۳ الف ۲۳ / الف ۴۳ BP
 ۲۹۷ / ۹۵۴
 ۳۶۳۶۰۳۵

شناسنامه کتاب

نام کتاب: امام سجّاد علیه السلام
 نویسنده: سید حسن ابطحی
 ناشر: سیمای دوست
 تعداد صفحات: ۲۸۰
 نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۹۶
 چاپخانه: افق
 شمارگان ۱۰۰۰
 قطع وزیری

شابک ۰ - ۸۶ - ۶۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸



قیمت ۱۴۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْمَلِكُ الْحَمْدُ لَكَ الْمُنْتَظَرُ الْمُهْدَى



فهرست

صفحه	عنوان
۵	فهرست
۱۱	پیشگفتار

بخش اول / قبل از عاشورا

۱۶	تولّد امام سجاد علیه السلام
۲۰	القاب و انگشتی امام سجاد علیه السلام
۲۴	ازدواج امام سجاد علیه السلام
۲۴	امامت حضرت سجاد علیه السلام
۳۰	علم حضرت امام سجاد علیه السلام
۳۲	قضیه‌ای دیگر
۳۵	روایاتی در خصوص امامت ائمه اطهار علیهم السلام

بخش دوم / خصوصیات فردی حضرت سجّاد علیه السلام

۴۵	 خصوصیات فردی حضرت سجّاد علیه السلام
۴۶	 نکات اخلاقی از زندگی حضرت علیه السلام
۵۶	 طلب روزی حضرت امام سجّاد علیه السلام
۵۶	 حلم حضرت امام سجّاد علیه السلام
۶۱	 سخاوت امام علیه السلام
۶۴	 تربیت افراد
۶۸	 فضائل حضرت از دیدگاه دیگران
۶۹	 معجزات حضرت سجّاد علیه السلام
۸۵	 عبادات حضرت سجّاد علیه السلام
۸۸	 توضیح دعای شب ۲۷ رمضان
۹۵	 صحیفه سجّادیه
۹۷	 عبادات حضرت سجّاد علیه السلام از قول دیگران
۱۰۷	 استجابت دعای حضرت امام سجّاد علیه السلام
۱۰۹	 فرزندان حضرت امام سجّاد علیه السلام
۱۱۰	 در واقعه عاشورا

بخش سوم / بعد از عاشورا

۱۱۴	در کوفه	۱۱۴
۱۱۴	خطبه حضرت زینب علیها السلام در مقابل مردم کوفه	۱۱۴
۱۱۸	خطبه حضرت امام سجاد علیه السلام در کوفه	۱۱۸
۱۲۰	سخن ابن زیاد ملعون با حضرت سجاد علیه السلام	۱۲۰
۱۲۲	در شام	۱۲۲
۱۲۲	حضرت امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید لعنة الله علیه	۱۲۲
۱۲۳	گفتگوی حضرت امام سجاد علیه السلام با یزید	۱۲۳
۱۲۴	دفاع حضرت امام سجاد علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام	۱۲۴
۱۲۵	حضرت امام سجاد علیه السلام سخنرانی می کند	۱۲۵
۱۲۸	گفتگوی حضرت امام سجاد علیه السلام با منهل	۱۲۸
۱۲۸	توبه پیرمرد به دست حضرت امام سجاد علیه السلام	۱۲۸
۱۳۰	افشاگری حضرت امام سجاد علیه السلام	۱۳۰
۱۳۱	سه پیشنهاد حضرت امام سجاد علیه السلام	۱۳۱
۱۳۲	در مدینه	۱۳۲
۱۳۲	بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه و پیام بشیر	۱۳۲
۱۳۴	گفتگوی خانمی از اهل مدینه با بشیر	۱۳۴

- خطبه حضرت امام سجّاد علیه السلام برای مردم مدینه ۱۳۵
- عذرخواهی صوحان بن صعصعه ۱۳۸
- عزاداری خانه‌های اهل مدینه ۱۳۸
- اندوه و گریه حضرت امام سجّاد علیه السلام بر حضرت امام حسین علیه السلام ۱۴۱
- حضرت امام سجّاد علیه السلام و زنده نگه داشتن عاشورا ۱۴۲
- رفتار حضرت سجّاد علیه السلام با خلفای زمان ۱۵۵
- واقعه حرّه ۱۶۶
- پیشگویی حضرت امام سجّاد علیه السلام ۱۶۸
- شکستن رسوم غلط ۱۶۹
- قیام توایین ۱۶۹
- قیام مختار ۱۷۵

بخش چهارم / اصحاب و یاران امام سجاد علیه السلام

- ۱۸۳ اصحاب و یاران حضرت امام سجاد علیه السلام
- ۱۸۴ ابو حمزه ثمالی
- ۱۸۸ سلیم بن قیس هلالی
- ۱۸۸ سلیم در زمان حجّاج
- ۱۸۹ کتاب سلیم در محضر حضرت امام زین العابدین علیه السلام
- ۱۹۱ ارتباط سلیم با ابان بن ابی عیّاش در ایران
- ۱۹۲ کلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- ۱۹۳ شهادت و وصایای حضرت سجاد علیه السلام

بخش پنجم / پاسخ به چند سؤال

- ۱۹۹ پاسخ به چند سؤال

بخش ششم / کلمات حضرت سجّاد علیه السلام

کلمات حضرت سجّاد علیه السلام	۲۲۰
سخنان حضرت امام سجّاد علیه السلام در خصوص حضرت امام زمان علیه السلام	۲۴۱
احتجاجات حضرت امام سجّاد علیه السلام	۲۴۲
توضیح در خصوص کلام امام علیه السلام	۲۴۹
ترجمه بعضی از مناجات‌های حضرت امام سجّاد علیه السلام	۲۵۵
ترجمه مناجات محییّن:	۲۵۵
ترجمه مناجات خائفین:	۲۵۷
ترجمه مناجات شاکرین:	۲۶۰
مناجات شاکین	۲۶۲
مناجات تائبین	۲۶۳
دعای حزین	۲۶۶
رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام	۲۶۸
سپس حقوق کارها	۲۷۱
حقوق سرپرستان	۲۷۲
حقوق زیردستان	۲۷۳
حقوق خویشاوندان	۲۷۵

«پیشگفتار»

بدون تردید هر انسانی بیش از هر چیز مایل است پیشوا و رهبر و امام خود را بشناسد و از حالات او اطلاع کاملی داشته باشد. زیرا انسان به دلائلی باید همیشه به امام و رهبری اقتدا کند و در هر کار به خصوص در کارهای مهم و خطرناک باید الگویی داشته باشد و اگر انسان از حالات و خصوصیات امام و رهبر و الگوی خود اطلاعی نداشته باشد چگونه ممکن است به او اقتدا کند و هدایت شود.

بنابراین اگر می‌بینید ما در این کتاب شرح حال حضرت امام سجاد علیه السلام را می‌نویسیم و تقدیم حضورتان می‌کنیم، فقط و فقط منظورمان معرفی امام علیه السلام و این که الگوی انسانیت کیست و او باید چگونه باشد، بوده و برخلاف آن چه ممکن است فکر کنید که منظور فقط نقل تاریخ است، نبوده و به هیچ وجه این کتاب را من به عنوان کتاب تاریخ نمی‌نویسم به خصوص که در زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌خوانیم: «و جعلک و اباک و جدک و اخاک و بنیک عبرة لاولی الالباب»^(۱) یعنی خدای تعالی تو و پدرت و جدّت و برادرت و فرزندان را وسیله پند برای صاحبان مغز قرار داد.

بنابراین نباید به هیچ وجه هدف از شرح حالات پیشوایان دین را فراموش کرد و تاریخ آنها را مانند سایر زمانها برای سرگرمی مطالعه نمود.

به عبارت واضح تر، ما مردم مسلمان همیشه و بلکه در هر نماز تمنّای صراط مستقیم و در راه راست حرکت کردن و از هرگونه انحراف دور بودن را داشته و داریم. همیشه مایلیم از افراط و تفریطها و بی عدالتی ها مصون بوده و کوچک ترین لغزشی در راه کمالات نداشته باشیم.

این آمال و آرزو محال است به آسانی به دست ما برسد، مگر با داشتن امامی که از هرگونه خطا و اشتباه و گناه و سهو و نسیان مصون و معصوم باشد و از علوم لازم برای مصالح جامعه کمال اطلاع را داشته باشد و چون بزرگترین خدمت به بشر معرفی این چنین امامی است که باید مقتدای مقام شامخ انسانیت و الگو برای کمالات بشریت باشد، ما این کتاب را برای معرفی یکی از این امام ها به نام «حضرت امام سجّاد علیه السلام» می نویسیم.

امیدواریم بتوانیم به قدر بضاعت و معرفتمان آن حضرت را معرفی کنیم ولو آن که مقام واقعی آن امام معصوم را جز خدا و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه اطهار علیهم السلام کس دیگری نمی تواند درک کند و لذا اگر می بینید که ما در این کتاب تاریخ را ناقص و یا مختصر و خلاصه نقل می کنیم و بیشتر به شرح حالات آن امام معصوم علیه السلام می پردازیم به همین منظور بوده و می خواسته ایم که معرف الگویی انسانیت و امام متقّین و رهبر سالکین الی الله باشیم.

امید است خدای تعالی ما و خوانندگان این کتاب را از یاران و اقتدا کنندگان به حضرت بقیة الله (روحی فداه) قرار دهد و همه ما را از آتش جهنّم نجات بخشد.



این کتاب را دوستانم از جمع آوری سخنان من تألیف کرده‌اند و در اختیار من قرار دادند و انصافاً درباره این کار زحمت زیادی کشیده‌اند و لذا این کتاب اگر چه همان گفتار و نوشته‌های این جانب است ولی تألیف اساسی من، که می‌خواستم آن را بنویسم و در اختیار دوستان قرار بدهم نیست، و لذا از همه خوانندگان محترم عذر می‌خواهم و امیدوارم نام من را خدای تعالی در زمره محبین به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار دهد. والسلام.

بخش اول

قتل از عاشوار

تولّد امام سجّاد علیه السلام

از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: خداوند از بین مردم دو گروه را انتخاب نمود، از عربها قریش را و از غیر عرب مردم فارسی زبان را. و حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرمودند من فرزند دو تیره منتخب خدایم، زیرا جدش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مادرش دختر یزدگرد بود. ابو الاسود دثلی در همین مضمون این شعر را سروده:

وَ اِنْ غُلَامًا بَيْنَ كَسْرٍ وَ هَاشِمٍ
لَا كَرَمَ مِنْ نَيْطَتِ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ ^(۱)

یعنی به درستی که پسری متولد شده از نسل خسرو و هاشم که گرامی ترین فرزندی است که برگردنش مهره‌هایی برای دفع چشم زخم بسته می‌شود.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مدینه روز پنجشنبه پنجم شعبان سال ۳۸ هجری، دو سال قبل از شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام به دنیا آمدند و ده سال در زمان امامت عمویشان حضرت امام حسن علیه السلام و ده سال در زمان امامت پدرشان حضرت امام حسین علیه السلام زندگی کردند و سن مبارکشان را ۵۷ سال ذکر نموده‌اند و مدت امامت ایشان را ۳۵ سال نقل کرده‌اند.

در روایت دیگری است که در سال ۳۷ هجری متولد شده‌اند.

نام مادرش غزاله یا خوله دختر یزدگرد، پادشاه ایران بود، این همان زنی است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را شاه زنان نامیدند. ^(۲)

گفته‌اند حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام حرith بن جابر حنفی را به حکومت

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۴ حدیث ۴.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۴ حدیث ۱۸.



یکی از نواحی مشرق مأمور کردند و او در زمان حکومت خود دو دختر یزدگرد را به حضور حضرت علی علیه السلام فرستاد.^(۱)

اما در میان توده مردم مشهور است که دختران یزدگرد پادشاه ایران را در زمان خلافت عمر بن خطاب اسیر گرفته و به مدینه بردند، و او یکی از آنان را به حضرت حسین بن علی علیه السلام و دیگری را به فرزندش و سومی را به عبدالله بن ابی بکر تزویج کرد، این قضیه که شایع است از نظر تاریخ و حقیقت، صحیح نمی باشد.

مورخین بزرگ اسلامی نوشته اند هنگامی که ایرانیان در جنگ قادسیه شکست خوردند و مسلمین به طرف مدائن پایتخت ایران روی آوردند، یزدگرد به همراه خاندان خود به نهاوند عقب نشینی کرد و پس از این که در نهاوند نیز شکست خورد به طرف کرمان رفت و در آنجا چون از او پذیرایی نکردند و از مسلمین نیز می ترسید خانواده خود را به طخارستان که یکی از نواحی خراسان بود^(۲) فرستاد و خود به سمت مرو حرکت کرد و از خاقان چین کمک طلبید.

او مدت چهارده سال در برابر لشکریان اسلام مقاومت کرد و در سال ۳۰ هجری در زمان خلافت عثمان به دست آسیابانی کشته شد و سلطنت ساسانیان با مرگ او پایان یافت. پس از کشته شدن یزدگرد اوضاع عمومی ایران از هم پاشیده شد و حکام دست از مقاومت با مسلمین برداشتند و سرانجام در زمان خلافت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام افراد خاندان وی که در طخارستان بودند به وسیله عبدالله بن عامر فرماندار مسلمین در خراسان اسیر شده و او آنها را به خدمت

۱ - ارشاد مفید صفحه ۲۶۹ و بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۲ حدیث ۲۳.

۲ - در قدیم خراسان منطقه وسیعی بود که از یک طرف به عراق و از یک طرف به هندوستان متصل می گردید. (معجم البلدان جلد ۲ صفحه ۳۵۰).

حضرت علی علیه السلام در کوفه فرستاد. (۱)

روایت شده که مادر حضرت امام سجّاد علیه السلام در هنگام زایمان از دنیا رفت و این که حضرت امام حسین علیه السلام را برای ازدواج انتخاب کرد به این جهت بود که حضرت فاطمه علیه السلام را در خواب دید و به دست او مسلمان شد قبل از این که اسیر شود و این جریان داستانی به این شرح دارد:

گفت قبل از آمدن سپاهیان اسلام در خواب دیدم حضرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ما آمدند و نشستند و مرا خواستگاری کرده و برای امام حسین علیه السلام عقد بستند، از خواب که بیدار شدم دیگر به چیزی جز این جریان نمی‌اندیشیدم. در شب دوم حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دیدم که اسلام را بر من عرضه نمود، پذیرفتم و مسلمان شدم.

در خواب به من فرمودند مسلمانان به زودی کشور شما را فتح می‌کنند و تو پیش فرزندم حسین علیه السلام خواهی رفت بدون اینکه خطری متوجه تو بشود، از آن وقت تا وارد مدینه شدم هیچ ناراحتی متوجه من نشد و دست احدی به من نرسید. (۲)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از شاه زنان دختر یزدگرد پس از اسارت پرسیدند بعد از داستان اصحاب فیل چه از پدرت شنیدی و حفظ کردی؟ گفت شنیدم می‌گفت وقتی خدا کاری را بخواهد بکند تمام نیروها ناتوان و بی‌اثر می‌شود و هر گاه مدت منقضی شد انسان با نیرنگ خود کشته می‌شود، فرمودند چقدر نیکو گفته پدرت (تذل الامور للمقادیر حتی یکون الحنف فی التدبیر) یعنی کارها چنان رام و پیرو

۱ - ارشاد مفید صفحه ۴۹۳ و اعلام الوری صفحه ۳۵۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۰ حدیث ۲۱.

تقدیرند که در تدبیر ما تباهی است.^(۱)

خدای تعالی حضرت امام سجاد علیه السلام را که مظهر عبادت است در روز پنجم ماه شعبان قرار داده، که بعد از تولد رحمة الله الواسعه، مغفرت که به وسیله عبادت به دست می آید را قرار داده است. تمام این تولدها حساب دارد که در چه موقع و چه روزی باشد. از حضرت امام سجاد علیه السلام مراحل از تزکیه نفس را باید یاد بگیریم اما من چون به دوستانی که هنوز به آن مراحل نرسیدند نمی توانم بگویم ردیفش را نمی شمرم یک مراحل هست مثل مرحله محبت، انس با خدا، عبودیت، جهاد با نفس. انس با خدای تعالی از صفات بارز حضرت امام سجاد علیه السلام بود. که اگر کسی در روز تولد آن حضرت حواسش جمع باشد، (که البته یک سیم رابط می خواهد که به آن تشکیلات ربط بدهد تا آن چراغ روشن شود) در روز تولد حضرت سجاد علیه السلام باید انسان محبتش تکمیل شود. محبت به خدا آن عشقی که حضرت امام سجاد علیه السلام به خدا داشت که پرده خانه کعبه را می گرفت و دعا می خواندند و عبادت می کردند تا ضعف می نمودند.

یک فرد مسلمان در این اعیادی که در دوره سال هست، اعیاد مذهبی که پیش می آید به عنوان مبعث باشد یا غدیر، و یا به عنوان میلاد یک امام معصوم علیه السلام که جنبه جشن دارد آیا برنامه اش غیر از چراغانی و شیرینی و شربت و خوراکی دادن به خلق الله در این روز و اظهار سرور کردن که هر کسی بر اساس سلیقه خود در عزا و سرور آنها عمل می کند، آیا هیچ گاه فکر کرده اید که باید انسان چه برداشتی در عزا یا سرور داشته باشد؟ روایتی است که امام علیه السلام فرمودند شیعیان ما از زیادی گل ما خلق شده اند و خوشحالند به خوشحالی ما و محزونند به حزن ما^(۲). در شب میلاد

۱ - ارشاد مفید صفحه ۱۶۰ و بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۲ حدیث ۲۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۱۱۴.

بیشتر از چراغانی کردن و خوردن یک شیرینی، باید برداشت داشته باشید، باید ببینید هدف از توجّه مردم به این که امشب شب میلاد حضرت امام سجّاد علیه السلام است چیست؟ چرا برای میلادهای دیگران ما جشن نگیریم فقط برای امام سجّاد علیه السلام و یازده امام علیهم السلام دیگر جشن می‌گیریم؟ برداشت فوق‌العاده‌ای که باید کرد این است که مردم متوجه آن شخصیت شوند. متوجه عظمت و مقام علمی او شوند. قلوب ما متوجه آنها باشد. متوجه جهات معنوی آن شخصیت بزرگ شویم به عظمت فکری آنها توجّه شود و مردم بیدار شوند بدانند که قدرت، ثروت، جهات ظاهری و مادی مایه امتیاز نیست علم و تقوا مایه امتیاز است خدای تعالی امتیاز را فقط به این دو جهت داده است که می‌فرماید: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^(۱) اگر انسان می‌خواهد ارزش وجودی در میان مردم پیدا کند، پاک باشد به دنبال علم و دانش برود. اگر انسان در روز تولد حضرت امام سجّاد علیه السلام جشن و سرور داشته باشد اما اهداف مقدسه امام علیه السلام را زیر پا بگذارد جشن و سرورش عاقلانه نیست اینها قلب مقدّس امام علیه السلام را محزون می‌کنند باید برنامه ما طوری باشد که با نیت مقدّس ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت امام زمان علیه السلام سازش داشته باشد.

«القاب و انگشتی امام سجّاد علیه السلام»

روزی حضرت زین العابدین علیه السلام پیش عمر بن عبد العزیز بود از جای حرکت نموده خارج شد. عمر بن عبد العزیز روی به حاضرین نموده گفت گرامی‌ترین مردم کیست؟

۱ - سوره مبارکه مجادله آیه ۱۱.

حاضرین گفتند شما. عمر بن عبد العزیز گفت هرگز. گرامی ترین مردم همین شخص بود که اکنون از مجلس ما خارج شد. کسی است که مردم دوست دارند از آن خانواده محسوب شوند ولی آنها دوست ندارند که جزء هیچ خانواده ای باشند.^(۱)

لقب آن جناب، زین العابدین، سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، زکی، امین، ذو الثغفات، نگهبان سفارشات پیمبران، امام مؤمنین، رهبر شب زنده داران، خاشع، شب زنده دار و زاهد عابد، دادگر، گریه کننده، سجاد، پیشوای مردم، پدر ائمه علیهم السلام است. زیرا از آن جناب ائمه ای که از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام بودند به دنیا آمدند.

کنیه آن حضرت، ابو الحسن، و کنیه اختصاصی آن سرور ابو محمد و ابو القاسم نیز گفته شده است.^(۲)

گفته اند علت ملقب شدن آن حضرت به زین العابدین این بود که شبی در محراب عبادت شیطان به صورت اژدهائی او را از نیایش باز می داشت ولی آن جناب به او توجهی نداشت. تا اینکه خود را به او نزدیک کرد و انگشت پایش را در دهان گرفت حضرت توجه نکرد گاز گرفت که حضرت رنجیده شد ولی نمازش را قطع نکرد پس از پایان نماز خداوند پرده از کار او برداشت امام علیه السلام فهمید که شیطان است او را دشنام داده و با دست بر چهره اش زد و فرمودند دور شو ملعون. شیطان رفت.

امام علیه السلام عبادت خویش را ادامه داد، در این هنگام صدائی را شنید که صاحب صدا دیده نمی شد سه مرتبه گفت تو زین العابدینی و این لقب برای آن جناب

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۴ حدیث ۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۴ حدیث ۵.

مشهور شد.^(۱)

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که نقش خاتم آن حضرت (الحمد لله العلی) بود و از حضرت کاظم علیه السلام نقل شده که نقش انگشتی آن جناب این بود (خوار و تبهکار است کشنده حضرت حسین بن علی علیه السلام)^(۲) از حضرت باقر علیه السلام نقل می کنند که فرمود پدرم علی بن الحسین علیه السلام هر گاه به یاد یکی از نعمتهای خدا بر خود می افتاد به سجده می رفت و به هر آیه ای که دارای سجده بود می گذشت، سجده می کرد و از هر ناراحتی که بیمناک بود یا حيله بازی که حيله گری برایش نموده بود آسوده می شد سجده می کرد و پس از نمازهای واجب نیز به سجده می رفت و هر گاه اصلاح بین دو نفر می نمود نیز سجده می کرد و به همین جهت اثر سجده در تمام اعضای سجده آن جناب دیده می شد و او را سجّاد از همین رو می گفتند.^(۳)

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند نقش انگشتی حضرت حسین علیه السلام «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» بود و حضرت علی بن الحسین علیه السلام انگشتی پدر را به انگشت می نمود. حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند نقش انگشتی پدرم «العزة لله» بود.

محمد بن مسلم گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم انگشتی حضرت حسین علیه السلام به که رسید، شنیده ام از انگشت آن جناب بیرون آورده اند، فرمودند آن طور که گفته اند نیست.

حضرت امام حسین علیه السلام به فرزندش حضرت علی بن الحسین علیه السلام وصیت نمود و انگشتی خود را به انگشت او نمود همان کاری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و حضرت امیر المؤمنین نسبت به حضرت امام

۱ - کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۲۶۰ و بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۴ حدیث ۶.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۶ حدیث ۷.

۳ - علل الشرایع صفحه ۸۸ و بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۶ حدیث ۱۰.



حسن علیه السلام انجام داد و حضرت امام حسن علیه السلام نسبت به حضرت امام حسین علیه السلام.
این انگشت به پدرم و از او به من رسید، اکنون در اختیار من است که هر جمعه
به انگشت می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم، محمد بن مسلم گفت روز جمعه خدمت
آن جناب رسیدم در حال نماز، پس از پایان نماز دستش را به جانب من دراز کرد
دیدم انگشتی در دست دارد که نقش آن «لا اله الا الله عدة للقاء الله» بود. فرمود
این انگشت جدم حضرت ابی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام است.^(۱)

غانم بن ام غانم با مادرش وارد مدینه شد پرسید شخصی از بنی هاشم به نام
علی می‌شناسید؟ گفتند آری. غانم گفت من را راهنمایی کردند به نزد علی بن عبد
الله بن عباس به او گفتم من سنگی دارم که مهر حضرت علی علیه السلام و حضرت امام
حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن است شنیده‌ام شخصی از این خانواده به
نام علی آن را مهر خواهد نمود. علی بن عبد الله با خشم تمام گفت به حضرت علی
بن ابی طالب علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دروغ می‌بندی؟ و شروع کردند بنی
هاشم به زدن من، می‌خواستند که از حرف خود دست بکشم و سنگ را از دستم
گرفتند همان شب در خواب حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم به من فرمودند سنگ
را بگیر برو پیش پسر علی علیه السلام او مهر می‌کند از خواب بیدار شدم سنگ در دستم
بود خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم آن را مهر کرد فرمودند کار تو عبرت
آمیز است به کسی نگو و غانم در این مورد اشعاری را سرود.^(۲)

۱ - امالی صدوق صفحه ۱۴۴ و بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۷ حدیث ۱.
۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۳۶ حدیث ۳۲ و مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۲۷۸.

«ازدواج امام سجّاد (علیه السلام)»

حضرت امام سجّاد (علیه السلام) دارای همسران متعددی بودند که اکثر آنها ام ولد بوده‌اند.^(۱) یکی از همسران حضرت سجّاد (علیه السلام) حضرت فاطمه (ام عبدالله) دختر امام حسن (علیه السلام) می‌باشند که ثمره ازدواج آن حضرت با آن بانوی مکرمه امام محمد باقر (علیه السلام) بوده است.^(۲) همسر دیگر حضرت امام سجّاد (علیه السلام) کنیزی است به نام «حوراء» که مختار ثقفی آن را به حضرت امام سجّاد (علیه السلام) هدیه کرد و ایشان مادر حضرت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) است.^(۳) از اسامی سایر همسران حضرت سجّاد (علیه السلام) در تاریخ اطلاع چندانی وجود ندارد و به نام آنها تصریح نشده است.

«امامت حضرت سجّاد (علیه السلام)»

شما اگر امام و رهبر نداشته باشید و فکر و عمل‌تان با فکر و اعتقاد او منطبق نشود بالاخره در دره‌های هلاک کننده پرت می‌شوید، لذا اول کاری که حضرت امام سجّاد (علیه السلام) بعد از ورود به کوفه کردند این بود که خود را معرفی کنند در آنجا می‌فرمایند هر کس که مرا می‌شناسد که هیچ، اما کسی که من را نمی‌شناسد بداند که من امروز امام زمان شما هستم که همه شما و هر کس که مسلمان است باید از من پیروی کند، یزید وقتی این مسئله را دید، صدا زد و گفت اذان بگویند، هنوز ظهر نشده بود، حکم حاکم جابر است مگر کسی می‌تواند بگوید وقت اذان نیست؟

۱ - ام ولد به کنیزی گفته می‌شود که با او ازدواج کرده باشند و از او صاحب فرزند شده باشند و دیگر حالت مملوکیت کامل ندارد و نمی‌شود او را فروخت.

۲ - بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۱۵۵ حدیث ۳.

۳ - بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۱۸۳ حدیث ۴۸.



وقتی مؤذن گفت «الله اکبر» حضرت سجاد علیه السلام فرمودند خدا بزرگ است و وقتی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند تمام وجود من همه شهادت می دهند که خدا یکی است و خودش را موحد معرفی کرد یعنی مردم بدانید من خداشناس هستم، کسی هستم که خدا من را معرفی کرده برای امامت شما و وقتی شهادت دومی را گفت حضرت امام سجاد علیه السلام برای این که مؤذن اذانش را ادامه ندهد چیزی به سوی او پرتاب کردند و رو به یزید کردند و فرمودند: ای یزید این محمد صلی الله علیه و آله جد تو است یا من؟ اگر بگویی جد تو است که دروغ گفته ای، اگر جد من است چرا فرزندان را اسیر کرده ای؟ بالأخره اذان تمام نشد و مجلس بهم خورد. (۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند وقتی نزدیک شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شد حضرت دختر بزرگ خود فاطمه را خواست و نامه ای پیچیده به او دادند و یک وصیت آشکارا و یک وصیت مخفی نمودند.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام مبتلا به بیماری بود که به شدت او را ناراحت می کرد. نامه را فاطمه به علی بن الحسین علیه السلام واگذار کرد بعد از آن حضرت آن نامه به من رسید ابو جارود می گوید عرض کردم در آن نامه چه بود؟ حضرت فرمودند به خدا سوگند آنچه مورد احتیاج بنی آدم است تا آخر دنیا حتی مقدار دیه خراشی که بر روی دست کسی انداخته شود. (۲)

عبید الله بن عبد الله بن عتبہ گفت خدمت حضرت امام حسین علیه السلام بودم که حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد شد حضرت امام حسین علیه السلام او را پیش خواند و

۱ - مشروح خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه در بخش های بعدی خواهد آمد.

۲ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۱۶۳ حدیث ۳.

محکم در آغوش گرفته پشانی‌اش را بوسید و فرمودند پدرم فدایت باد چقدر خوشبو و خوش خلقی.

از این سخن در دلم خطوری رسید عرض کردم یا ابن رسول الله خدای نخواستہ اگر پیش آمدی شد ما باید از کہ پیروی کنیم فرمودند همین پسر من علی، او امام و پدر امامان است عرض کردم او کہ هنوز سنی ندارد و کوچک است، حضرت فرمود کوچک نیست پسرش محمد (یعنی امام باقر (علیه السلام)) در نہ سالگی شایستگی پیشوائی دارد و مدتی در سکوت می‌گذرانند تا بہ مقام امامت می‌رسد آن گاہ دریای دانش را می‌شکافد.^(۱)

ابا حمزہ ثمالی گفت خدمت حضرت زین العابدین (علیه السلام) بودم و در خانہ‌اش درختی بود کہ گنجشکها روی آن قرار داشتند ناگهان پرواز نموده صدائی کردند، حضرت فرمودند ابا حمزہ می‌دانی چه گفتند، عرض کردم نہ، فرمودند تقدیس پروردگار نمودند و درخواست روزی امروز خود را کردند و سپس فرمود یا ابا حمزہ خدا ما را بہ زبان پرندگان آشنا کردہ و از ہر چیز بہ ما عنایت نمودہ است.^(۲)

ابو خالد کابلی گفت محمد بن حنفیہ پس از شہادت حضرت امام حسین (علیه السلام) و بازگشت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بہ مدینہ، مرا پیش او فرستاد در آن روز در مکہ بودیم گفت بہ او بگو من بزرگترین فرزند حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ہستم و بعد از حضرت امام حسن (علیه السلام) و حضرت امام حسین (علیه السلام) بہ این مقام شایستہ ترم، شایستہ است آن را بہ من واگذاری، در صورتی کہ مایل باشی یک نفر را حاکم قرار می‌دہم تا بین ما حکومت کند من پیغام را رسانیدم.

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحہ ۱۹ حدیث ۸.

۲ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحہ ۳۴۱ حدیث ۲.



حضرت فرمودند به عموم بگو از خدا به ترس و ادعای مقامی که مربوط به تو نیست نکن و در صورتی که اصرار داشته باشی بین من و تو حجر الاسود حکومت نماید و جواب هر کدام را که داد او امام است. من جواب را به محمد بن حنفیه رساندم، محمد پذیرفت، ابو خالد گفت من هم در خدمت آنها بودم با هم رفتیم کنار حجر الاسود و حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند عمو پیش برو تو از من بزرگتری و از حجر گواهی بطلب، محمد بن حنفیه پیش رفت و دو رکعت نماز خواند و تضرع کرد و از حجر الاسود خواست که گواهی دهد او امام است ولی حجر جوابی نداد. آن گاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام از جای حرکت کرد دو رکعت نماز خواند پس از نماز فرمودند ای سنگ که تو را خداوند گواه قرار داده برای کسانی که به زیارت خانه اش بیایند اگر می دانی من صاحب مقام امامت هستم و پیشوای لازم الاطاعه می باشم گواهی ده تا عموم بفهمد که در امامت حقی ندارد، خداوند سنگ را به سخن در آورد و به زبان عربی فصیح گفت یا محمد بن علی امامت متعلق به حضرت زین العابدین علیه السلام است او امام است پیروی از او بر تو و جمیع مردم واجب است. محمد بن حنفیه پاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام را بوسیده گفت تو امام هستی. گفته شده که محمد بن حنفیه این کار را کرد تا مردم از شک در آیند.^(۱)

وقتی حجاج بن یوسف در جنگ با عبدالله بن زبیر کعبه را خراب کرد بعد از آن مردم شروع به تعمیر آن کردند پس از پایان ساختمان خواستند حجر الاسود را به جای اول بگذارند هر یک از دانشمندان یا قضات یا افراد زاهد آن را می گذاشت تکان می خورد و در جایش نمی ایستاد حضرت زین العابدین علیه السلام پیش آمد و از دست آنها گرفته به جایش قرار داد، حجر در محل خودش قرار گرفت و تکان نخورد

مردم صدا به تکبیر بلند کردند.

و فرزدق آن را در شعرش این گونه بیان می کند:

یکاد یمسکه عرفان راحتہ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم

یعنی هرگاه می آید که رکن حطیم را دست بکشد، رکن به سبب شناختن دست او می خواهد آن را بگیرد و رها نکند.

ابو خالد کابلی گفت خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم تا بپرسم سلاح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در اختیار ایشان است یا نه؟ همین که چشمش به من افتاد فرمود مایلی اسلحه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به تو نشان دهم؟ عرض کردم به خدا قسم فقط برای همین سؤال آمده بودم شما از دل من خبر دادید. دستور داد جعبه بزرگ و کیسه ای را آوردند، و آن گاه انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله و زره آن جناب و شمشیرش را خارج کرده به خدا قسم این ذو الفقار است و عمامه آن حضرت به نام سحاب و پرچم آن حضرت به نام عقاب و شلاق آن حضرت به نام سكب را نشان داده و نعلینی خارج کرد و فرمود این نعلین پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ردائی خارج کرده فرمودند با همین ردا روزهای جمعه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله برای اصحاب سخنرانی می کرد مقدار دیگری از اشیاء خارج کرد، گفتم مرا بس است فدایت شوم. ^(۱)

سعید بن مسیب گفت تا حضرت علی بن الحسین علیه السلام از مکه خارج نمی شد مردم خارج نمی شدند، یک سال من در خدمت ایشان از مکه بیرون آمدم، در منزلی فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و در سجده تسبیح پروردگار کرد، هر چه در آن اطراف از درخت و گیاه وجود داشت با او به تسبیح پرداختند. من از شنیدن صدای تسبیح آنها ترسیدم، حضرت سر برداشته فرمود سعید! ترسیدی؟ عرض کردم آری



یا ابن رسول الله. فرمودند این تسبیح اعظم است.^(۱)

ابو خالد کابلی مدتی خدمتکار محمد بن حنفیه بود و او را امام می دانست، یک روز به او گفت فدایت شوم من مدتی است که خدمتکار شما بوده ام و به شما علاقمندم که این خود باعث لطف است از طرف شما، قسم می دهم شما را به مقام حضرت پیغمبر ﷺ و حضرت امیر المؤمنین ﷺ آیا شما آن امامی هستی که پیروی از او بر تمام مردم واجب است؟ فرمودند قسم بزرگی دادی، امام بر من و تمام مردم حضرت علی بن الحسین ﷺ است.

ابو خالد پس از شنیدن این حرف خدمت حضرت امام زین العابدین ﷺ رسید و اجازه شرفیابی خواست، اجازه یافته داخل شد، امام فرمودند بارک الله کنکر! چرا تو به دیدن ما نمی آمدی؟ ابو خالد به سجده افتاد و شکر خدای را نمود از سخن حضرت زین العابدین ﷺ و عرض کرد خدای را سپاس که قبل از مردن امامم را شناختم، امام ﷺ فرمودند چطور امامت را شناختی؟ عرض کرد زیرا شما مرا به اسمی خواندی که مادرم هنگام ولادت مرا به آن نام، نامیده بود، و من از آن فراموش کرده بودم و مدتی خدمتکار محمد بن حنفیه بودم و او را امام می دانستم تازگی از او سؤال کردم و قسمش دادم به حق حضرت پیغمبر ﷺ و حضرت امیر المؤمنین ﷺ که بگویند امام کیست؟ او مرا به سوی شما راهنمایی کرد و گفت شما امام بر او و تمام مردم هستی و وقتی خدمت شما رسیدم مرا با نامی صدا زدی که مادرم آن را بر من نهاده بود فهمیدم شما امامی هستی که اطاعت او بر من و هر مسلمانی واجب است

۱ - تفسیر نورالثقلین جلد ۳ صفحه ۴۴۵ حدیث ۱۲۱.

«علم حضرت امام سجّاد علیه السلام»

حضرت امام سجّاد علیه السلام در ۱۳۰۰ سال قبل متوجه میکرب وبا، و راه سرایت آن که به وسیله آب است بوده و در ضمن دعا و نفرین به دشمنان اسلام این جمله را فرموده است که «اللّهم امزج میاهم بالوباء» یعنی خدایا آب دشمنان اسلام را به میکروب وبا آلوده کن.^(۱)

از حضرت امام سجّاد علیه السلام سؤال کردند امیدوار کننده ترین آیه در قرآن کدام است؟ فرمود این آیه است «و لسوف یعطیک ربک فترضی»^(۲) آن قدر خدا به تو (پیامبر) در قیامت می دهد که تو را راضی می کند. حضرت امام علی علیه السلام فرمودند به خدا قسم حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قیامت سرش را از روی سجده بر نمی دارد تا زمانی که یک نفر از امتش باقی نماند و همه وارد بهشت شوند و آن وقت سر از سجده بر می دارد و عرض می کند پروردگار اراضی شدم.^(۳)

از حضرت امام سجّاد علیه السلام سؤال شد روح چیست؟

فرمودند روح از امر پروردگار است (یک عالم امر و یک عالم خلق داریم)، عالم امر را با چشم سر نمی توانیم ببینیم و درک کنیم.

مردی خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسید آن جناب فرمودند تو کیستی عرض کرد منّجم هستم، فرمودند پس تو خبر از غیب می دهی؟
نگاهی به او نموده، فرمودند می خواهی شخصی را به تو نشان دهم که در

۱ - صحیفه سجّادیه فی دعائه علیه السلام لاهل الثغور.

۲ - سوره مبارکه ضحی آیه ۵.

۳ - تفسیر فرات کوفی صفحه ۵۷۱.



همین فاصله آمدن تو به اینجا، از چهارده عالمی که هر کدام سه برابر دنیا است گذشته، با اینکه در مکان خود نشسته است.

عرض کرد او کیست؟ فرمودند آن شخص را نمی‌گویم، ولی اگر مایلی بگویم چه خورده‌ای و در خانه خود چه ذخیره کرده‌ای؟ عرض کرد بفرمایید، فرمود امروز تو پنیر خورده‌ای و در خانه بیست دینار داری که سه دینار آن وزن درستی دارند. آن مرد گفت گواهی می‌دهم که تو حجت خدا و نماینده پروردگار و کلمه تقوا هستی امام علیه السلام فرمودند تو نیز از صدیقین هستی که خدا دلت را به ایمان آزمایش کرد.^(۱)

حجاج بن یوسف برای عبد الملک مروان نوشت اگر می‌خواهی سلطنت تو دوام داشته باشد علی بن الحسین علیه السلام را بکش، او در جواب نوشت مرا از خون بنی هاشم معذور دار و سعی کن خون آنها را نریزی چون آل ابی سفیان به خون‌ریزی این خانواده حرص داشتند خداوند سلطنت را از آنها گرفت، و نامه را مخفیانه فرستاد.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام بلا فاصله نامه‌ای برای عبد الملک نوشت و در آن نامه یاد آور شد که سفارشی که در باره خون بنی هاشم نمودی، خداوند پاداش این خیر خواهی تو را می‌دهد و سلطنت تو را پایدار و عمرت را افزون می‌کند.

نامه را به تاریخ همان ساعتی که عبد الملک جواب حجاج را داده بود نوشت و به وسیله غلام خود فرستاد، غلام که نامه را به عبد الملک داد او متوجه شد تاریخ آن مطابق است با همان ساعتی که او نامه برای حجاج نوشته و به راستگویی حضرت زین العابدین علیه السلام یقین کرد و از این مطلب شاد شد، کیسه‌ای پر از زر برای آن حضرت فرستاد و درخواست کرد هر چه خود و خانواده‌اش احتیاج دارند

بنویسد تا انجام دهد.

حضرت در نامه نوشته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب به من فرمودند که تو در نامه خود چه نوشته‌ای؟ و همان جناب پاداش پروردگار را وعده داد.^(۱)

«قضیه‌ای دیگر»

قاسم بن عوف نقل می‌کند حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند مبدا عزم سفر کنی و از این ناحیه خارج شوی که تا هفت سال پس از درگذشت من جست و جویی از دانش نیست. پس از هفت سال یکی از فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام به پا می‌خیزد که دانش از سینه‌اش چنان می‌جوشد مانند گیاه مرغزار که باران نرم نرم بر او ببارد.

راوی گفت پس از فوت حضرت علی بن الحسین علیه السلام تاریخ گذاشتم بدون یک روز کم یا زیاد در همان تاریخ که فرموده بودند حضرت امام باقر علیه السلام شروع به پرورش افکار کردند.^(۲)

ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که عبد الله بن عمر خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده گفت آقا شما مدعی هستید که یونس بن متی در شکم ماهی زندانی شد به واسطه این که بر او، ولایت جدتان را عرضه داشتند و او توقف نمود؟ فرمودند آری. عبد الله بن عمر گفت اگر چنین است نشان بده حضرت دستور داد چشم من و او را با پارچه‌ای ببندند، آن گاه پس از ساعتی امر کرد چشمان را باز کنیم متوجه شدیم کنار دریا هستیم و امواج سیل آسا می‌خروشد.

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۸ حدیث ۱۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۳۹.

عبد الله بن عمر گفت آقا خون من به گردن شما است مبادا مرا بکشتن دهی فرمودند آرام باش گفתי نشان بده اگر راست می گوئی.

سپس فرمودند ای ماهی، ناگهان یک ماهی مانند کوه سر از دریا برآورد و گفت لیبیک لیبیک یا ولی الله. حضرت پرسیدند تو که هستی؟ گفت من ماهی یونس ابن متی هستم، فرمودند جریان را نقل کن.

ماهی گفت خداوند هر پیامبری را که مبعوث نمود از حضرت آدم تا رسید به جد بزرگوار شما حضرت محمد ﷺ ولایت شما خانواده را بر او عرضه داشت، هر کدام پذیرفتند آسوده و راحت شدند، هر کدام درنگ نمودند و از حمل آن خودداری کردند گرفتار یک ناراحتی شدند از قبیل آدم که به گناه و نوح به غرق شدن و حضرت ابراهیم علیه السلام به آتش و حضرت یوسف علیه السلام به چاه و حضرت ایوب به بلا و حضرت داود به خطا کاری تا بالاخره زمان به یونس رسید.

خداوند به یونس خطاب کرد دوست بدار امیر المؤمنین علی علیه السلام و ائمه طاهرين علیه السلام از نژاد او را، اما او یک قسمت از گفتارش چنین بود که چگونه دوست بدارم کسی را که ندیده‌ام و نمیشناسم و با خشم رفت.

خداوند به من وحی کرد که یونس را به بلع ولی استخوانش را نشکن، او در شکم من چهل روز بود و در دریاها سیر می کرد و درون سه ظلمت فریاد می زد «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» ای خدای یکتا تو منزهی من اشتباه کردم ولایت علی علیه السلام و ائمه طاهرين علیه السلام بعد از او را پذیرفتم. پس از ایمان به ولایت شما، خداوند دستور داد او را به کنار دریا بیاورم و حضرت فرمودند تا ماهی به جای خود برگردد. (۱)

روزی حضرت امام سجّاد (علیه السلام) به عنوان حج خارج شدند رسیدند به بیابانی بین مکه و مدینه، به راهزنی برخوردند، راهزن به امام (علیه السلام) عرض کرد پائین بیا، حضرت فرمود منظورت چیست؟ گفت می‌خواهم تو را بکشم و هر چه داری ببرم، فرمودند من موجودی خود را با تو تقسیم می‌کنم و برایت حلال می‌نمایم، دزد گفت نه، پس آن قدر به من بده که به منزل برسم، باز امتناع کرد، به او فرمودند خدایت کجاست؟ راهزن جواب داد خواب است، ناگاه دید دو شیر ژیان آمدند یکی سر و یکی دو پایش را گرفت، حضرت فرمودند حالا دیدی خدایت از تو در خواب است.^(۱)

محمد حلبی گفت از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که وقتی حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و خانواده‌اش را نزد یزید بن معاویه لعنه الله علیهما آوردند آنها را درون خانه‌ای خرابه جای دادند، بعضی از همراهان امام (علیه السلام) گفتند ما را در این خانه جای داده‌اند که بر روی ما خراب شود و بمیریم. نگهبانان که رومی بودند این حرف را شنیدند و به زبان رومی گفتند به اینها نگاه کنید می‌ترسند خانه بر سرشان خراب شود با این که فردا آنها را می‌برند و می‌کشند امام (علیه السلام) فرمودند در میان ما هیچ کس جز من زبان رومی را نمی‌داندست.^(۲)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند برای حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) غسلی آوردند میل نموده فرمودند به خدا قسم، می‌دانم این غسل از کجا است و از چه سرزمینی به دست آمده است این غسل را در فلان و فلان محل به دست آورده‌اند.^(۳)

حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) درباره آیه شریفه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» فرمودند

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۴۱ حدیث ۳۶ و امالی طوسی صفحه ۶۷۳.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۷۰ حدیث ۴۷.

۳ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۵۰۵ حدیث ۱.



اگر این آیه در قرآن نبود تمام پیش آمدها را تا روز قیامت برای شما می‌گفتم.^(۱)

پرسیدند از حضرت علی بن حسین علیه السلام که به کدام حکم شما حکم می‌کنید؟ فرمودند که به حکم آل داود، پس اگر درماندیم از چیزی، ما را به روح القدس مدد می‌کند و آن حضرت فرموده که هلاک است کسی که او را نیست حکیمی که ارشادش نماید.^(۲)

«روایاتی در خصوص امامت ائمه اطهار علیهم السلام»

حضرت امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^(۳) فرمودند که مراد امامی است که در هر زمان هادی آن قوم است که در میان ایشان است.^(۴)

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند که ستارگان، امانند برای اهل آسمان تا آنها از جاهای خود منحرف نشوند و اهل بیت من علیهم السلام امان هستند برای اهل زمین.^(۵)

حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند که دنیا خالی نبوده است از روزی که خدا آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است از امام عادل و خالی نخواهد گذاشت تا روز قیامت که حجت خدا باشد بر خلقش.^(۶)

سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که واجب بودن اطاعت نمی‌باشد مگر برای خدا و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر، و امر به اطاعت اولی الامر از برای آن کرده‌اند که ایشان معصومند از

۱ - مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۲۹۸.

۲ - کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۱۱۲.

۳ - سوره مبارکه رعد آیه ۷.

۴ - کمال الدین جلد ۲ صفحه ۶۶۷.

۵ - علل الشرایع صفحه ۱۲۳.

۶ - علل الشرایع صفحه ۱۹۷.

گناهان و پاکیزه‌اند از بدی‌ها و امر نمی‌کنند مردم را به معصیت خدا.^(۱)

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند که حق تعالی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه به آسمان برد و در هر مرتبه سفارش کرد به آن حضرت درباره ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان بعد از او، زیادتز از آن چه سفارش کرد در خصوص فرایض دیگر.^(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمود گواهی می‌دهم که حضرت علی علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و حضرت حسن بن علی علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و حضرت حسین بن علی علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و حضرت علی بن الحسین علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود و حضرت محمد بن علی علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود.^(۳)

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند به درستی که نزدیک شده است که مرا بخوانند به عالم قدس و من اجابت نمایم و به درستی که من در میان شما دو چیز بزرگ گذاشته‌ام. کتاب خدا که ریسمانی است کشیده از آسمان به سوی زمین، و عترت من که اهل بیت علیهم السلام من هستند. و به درستی که خداوند لطیف و خبیر خبر داد مرا که این دو تا از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس ببینید که چگونه رعایت حق آنها را به خاطر من می‌کنید.^(۴)

از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت است که از حضرت امیرالمومنین علیه السلام

۱ - علل الشرایع صفحه ۱۲۳ و خصال صفحه ۱۳۹.

۲ - خصال صفحه ۶۰۰ و بصائر الدرجات صفحه ۷۹.

۳ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۶.

۴ - طرائف صفحه ۱۱۵.



سؤال شد که عترت کیست؟ فرمودند که منم و حسن و حسین و نه فرزند او که نهم ایشان حضرت مهدی علیه السلام است. آنها جدا نمی شوند از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا در حوض کوثر بر من وارد می شوند. (۱)

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای که ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در آن خطبه می نمایند فرمودند که ایشان موضع رازهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ملجأ رسالت او و صندوق علم او و محل بازگشت حکم او و غارها و مخزن های کتاب های او و ریسمانهای دین او هستند. (۲)

زراره از حضرت امام باقر علیه السلام سؤال کرد درباره اهل ذکر، حضرت فرمودند اهل ذکر مائیم. زراره گفت پس از شما باید سؤال کنند؟ حضرت فرمود بلی، زراره گفت مائیم سؤال کنندگان؟ فرمود بلی. گفت پس بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود بلی. گفت بر شما واجب است جواب ما را بگوئید؟ فرمود نه. اختیار با ما است اگر بخواهیم جواب می گوئیم و اگر نخواهیم نمی گوئیم، و این آیه را تلاوت کردند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» یعنی این عطای ماست، پس می خواهی منت گذار و ببخش و یا اگر می خواهی بدون حساب نگه دار. (۳)(۴)

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آن که آن را ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در آن نیست مگر آن که اشاره به امری دارد که انجام می شود و حدوث و ظهور آن بر امام آن زمان است و امام عالم به آن است چنان چه خدای تعالی در قرآن می فرماید: «نمی داند تأویل آن را مگر خدا و راسخان در علم»

۱ - کمال الدین صفحه ۲۴۰ و عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد ۱ صفحه ۵۷.

۲ - نهج البلاغه صفحه ۴۷ خطبه ۲.

۳ - سوره مبارکه ص آیه ۳۹.

۴ - تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۶۸ و بصائر الدرجات صفحه ۴۲.

و ما می دانیم آن را. (۱) (۲)

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه «ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» (۳) فرمودند مراد از بینات، ائمه اطهار علیهم السلام هستند. (۴)

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند مراد از آیه «أَفِيدَةً مِنَ النَّاسِ» (۵) دلهای شیعیان ما است که به سوی محبت ما میل می کنند و مسارعت می نمایند. (۶)

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود اگر پدر و مادر حقشان بر فرزندان بزرگ است برای احسانی است که نسبت به آنها می کنند و چون نیکی و احسان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام که به این امت کرده اند، جلیل تر و عظیم تر است پس ایشان به پدر بودن و رعایت حق ایشان سزاوارتر هستند.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند که حق قرابت دو پدر دینی ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام بر دوستان ایشان سزاوارتر است از قرابت پدر و مادر نسبی ما، به درستی که دو پدر دینی ما راضی می گردانند پدر و مادر نسبی ما را، ولی پدر و مادر نسبی ما قادر نیستند که آنها را راضی گردانند.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود به درستی که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امین خدا در زمین بود و چون او از دنیا رفت ما اهل بیت علیهم السلام امینان او در زمین هستیم. نزد ما است علم بلاهای مردم و مرگ های مردم و نسب های عرب و آن که در اسلام متولد شده و ما می شناسیم کسی را که مؤمن است یا منافق و نام های شیعیان ما و پدران

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۷.

۲ - بصائر الدرجات صفحه ۲۰۳.

۳ - سوره مبارکه تغابن آیه ۶.

۴ - تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۳۷۲.

۵ - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۷.

۶ - تفسیر فرات کوفی صفحه ۲۲۴.



آنها نزد ما نوشته شده است و خدا برای ما و از آنها پیمان گرفته است، هر جا که ما وارد می شویم ایشان وارد می شوند و بر ملت ابراهیم غیر ما و ایشان نیست. و ما در روز قیامت متمسک به نور حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شویم و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متمسک می شود به نور خدا و شیعیان ما به نور ما متمسک می شوند، هر که از ما جدا شود هلاک می شود و هر که متابعت ما می کند نجات می یابد و کسی که انکار ولایت ما می کند کافر است و کسی که متابعت ما کند و متابعت دوستان ما کند مؤمن است، و دوست نمی دارد ما را کافر و دشمن نمی دارد ما را مؤمن، هر که بمیرد و ما را دوست بدارد بر خدا لازم است که او را با ما مبعوث کند. (۱)

شخصی گفت در حضرت خدمت امام زین العابدین علیه السلام بودم که در خصوص شهداء سخن به میان آمد، بعضی از حاضران گفتند کسی که به اسهال بمیرد شهید است، دیگری گفت کسی که او را درنده بخورد شهید است، دیگری چیزی دیگر گفت سپس مردی گفت که من گمان ندارم که شهید غیر از کسی باشد که در راه خدا کشته شده، حضرت فرمودند اگر چنین باشد شهدا بسیار کم خواهند بود سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» (۲) و در ادامه فرمودند که این آیه در شأن ما و شیعیان ما است. (۳)

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند مائیم اولای مردم به خدا و سزاوارترین مردم به دین خدا و ما هستیم آنها که مقرر کرده است و بیان نموده از برای ما دین خود را، و فرمودند که «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» یعنی بیان کرد و ظاهر گردانید برای شما

۱ - تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۱۰۴.

۲ - سوره مبارکه حدید آیه ۱۹.

۳ - تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۱۶۷.

دین را ای آل محمد «مَا وَصَّي بِهِ نُوحًا» آنچه را که وصیت کرد به آن نوح را که به عمل آورد و حفظ کند، و سپس حضرت فرمود: پس خدا وصیت کرد ما را به آنچه وصیت کرد به آن نوح را «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» و آنچه وحی کردیم به سوی تو ای محمد «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى» و آنچه وصیت کردیم به آن ابراهیم و موسی و عیسی را حضرت فرمودند ما دانستیم علم ایشان را و رساندیم آنچه دانستیم و به ما سپردند علم ایشان را پس ما هستیم وارث پیغمبران و وارث اولوالعزم از رسولان «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» یعنی بر پا دارید دین را ای آل محمد، «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» یعنی و متفرق و پراکنده نشوید و مجتمع باشید در دین حق، «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» بزرگ و دشوار است بر مشرکین آنچه می‌خوانی ایشان را به سوی آن، یعنی ولایت حضرت علی علیه السلام «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» خدا بر می‌گزیند و می‌کشد به سوی خود هر که انابه و بازگشت کند به سوی خدا یعنی هر کس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کند درباره ولایت حضرت علی علیه السلام او را به سوی خود می‌کشد.^(۱)

حضرت سجاد علیه السلام در تفسیر کلام خدای تعالی که می‌فرماید: «بِشْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»^(۲) یعنی «آنان به قیمت بدی خود را فروختند. این که به آنچه خدا نازل کرده است تجاوز کارانه کافر شدند و این که خدا با فضلش بر هر که از بندگانش بخواهد آیات خود را نازل می‌کند» حضرت فرمودند مراد حسد بر ولایت حضرت امیرالمومنین علیه السلام و اوصیاء از فرزندان اوست.^(۳)

۱ - تأویل الايات الظاهرة جلد ۲ صفحه ۵۴۳ و بصائر الدرجات صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۹۰.

۳ - مناقب ابن شهر آشوب جلد ۱ صفحه ۳۴۶.



از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که فرمودند مائیم امامان مسلمین، و حجّتهای خدا بر جهانیان، و سروران اهل ایمان، و رهبران رو سفیدان از وضو، و اولیای مؤمنین، و مائیم امان اهل زمین، مانند ستارگان که امان اهل آسمانند، و مائیم کسانی که خداوند به خاطرشان زمین را از نابودی با اهلش باز می‌دارد، و به خاطر ما باران را می‌باراند، و رحمت را نشر می‌دهد، و برکات زمین را خارج می‌سازد، و اگر ما در زمین نبودیم؛ زمین با اهلش فرو می‌رفتند.

سپس فرمود از زمان آفرینش زمین و خلقت آدم تا حال؛ زمین از حجّت خدا خالی نمانده، که آنان یا ظاهر و آشکار هستند یا غیب و پنهان، و تا روز قیامت از حجّتی الهی خالی نخواهد ماند، و گر نه خداوند عبادت نمی‌شد. ^(۱)

و از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی نقل شده است که گفت بر سرورم حضرت امام سجاد علیه السلام وارد شده و گفتم ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من بفرماید افرادی که اطاعت و دوستی‌اشان از طرف خداوند بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ همانها که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله بر بندگان واجب است که از آنها پیروی کنند؟

فرمود ای ابو خالد، بی‌شکّ صاحبان امر؛ امامانی که خداوند طاعتشان را بر همه مردم واجب ساخته عبارتند از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس امام حسن علیه السلام، و امام حسین علیه السلام دو فرزند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، تا اینکه کار به ما رسید، سپس حضرت ساکت شدند.

عرض کردم سرور من، از حضرت امیر علیه السلام برای ما نقل شده است که فرموده «زمین از حجّت خداوند بر بندگان خالی نمی‌ماند» پس حجّت و امام پس از

شما کیست؟ فرمود پسر محمد که نام او در تورات باقر است، او علم و دانش را می شکافد شکافتنی، او حجّت و امام پس از من است، و پس از محمد پسرش جعفر است و نام او نزد اهل آسمان صادق است.

گفتم سرور من، چگونه تنها اسم آن حضرت صادق شد در حالی که همه آنها صادقند؟

فرمود پدرم از پدرش برایم نقل کرد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند «وقتی فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نام او را صادق نهید، چرا که پنجمین فرزند از فرزندان او که نامش جعفر است گستاخانه و از سر کذب و دروغ ادّعی امامت می کند، پس نام او نزد خداوند جعفر کذاب است، او که بر خدا افترا بسته و ادّعی چیزی که برای او نیست می کند، او مخالف پدر شده و بر برادرش حضرت امام عسکری علیه السلام حسد می ورزد، این همان است که پرده الهی را هنگام غیبت ولیّ خدا پاره می کند.

سپس حضرت سجّاد علیه السلام به شدّت گریستند، بعد فرمودند گویا جعفر کذاب را می بینم که طاغی زمانش را وادار می کند تا در امر ولیّ الله، او که پنهان در حفظ خدا است و موکّل بر حرم پدرش می باشد، تفتیش کند به خاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و طمع می کند که به میراث او دارد تا آن را به ناحقّ غصب نماید.

ابو خالد گفت عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟

فرمود آری به خدا که واقع خواهد شد و آن در صحیفه ای که نزد ماست مکتوب است، صحیفه ای که در آن محتتهایی که پس از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر



ما جاری می‌شود همه و همه مکتوب است.

أبو خالد گفت عرض کردم ای فرزند حضرت رسول خدا ﷺ، پس از آن چه خواهد شد؟

فرمود آن گاه غیبت آن ولی خدا طولانی خواهد شد، او که دوازدهمین وصی از اوصیای حضرت رسول خدا ﷺ و امامان پس از او است.

ای أبا خالد، مردم دوران غیبت آن امام که معتقد به امامت و منتظر ظهور اویند از مردم هر روزگاری برترند، زیرا خدای تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنان عطا فرموده که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است، و آنان را در آن روزگار همچون مجاهدین در مقابل حضرت رسول خدا ﷺ که با شمشیر به جهاد برخاسته‌اند قرار داده است، آنان مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما و دعوت کنندگان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند.

و فرمود چشم به راه فرج و گشایش بودن خود بزرگترین فرج است.^(۱)

از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که در تفسیر آیه کریمه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی برای شما در قصاص زندگانی و حیات است،^(۲) فرمود: «و شما را» ای اُمّت محمد ﷺ «در قصاص، زندگانی و حیات است»، زیرا هر که قصد کشتن کسی را نماید با علم به اینکه قصاص خواهد شد دست از آن برمی‌دارد و همین زندگی و حیاتی است برای کسی که قرار است کشته شود، و نیز موجب حیات فردی است که قرار است بکشد، و موجب حیات مردمان دیگر نیز می‌باشد، همین که بدانند قصاص امری است واجب، از ترس قصاص می‌کنند پیدا نمی‌کنند،

۱ - الاحتجاج جلد ۲ صفحه ۱۴۸.

۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۹.

«یا اُولِی الْأَنْبَابِ» یعنی ای خردمندان «باشد که تقوا پیشه کنید».

سپس فرمود ای بندگان خدا! این قصاص مربوط به قتل است که در دنیا مرتکب آن شده و روحتان را تباه نموده‌اید، برایتان بگویم که بدتر از این قتل چیست، و آن چه خداوند بر قاتلش واجب ساخته که از این قصاص بدتر است کدام است؟! گفتند آری ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله.

فرمود بدتر از این کشتن ارتکاب به قتل است که تا ابد جبران ناپذیر است و انسان را عاری از حیات و زندگی می‌کند.

گفتند آن چه قتل است؟

فرمود گمراه نمودن مردم از نبوّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و سلوک به غیر راه خدا، و این که مردم را به پیروی از راه دشمنان حضرت علی علیه السلام تحریک و به امامت آنها ترغیب کند، و حقّ حضرت علی علیه السلام را دفع نموده و فضیلت آن حضرت را انکار نماید، و هیچ ابایی از این اعطای بناحقّ و تعظیم دشمن آن حضرت نداشته باشد، این همان قتل است که تا ابد فرد مقتول را در جهنّم نگه می‌دارد، پس جزای این چنین قتل، خلود در آتش جهنّم است.^(۱)

بخش دوم

خصوصیات فردی

حضرت سجاد علیہ السلام

«نکات اخلاقی از زندگی حضرت علیه السلام»

حضرت امام سجّاد علیه السلام با مادرشان در یک ظرف غذا نمی‌خوردند به خاطر رعایت احترام مادرشان. از ایشان سؤال شد چرا در یک ظرف غذا نمی‌خورید؟ فرمودند برای این که می‌ترسم مادرم در دلش اراده کرده باشد لقمه‌ای را بردارد و من زودتر آن را بردارم و حسرت آن لقمه در دل مادرم بماند.^(۱) شما ببینید ما چه رفتاری داریم و آنها چه جور برنامه داشتند.

درباره حضرت امام سجّاد علیه السلام فرزدق می‌گوید: «یغضی حياء و یغضی من محابته» یعنی چشمش را پائین می‌انداخت از روی حیا و به چشم کسی نگاه نمی‌کرد و دیگر به خاطر هیبت امام علیه السلام بود که مستقیم به صورت کسی نگاه نمی‌کرد.^(۲)

سعید بن مرجانه گوید که من یک روزی نزد حضرت علی بن حسین علیه السلام بودم گفتم که من شنیدم از ابو هریره که می‌گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که آزاد کند بنده مؤمنی را خدای تعالی برای هر عضوی که آزاد کرده عضوی از او را از آتش جهنم آزاد می‌کند تا این که همه اعضای او آزاد شود، آن حضرت فرمودند که آیا خودت این را از ابو هریره شنیدی؟

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۳.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۲۲ حدیث ۱۳.



سعید گفت بلی، آن حضرت غلامی داشت گران قیمت که عبد الله بن جعفر او را به هزار دینار اشرفی از آن حضرت می‌خرید و حضرت نفروخت، فرمودند که ای غلام، تو آزادی از مال من برای رضای خدای تعالی.^(۱)

آورده‌اند که مردی به سعید بن مسیب گفت که من ندیدم شخصی را که پرهیزگارتر باشد از فلان مرد و او را نام برد، سعید گفت آیا ندیده‌ای حضرت علی بن حسین علیه السلام را؟ گفت نه، گفت من ندیده‌ام کسی را که از او پرهیزگارتر باشد.^(۲)

و زُهری می‌گوید که من ندیدم هاشمی را که افضل باشد از حضرت علی بن حسین علیه السلام و ابو حازم نیز می‌گوید که ندیدم هاشمی را که افضل باشد از حضرت علی بن حسین علیه السلام و ندیدم که فقیه‌تر از او باشد.^(۳)

ابو حمزه ثمالی گفت خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام سخن از گرانی نرخها شد حضرت فرمودند من کاری ندارم، رزق بر عهده خدا است. گران شود یا ارزان گردد.^(۴)

روایت شده حضرت علی بن الحسین علیه السلام غلامش را دو مرتبه صدا زد او جواب حضرت را نداد در مرتبه سوم که جواب داد، فرمودند: پسر، صدای مرا نشنیدی؟ گفت چرا. فرمودند چرا جواب ندادی؟ گفت چون از شما نمی‌ترسیدم، فرمودند الحمد لله که غلامم از من بیمناک نیست.^(۵)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حضرت زین العابدین علیه السلام سه مرتبه مریض شد

۱ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۷۸.

۲ - اختصاص صفحه ۶۱ و بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۴۴ حدیث ۲۸.

۳ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۳۲ حدیث ۱۲.

۴ - کافی جلد ۵ صفحه ۸۱ حدیث ۷.

۵ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۸۷.

هر مرتبه وصیت مخصوصی می‌کرد و پس از بهبودی وصیت خود را اجرا می‌نمود.^(۱)

به زُهری گفتند چه کسی از همه مردم زاهدتر است در دنیا؟ گفت حضرت علی بن الحسین علیه السلام.

بین او و محمد بن حنفیه اختلافی بود در صدقات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، به ایشان پیشنهاد کردند اگر به ولید بن عبد الملک مراجعه کنی رفع این گرفتاری را می‌نماید زیرا بین او و محمد بن حنفیه دوستی است. در آن زمان حضرت زین العابدین علیه السلام و ولید هر دو در مکه بودند، فرمودند: وای بر تو در حریم خدا از غیر خدا انسان طلب کند؟ من دنیا را، از خدا میل ندارم طلب کنم چگونه از مخلوقی چون خودم طلب کنم.

زُهری گفت به واسطه این زهد و پارسائی خداوند هیبت او را در دل ولید انداخت که به نفع او حکم کرد.^(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام هر وقت خطبه عقد را می‌خواند خیلی مختصر و کوتاه اجراء می‌کرد و بر سر سفره غذا بلا فاصله می‌گفت الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و استغفار می‌کرد و می‌فرمود این ازدواج را برقرار کردم با همان شرطی که خداوند مقرر فرموده.^(۳)

از سفیان بن عیینه نقل شده که زُهری گفت در شب سردی بارانی حضرت زین العابدین علیه السلام را دیدم که بر پشت خود کیسه آردی گرفته می‌رفت عرض کردم این چیست؟ فرمودند سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به مکانی مطمئن حمل

۱ - من لایحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۲۳۱ حدیث ۵۵۴۹.

۲ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۳۰ حدیث ۳.

۳ - تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۴۰۸ حدیث ۲.



می‌کنم، عرض کردم غلام من در خدمت شما است اجازه بدهید او بردارد، قبول نکردند. گفتم اجازه بدهید خودم بردارم من شما را از بردن این بار سنگین بی‌نیاز می‌کنم.

فرمودند من خود را بی‌نیاز نمی‌کنم از برداشتن چیزی که سبب نجات من است در سفر آینده و ورود مرا به منزل آینده بی‌خطر می‌کند، تو را به خدا قسم می‌دهم راه خود را بگیر و مرا به خود وا گذار، راه خویش را گرفتم پس از چند روز خدمتش رسیده عرض کردم از آن مسافرتی که قرار بود تشریف ببرید خبری نیست؟ فرمودند آن طور که خیال کردی نبود آن سفر مرگ بود که خود را آماده آن مسافرت می‌کردم زیرا آمادگی برای مرگ به این است که از حرام خود داری کنی و در راه خدا از مردم دستگیری نمائی.^(۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند پدرم فرمود سخت مریض شدم پدرم به من گفت چه میل داری؟ گفتم مایلم برخلاف آن چه خدا برایم خواسته درخواستی نداشته باشم. فرمودند احسن شبیه ابراهیم خلیل علیه السلام شده‌ای، چنانچه جبرئیل به او گفت حاجتی داری؟ گفت در مقابل خدا اظهار نظری ندارم او کافی است و خوب نگهبانی است.^(۲)

نافع بن جبیر به حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد شما با اشخاص پست می‌نشینید فرمودند من با کسانی می‌نشینم که از نظر دینی بهره‌مند شوم.^(۳)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام با وقار و سنگینی

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۶۵ حدیث ۲۷.

۲ - مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۱۴۸ حدیث ۱۶.

۳ - مناقل جلد ۴ صفحه ۱۶۱.

تمام راه می رفت هرگز تکبر و خودخواهی نداشت. (۱)

اوصاف امام علیه السلام را از کنیزش پرسیدند گفت مختصر بگویم یا طولانی گفتند؟ نه مختصر. گفت هرگز روز برایش غذا نیاوردم (یعنی پیوسته روزه داشت) و هرگز شب برایش رختخواب نگستردم (یعنی شبها پیوسته به عبادت مشغول بود) روزی از کنار چند نفر گذشت که بدگوئی از او می کردند فرمودند اگر راست می گوئید خدا مرا بیامرزد اگر دروغ می گوئید خدا شما را بیامرزد. (۲)

هر زمان طالب علمی خدمتش می رسید می فرمود مرحبا به کسی که سفارش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مراعات نموده سپس می فرمود جوینده دانش وقتی از منزل خود خارج می شود پا بر هیچ خشک و تری از زمین نمی گذارد مگر اینکه تا زمین هفتم برای او تسبیح می کند. (۳)

شروع به خوردن غذا نمی کرد مگر اینکه ابتدا به مقدار آن غذا صدقه می داد. (۴)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام روی مرکب خود پارچه ای از مخمل قرمز می نهاد و بر آن سوار می شد. (۵)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرکب سواری تا صد دینار می خرید، به واسطه اهمیتی که به شخصیت خود می دادند. (۶)

عبد الله بن موسی از جدش نقل کرد که مادرم فاطمه دختر حضرت امام

- ۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۵۲.
- ۲ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۳۲ حدیث ۹.
- ۳ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۴۸.
- ۴ - بحار الانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۴۸.
- ۵ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۶۰ حدیث ۱۶.
- ۶ - محاسن جلد ۲ صفحه ۶۳۹ حدیث ۱۴۶.



حسین علیه السلام پیوسته مرا وادار می کرد کنار دائم حضرت علی بن الحسین علیه السلام بنشینم هر وقت خدمت ایشان می نشستم استفاده زیادی می بردم یا ترس از خدا در دلم زیاد می شد زیرا می دیدم که او چگونه از خدا می ترسد و یا دریچه ای از علم برویم باز می شد. (۱)

حضرت می فرمود صدقه خشم پروردگار را فرو می نشاند و هرگز تکبر و خودخواهی نداشت، صدقه را می بوسید قبل از اینکه در دست گدا قرار گیرد. عرض کردند چرا چنین می کنید؟ می فرمود من دست گدا را نمی بوسم من دست پروردگار را می بوسم زیرا قبل از این که در دست سائل قرار گیرد در دست خدا قرار می گیرد. (۲)

گاهی در بین راه به کلوخ و سنگی برخورد می کردند از مرکب سواری خود پیاده می شدند و آن را از سر راه بر می داشتند و کنار می انداختند. (۳)

روزی از چند نفر که جزام داشتند، گذشتند به آنها سلام کردند، آنها غذا می خوردند امام علیه السلام رد شدند، سپس فرمودند خداوند متکبرین را دوست نمی دارد برگشت به آنها فرمودند من روزه دارم، پس فرمودند اینها را بیاورید منزل ما، آنها را به خانه برد پذیرائی کرد و کمک مالی نیز نمود. (۴)

حضرت رضا علیه السلام فرمودند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در زمستان جبه خز و ردای خز و کلاه خز می پوشید پس از پایان زمستان ردا را می فروخت و بهایش را صدقه می داد آن گاه می فرمود «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنْ

۱ - ارشاد جلد ۲ صفحه ۱۴۰.

۲ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۲.

۳ - بحار الانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۵۶.

۴ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۲۳ حدیث ۸.

الرّزق»^(۱) و بعد از گذشتن تابستان لباس تابستانی اش را نیز می فروخت و بهایش را صدقه می داد.^(۲)

عبد الله بن مسکان گفت حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر ماه یک مرتبه کنیزان خود را فرا می خواند و به آنها می فرمود من پیر شده ام و قدرت بر انجام خواسته بانوان ندارم هر کدام مایل به ازدواج هستید زمینه ازدواجتان را فراهم کنم یا میل به فروش دارید بفروشم و اگر مایلید آزاد کنم؟ اگر یکی می گفت نه. سه مرتبه می فرمود خدایا تو شاهد باش و اگر یک نفر ساکت می ماند به سایر بانوان می فرمود از او بپرسید و طبق خواسته اش عمل می کرد.^(۳)

هر وقت گدائی به آن حضرت مراجعه می کرد می فرمود مرحبا به کسی که زاد و توشه مرا در آخرت بر می دارد.^(۴)

دوست نداشت که برای وضو کسی به او کمک کند، خودش آب برای وضو می کشید و آماده می گذاشت سپس می خوابید پس از بیدار شدن در نیمه شب اول مسواک می کرد بعد وضو می گرفت پس از آن شروع به نماز می کرد نافله ای که در روز از او فوت شده بود شب قضای آن را می خواند می فرمود، این کار بر شما واجب نیست ولی مایلم به کار نیکی که عادت کرده اید آن را رها نکنید و ادامه دهید، نماز شب را در سفر و غیر سفر ترک نمی کرد.^(۵)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام پیوسته می فرمود

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۲.

۲ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۴.

۳ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۳.

۴ - بحارالانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۶۷.

۵ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۸.



من دوست دارم اقدام بر عمل نمایم اگر چه کم باشد.^(۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرمود من مایلم به پیشگاه پروردگار بروم با عملی درست.^(۲)

ابو خالد کابلی (کنکر) گفت یحیی بن ام طویل که پسر دایه حضرت زین العابدین علیه السلام بود را دیدم، دست مرا گرفت با هم خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رفتیم دیدم آن مولا روی فرشهای معصفر (نوعی فرش است که با گل معصفر رنگ آمیزی شده) در اطاقی که دیوارهایش سفید کاری شده با لباسی رنگارنگ نشسته بودند، زیاد نشستیم همین که حرکت کردیم به من فرمودند فردا ان شاء الله پیش من بیا.

من از خدمتش خارج شدم به یحیی گفتم مرا بردی نزد شخصی که لباسهای رنگین پوشیده؟ تصمیم گرفتم فردا نروم بعد فکر کردم که رفتنم چه زیانی دارد.

لذا فردا رفتم دیدم در باز است و کسی نیست، خواستم برگردم از داخل خانه مرا صدا زدند خیال کردم با من نیستند تا بالاخره فریاد زدند «کنکر» این نامی بود که مادرم برایم گذاشته بود و هیچ کس جز من نمی دانست.

خدمتش رسیدم دیدم در یک خانه گلی با لباسهای کرباسی نشسته اند روی حصیر و یحیی نیز در خدمت اوست، رو به من کرده فرمودند ابا خالد من تازه عروسی کرده بودم آنچه دیروز مشاهده کردی به خاطر عروس بوده نمی خواستم بر خلاف میلش رفتار کنم آن گاه از جای حرکت نمود دست من و یحیی بن ام طویل را گرفت برد کنار آبگیری به ما فرمودند بایستید ما ایستادیم و آن جناب را تماشا

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۸۳ حدیث ۵.

۲ - کافی جلد ۲ صفحه ۸۳.

می‌کردیم.

فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و روی آب شروع کرد به راه رفتن به طوری که کاملاً از کمر به بالا روی آب دیده می‌شد گفتم الله اکبر الله اکبر، شما کلمه کبری و حجت عظمای خدا هستید صلوات الله علیک، آن گاه به ما توجه نموده خداوند روز قیامت به سه دسته توجهی نمی‌کند و از آنها نمی‌گذرد و در عذابی دردناکند: ۱- کسی که فردی که از ما نیست را جزء ما خانواده قرار دهد. ۲- کسی که جدا کند از ما شخصی را که از ما است. ۳- کسی که مدعی باشد آن دو طبقه‌ای که قبلاً نام بردیم از اسلام بهره برده‌اند.^(۱)

مردی که دشمن حضرت زین العابدین علیه السلام بود روبرویش از او تمجید کرد امام علیه السلام فرمودند من کوچک‌تر از آن هستم که می‌گوئی و بزرگ‌تر از آن هستم که در دل عقیده داری.^(۲)

سعید بن مسیب گفت صبح گاه هنگام نماز صبح خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بودم گدائی آمد، فرمودند به گدا چیزی بدهید و هیچ گدائی را ناامید بر مگردانید.^(۳)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام لباس پشمینه می‌پوشید و درشت‌ترین لباسشان هنگام نماز همان بود وقتی می‌خواستند نماز بخوانند می‌رفتند به جائی که نرم و ملایم نبود آنجا نماز می‌خواندند و روی زمین سجده می‌کردند.^(۴)

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۳ صفحه ۲۵۲ حدیث ۴.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۰۳.

۳ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۵ حدیث ۴.

۴ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۰۸ حدیث ۱۴.



حضرت علی بن الحسین علیه السلام از همه مردم خوش صوت تر بود در قرائت قرآن، سقاها که از درب خانه اش می گذشتند همان جا می ایستادند و گوش به قرآن خواندن ایشان می دادند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز (در قرائت قرآن) خوش صداترین مردم بودند. (۱)

وقتی حضرت امام سجاد علیه السلام قرآن می خواندند سقاها که عبور می کردند جذب خواندن قرآن حضرت می شدند و گاه آن قدر می ایستادند و جذب قرآن بودند که آب مشک شان تمام می شد. یک عده ای در آن زمان ها مشک آب داشتند و به مردم آب می فروختند و عموماً مشک ها چکه داشت.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند اگر تمام مردمی که در مشرق و مغرب هستند بمیرند من متوحش نمی شوم وقتی قرآن با من باشد (۲) و وقتی در قرائت قرآن به «مالک یوم الدین» می رسید پیوسته آن را تکرار می کرد به طوری که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود. (۳)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام همیشه با رفیقانی مسافرت می کرد که آن حضرت را نمی شناختند و شرط می کرد در کارهایی که احتیاج دارند خدمتکار آنها باشد.

یک بار با گروهی مسافرت کرد شخصی به آنها برخورد و امام علیه السلام را شناخت گفت می دانید این شخص کیست؟ گفتند نه. گفت این حضرت علی بن الحسین علیه السلام است مردم از جای حرکت نموده دست و پای حضرت را بوسیدند و گفتند یا ابن رسول الله می خواستی ما را به آتش جهنم بسوزانی اگر اسائه ادبی می کردیم دیگر

۱ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۹۵ و کافی جلد ۲ صفحه ۶۱۶ حدیث ۱۱.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۸ حدیث ۶.

۳ - کافی جلد ۲ صفحه ۶۰۲ حدیث ۱۳.

برای همیشه هلاک می شدیم شما را چه واداشت که چنین کنید؟ فرمودند زمانی با گروهی مسافرت می کردم که مرا می شناختند آنها به واسطه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من آن قدر لطف می نمودند که استحقاق آن را نداشتم. من ترسیدم شما هم چنین کنید به همین جهت ناشناس بودن برایم بهتر بود. (۱)

«طلب روزی حضرت امام سجّاد علیه السلام»

ابو حمزه گفت حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند اگر وارد بازار شوم و با پولی که دارم مقداری گوشت برای خانواده ام بخرم که احتیاج به آن دارند در نظر من بهتر است از این که بنده ای را آزاد نمایم. (۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام سحرگاه در طلب روزی خارج می شدند، عرض کردند آقا کجا می روید؟ فرمودند صدقه می دهم به خانواده ام، عرض کردند به خانواده ات صدقه می دهی؟ فرمودند هر کس از راه حلال جستجوی روزی نماید آنچه به دست آورد (و برای خانواده خود خرج نماید) از طرف خدا برای او صدقه حساب می شود. (۳)

«حلم حضرت امام سجّاد علیه السلام»

یکی از بستگان حضرت علی بن الحسین علیه السلام خدمت ایشان آمد و به طوری که حضرت می شنید شروع به ناسزا گفتن به آن جناب نمود و حضرت سخنی به او

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد ۲ صفحه ۱۴۵ حدیث ۱۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۶۶ حدیث ۳۱.

۳ - کافی جلد ۴ صفحه ۱۲ حدیث ۱۱.



نگفت همین که رفت، امام علیه السلام به حاضرین گفت شنیدید چه گفت؟

من مایلم با هم برویم ببینید من چگونه پاسخ او را می‌دهم. گفتند حاضریم، ما مایل بودیم که پاسخ او را بدهید.

امام علیه السلام کفش پوشیده به راه افتادند زیر زبان این آیه را تلاوت می‌کردند «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^(۱). فهمیدیم که چیزی به او نخواهند گفت رسیدند درب منزل آن مرد، او را صدا زده فرمود بگوئید علی بن الحسین علیه السلام با تو کار دارد. آن مرد بیرون آمد آماده بود که با هر ناراحتی مقابله کند، یقین داشت که حضرت برای کیفر عمل زشتی که او کرده بود آمده، امام علیه السلام برادر، تو هم اکنون پیش من آمدی و چنین و چنان گفתי، اگر راست گفתי، من از خدا طلب آمرزش می‌کنم و در صورتی که دروغ گفته باشی خدا تو را بیامرزد، آن مرد پیشانی امام را بوسیده گفت نه آن چه گفتم در تو نیست من شایسته تر به آن نسبتها هستم. راوی گفت آن مرد حسن پسر امام حسن علیه السلام بوده.^(۲)

نقل کردند که هشام ابن اسماعیل که والی مدینه از طرف عبد الملک مروان بود و ولید بن عبد الملک او را عزل کرد، حضرت علی بن الحسین علیه السلام را به شدت آزرده. پس از آنکه ولید او را عزل نمود دستور داد بایستد تا مردم انتقام خود را بگیرند حضرت علی بن الحسین علیه السلام از کنار او گذشت او را در نزدیکی خانه مروان نگه داشته بودند به او سلام کرد حضرت علی بن الحسین علیه السلام قبلاً دستور داده بود به نزدیکان خود که متعرض او نشوند.^(۳)

در روایت دیگر است که حضرت به او پیغام دادند هر احتیاج مالی داری بگو

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۳۴.

۲ - ارشاد جلد ۲ صفحه ۱۴۵.

۳ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۵۵ حدیث ۵.

برطرف کنم و از طرف ما خاطر جمع باش، هشام بن اسماعیل گفت خدا می‌داند رسالت را به که بدهد.^(۱)

کنیز حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر روی دست آقا در حال وضو آب می‌ریخت آفتابه از دستش افتاد و به صورت امام علیه السلام وارد شد صورتش را مجروح کرد حضرت سر را به جانب او بلند کرد کنیز گفت «الکاظمین الغیظ» حضرت خشم خود را فرو بردم باز کنیز گفت «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» فرمودند خدا از تو گذشت عرض کرد «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» فرمودند برو، تو را آزاد کردم.^(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند در مدینه مرد مسخره‌ای بود که مردم را می‌خنداند، می‌گفت من نتوانستم حضرت علی بن الحسین علیه السلام را بخندانم. یک روز امام علیه السلام رد می‌شد به همراه دو غلامش، آن مرد پیش آمد و رداء از دوش مبارکش گرفته فرار کرد، غلامها از پی او رفتند رداء را گرفتند و بردوش امام علیه السلام نهادند، فرمود این شخص کیست؟ عرض کردند مردی مسخره است که مردم مدینه را می‌خنداند، فرمود به او بگوئید خدا روزی خواهد داشت که در آن روز بیهوده‌گران زیان می‌کنند.^(۳)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود فرو بردن هیچ چیز بر من گواراتر از فرو بردن خشم نیست که متعاقب آن صبر باشد، هرگز مایل نیستم معامله کنم فرو بردن چنین خشمی را با شتران سرخ موی.^(۴)

ابراهیم بن سعد گفت حضرت زین العابدین علیه السلام صدای شیون از خانه شنید،

۱ - ارشاد جلد ۲ صفحه ۱۴۵.

۲ - امالی صدوق صفحه ۲۰۱ حدیث ۱۲.

۳ - امالی صدوق صفحه ۲۲۰ حدیث ۶.

۴ - امالی طوسی صفحه ۶۷۳ حدیث ۲۶.



گروهی از اصحاب خدمت ایشان بودند از جا حرکت کرده و داخل منزل شدند سپس بازگشت و در جای خود نشست، اصحاب عرض کردند این شیون به واسطه پیش آمدی بود؟ حضرت فرمودند آری، آنها به حضرت تعزیت و تسلیت گفتند و تعجب نمودند از صبر ایشان، حضرت فرمودند ما خانواده‌ای هستیم که مطیع خداییم در مورد چیزهائی که دوست داریم، و درباره آنچه دوست نداشته باشیم او را ستایش می‌کنیم.^(۱)

حضرت علی بن الحسین علیه السلام به فرزندشان فرمودند پسر من بر پیش آمدهای ناگوار صبر کن، و متعرض حقوق مردم مشو و درخواست برادر دینی‌ات را در مورد چیزی که ضررش برای تو بیشتر از منفعتی است که عاید او می‌شود مپذیر.^(۲)

دربارهٔ بردباری و تواضع حضرت نقل شده شخصی ایشان را ناسزا گفت و غلامان تصمیم کيفر او را گرفتند فرمودند واگذارید او را به آنچه از صفات ما که بیشتر است از آنچه گفته‌اند و به آن مرد فرمود احتیاجی داری؟ آن مرد خجالت کشید لباس خویش را به او داد و دستور داد هزار درهم به او بدهند، آن مرد در بازگشت فریاد می‌زد تو واقعا پسر پیغمبری.^(۳)

دیگری به آن حضرت ناسزا گفت فرمودند جوان در مقابل ما گردنه بسیار سختی است اگر من از آن گردنه رد شدم باکی ندارم هر چه مایلی بگو اگر در آن گردنه حیران ماندم از هر چه تو می‌گوئی بدترم.^(۴)

مردی او را ناسزا گفت امام علیه السلام ساکت بودند، او گفت به تو ناسزا می‌گویم،

۱ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۲.

۲ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۶۳ حدیث ۳.

۳ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۸۱.

۴ - بحارالانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۶۶.

حضرت فرمودند منہم از تو چشم می پوشم. (۱)

کنیزی کاسه‌ای که در آن غذا بود شکست و از ترس رنگش زرد شد حضرت به او فرمودند برو تو را در راه خدا آزاد کردم. (۲)

حضرت زین العابدین (علیه السلام) درباره آیه شریفه «یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ» فرمودند اگر این آیه در قرآن نبود تمام پیش آمدها را تا روز قیامت برای شما می گفتم. (۳)

سفیان گفت مردی خدمت حضرت زین العابدین (علیه السلام) آمده گفت فلانی بدگوئی از شما می کرد حضرت فرمودند بیا برویم پیش او، با هم رفتند، آن مرد خیال می کرد اکنون امام (علیه السلام) از خود حمایت خواهد کرد حضرت پس از روبرو شدن با او فلانی، اگر آنچه گفته‌ای صحیح باشد خدا مرا بیامزد و بیخشد و در صورتی که صحیح نباشد خدا تو را بیامزد. (۴)

حضرت پیوسته می فرمود خدایا به تو پناه می برم از این که ظاهرم در نظر مردم خوب باشد ولی باطنم در نزد تو خوب نباشد، خدایا همان طور که من خطا کردم و تو نیکی کردی وقتی من توبه کردم و برگشتم تو نیز برگرد. (۵)

چند نفر مهمان آن جناب بودند یکی از غلامان عجله کرد تا گوشتی که در تنور بریان شده بیاورد با عجله آورد آهنی که روی آن گوشت را بریان می کردند از دستش رها شد و بر سر پسر حضرت زین العابدین (علیه السلام) که پائین پله‌ها بود افتاد و او را کشت، امام (علیه السلام) در حالی که غلام متحیر مانده بود به او فرمودند تو آزادی در راه خدا، این

۱ - کشف الغمہ جلد ۲ صفحه ۱۰۱.

۲ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۸.

۳ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۹.

۴ - کشف الغمہ جلد ۲ صفحه ۷۵.

۵ - بحار الانوار ترجمہ جلد ۴۶ صفحه ۶۷.



کار را از روی عمد که نکردی، آن گاه بکار دفن و تجهیز فرزند خود پرداخت.^(۱)

حضرت پسر عمویی داشتند که هر شب به صورت ناشناس از او خبر می گرفتند و مقداری پول در اختیارش می گذاشتند اما او می گفت حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من رسیدگی نمی کند خدا به او جزای خیر ندهد.

امام علیه السلام این سخن را شنیده و تحمل می کردند و خود را معرفی نمی نمود، پس از درگذشت امام علیه السلام دیگر آن شخص نیامد پسر عمویشان فهمید که او حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود لذا بر سر مزار امام علیه السلام می آمد و اشک می ریخت.^(۲)

«سخاوت امام علیه السلام»

وقتی زید بن اسامه به حالت احتضار رسید در آن حال گریه می کرد حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسید چرا گریه می کنی؟ گفت پانزده هزار دینار مقروضم و چیزی ندارم که به وسیله آن پرداخت شود حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود گریه نکن قرض تو به عهده من و تمام آن را پرداخت کرد.^(۳)

امام علیه السلام عهده دار مخارج صد خانوار از فقراء مدینه بود، خوشحال می شد اگر بر سر سفره اش یتیمان و درماندگان و زمین گیران و بیچارگان که وسیله گذران ندارند حاضر می شدند، کسی که دارای خانواده بود از غذای خود برای آنها می برد.^(۴)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت زین العابدین علیه السلام روزی که روزه می گرفت دستور می داد گوسفندی ذبح کنند و گوشتهایش را تکه تکه کنند و بپزند،

۱ - بحار الانوار جلد ۷۹ صفحه ۱۴۲.

۲ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۷.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۴۳۶ حدیث ۲.

۴ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۳.

هنگام افطار که می شد می آمد کنار دیگ به طوری که بوی آب گوشت به مشامش می خورد با اینکه روزه بود. می فرمود ظرفها را بیاورید.

این ظرف برای خانواده فلانی و این ظرف برای خانواده فلانی تا دیگها تمام می شد بعد مقداری نان و خرما می آوردند و این غذا و شام خودشان بود.^(۱)

حضرت در شب تاریک از منزل خارج می شدند و انبانها را بر پشت می کشیدند که درون آنها کیسه های پراز درهم و دینار بود گاهی بر پشت خود خوراکی یا همیزم حمل می نمود و به درب خانه محتاجین می آمد و یک یک در می زد، هر کس درب را باز می کرد به او می داد، هر وقت به فقیری چیزی می داد صورت خود را می پوشانید تا او را نشناسند،^(۲) محمد بن اسحاق می گفت گروهی در مدینه زندگی می کردند که نمی دانستند خوراک آنها را چه کسی تامین می کند، پس از شهادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام دیگر آن کسی که شبانه برای آنها خوراک می آورد را ندیدند تازه فهمیدند آن شخص حضرت علی ابن الحسین علیه السلام بوده، در این موقع دسته جمعی صدا به ناله و فغان بلند کردند (زیرا فهمیدند آن شخص که هیچ شب فراموش نمی کرد برایشان غذا بیاورد حضرت زین العابدین علیه السلام بوده).^(۳)

حضرت باقر علیه السلام فرمود حضرت امام سجّاد علیه السلام در دل شب تاریک از خانه بیرون می آمد انبانها را به پشت می گرفت و یک یک درب خانه ها می رفت در می زد و هر کس درب را باز می کرد به او می داد و صورت خود را می پوشاند تا فقیر او را نشناسد.^(۴)

۱ - محاسن جلد ۲ صفحه ۳۹۶ حدیث ۶۷.

۲ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۳.

۳ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۸۸ و مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۳.

۴ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۳.



زُهری گفت پس از شهادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام در پشت مبارکش اثر یک کار مداوم که پوست بدن را سخت می‌کند دیدند معلوم شد که شبها برای همسایگان ضعیف و ناتوان خود آب کشی می‌کرده. ^(۱)

وقتی پیکر آن امام علیه السلام را بر روی تخته گذاشتند برای غسل، بر پشت مبارکش اثری چون کوهان شتر بود به واسطه انبانهایی که به درب خانه فقراء و مستمندان می‌برد. ^(۲)

یک روز بیرون آمده بود با ردائی از خز، گدائی سر راهش را گرفت و چنگ بر ردا زد امام علیه السلام ردا را رها کرده رفت. ^(۳)

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام انبانهای نان را بر پشت می‌گرفت و در دل شب صدقه می‌داد و می‌فرمود صدقه پنهانی خشم خدا را فرو می‌نشاند. ^(۴)

حضرت علی بن الحسین علیه السلام شکر و بادام صدقه می‌داد، عرض کردند چرا چنین صدقه‌ای می‌دهی؟ این آیه را قرائت نمود «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» ^(۵) امام علیه السلام خودشان این دورا دوست می‌داشتند. ^(۶)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام انگور را دوست می‌داشت مقداری انگور به مدینه آوردند یکی از کنیزان آن سرور قدری خرید و هنگام افطار خدمت امام علیه السلام آورد آن جناب خوشش آمد قبل از این که دست دراز

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۰.

۲ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۳۱ حدیث ۶.

۳ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۴.

۴ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۸۸ حدیث ۷۷.

۵ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۹۲.

۶ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۴.

کند گدائی رسید، فرمودند تمام انگور را ببر برای او، کنیز عرض کرد یک مقدار او را کافی است حضرت فرمودند نه به خدا همه را ببر. کنیز انگور را برای فقیر برد. فردا باز خریده آورد آن روز نیز گدائی آمد حضرت همه را به گدا داد، باز برای امام علیه السلام خرید در شب سوم برای آن جناب آورد، آن شب گدائی نیامد امام علیه السلام انگور را می‌ل نموده فرمودند از دست ما ستایش خدای تعالی نرفت. ^(۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام دو مرتبه مالش را با خدا تقسیم نمود. ^(۲)

حضرت علی بن الحسین علیه السلام عازم حج شد خواهرشان سکینه هزار درهم برایشان فرستاد، آنها در خارج مدینه در محلی به نام حره به امام علیه السلام رسیدند و پول را تقدیم کردند همین که حضرت فرود آمد پولها را بین فقراء تقسیم کرد. ^(۳)

«تربیت افراد»

تربیت افراد خیلی اهمیت دارد یکی از بزرگترین کارهایی که باید علماء و دانشمندان حتی آنهايي که یک قدرتی دارند، تسلطی بر مردم دارند انجام دهند این است که باید تربیت کنند، مربی باشند. خدای تعالی از صفات بزرگش این است که رب العالمین است. برای تربیت لازم نیست که انسان نق بزند این جور باش یا آن جور باش، انسان گاهی عملاً باید تربیت کند و گاه زبناً، ولو یک نفر را انسان بسازد «و المومنون و المومنات بعضهم اولياء بعض» ^(۴) شما ولی آن آقا هستید باید امر به

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۷۲ حدیث ۵۵ و مناقب جلد ۴ صفحه ۵۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۰.

۳ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۷۸.

۴ - سوره مبارکه توبه آیه ۷۱.



معروف و نهی از منکر کنید یعنی تربیت کنید مربی باشید «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»^(۱) همه شما مسئول رعیت و کسی که تحت فرمان شما است، می باشد. حضرت سجاد علیه السلام غلامان را می خریدند و می آوردند و تربیت می کردند و به حدی آنها را تربیت می کردند که آنها از اولیاء خدا می شدند مانند جریان سعید بن مصیب. تربیت هایی که حضرت امام سجاد علیه السلام می کرد همه حساب داشت، روایت دارد که در آخر ماه مبارک رمضان همه را جمع می کردند و می فرمودند فلانی یاد هست در فلان وقت اشتباهی کردی و من چیزی نگفتم؟ و اشتباهات همه را به آنها یاد آوری می کردند و در انتها می فرمودند شما این کارها را کردید من شما را می بخشم شما هم از خدا بخواهید خدا مرا را از آتش جهنم نجات بدهد.^(۲)

این کار این فایده را داشت که اینها می آمدند در بین مردمی که تربیت شده بنی امیه بودند، طبق تربیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عمل می کردند و مردم را به سوی آنها هدایت می کردند.

و این در آن زمان خیلی مهم بود، پولی که شیعیان به حضرت امام سجاد علیه السلام می دادند ایشان غلام و کنیز می خرید و تربیت می کرد آن هم تربیتی که در مکتب امام علیه السلام یک شاگرد تربیت شود، به جایی آنها از نظر کمالات روحی می رسیدند که مانند سعید بن مصیب، غلام تربیت شده حضرت امام سجاد علیه السلام می شدند. یک انقلاب عجیبی این غلامان تربیت شده به وجود آوردند. پس شما هم امام شناس باشید معرفت داشته باشید و بروید تا دست تان به دامن حضرت امام زمانتان علیه السلام برسد، هیچ سستی نکنید تا رستگاری دنیا و آخرت نصیب تان بشود که اگر یک سر

۱ - بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۳۸.

۲ - بحار الانوار جلد ۹۵ صفحه ۱۸۶.

سوزن از حضرت امام زمانتان (علیه السلام) فاصله بگیرید به هیچ وجه روی رستگاری را نخواهید دید.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) از وقتی ماه رمضان شروع می شد هر کدام از غلامان و کنیزانش خطائی می کردند پیش خود یادداشت می نمود که فلان غلام یا فلان کنیز چنان کاری در فلان روز انجام داد، و دیگر او را کیفر نمی نمود این خطاها جمع می شد تا شب آخر ماه رمضان. همه را جمع می کرد و آن یادداشت را می آورد و یکی یکی از آنها اقرار می گرفت که در فلان روز چنین کردی و من تو را تادیب نکردم، همه اقرار می کردند، آن گاه در وسط ایشان می ایستاد و می فرمود همه با صدای بلند بگوئید، ای علی بن الحسین خدا نیز تمام کردار تو را ثبت نموده همان طوری که شما اعمال ما را یادداشت کردی و در نزد او نوشته ای هست سراسر واقعیت که از کوچک و بزرگ اعمال تو فروگذاری نکرده و تمام کردار خود را در آن می یابی چنانچه ما نیز یافتیم، ای علی بن الحسین یاد آور خواری خود را در پیشگاه پروردگار دادگر، خدائی که به اندازه سنگینی خردلی ستم روا نمی دارد، روز قیامت برای حساب می آورد و در حساب داری و گواهی او کافی است، امروز از ما در گذر و ببخش تا آن روز خدا از تو بگذرد که می فرماید «وَلْيُغْفِرُوا وَلْيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»^(۱) یعنی ببخشید و چشم پوشی کنید آیا میل ندارید خدا شما را بیامرزد؟

امام (علیه السلام) تمام این جملات را به آنها یاد می داد و آنها بلند می گفتند، حضرت زین العابدین (علیه السلام) در وسط آنها ایستاده بود و اشک می ریخت و می گفت خدایا تو دستور داده ای ببخشیم کسی را که به من ستم روا داشته، اینک ببخشیدم، تو نیز مرا



ببخش که تو شایسته‌تری به بخشش.

خدایا به ما دستور داده‌ای گذارا از در خانه رد نکنیم ما برای گدائی به در خانه تو آمده‌ایم پناهنده تو هستیم و تقاضای لطف و عنایت و بخشش تو را داریم بر ما منت گذار و ما را ناامید مگردان تو از همه شایسته‌تری به این کار، خدایا بخشش کرده‌ای مرا نیز ببخش که تقاضای بخشش دارم، خدایا تو لطف نموده‌ای مرا نیز مشمول لطف خویش بگردان ای کریم.

آن گاه روی به آنها نموده و می‌فرمود من از شما گذشتم آیا شما نیز از من گذشتید؟ چنانچه بد رفتاری با شما کرده‌ام من فرمانروای بد و پست و ستمگری هستم که خود، بنده فرمانروائی کریم و جواد و دادگر بخشنده و با لطفم. عرض می‌کردند با این که شما خطائی نکرده‌ای از شما گذشتیم. می‌فرمود بگوئید خدایا ما از حضرت علی بن الحسین علیه السلام گذشتیم همان طوری که او از ما گذشت، خدایا او را از آتش رهایی بخش همان طور که ما را از بندگی رهایی بخشید، آنها نیز این جملات را می‌گفتند.^(۱) امام علیه السلام می‌فرمود اللهم آمین یا رب العالمین. سپس می‌فرمود بروید شما را بخشیدم و آزاد کردم به امید این که خدا مرا ببخشد و از آتش رهایی یابم، روز عید فطر به آنها سرمایه‌ای می‌داد به مقداری که از کمک مردم بی‌نیاز باشند، هر سال در آخر ماه رمضان بیست نفر بیشتر یا کمتر آزاد می‌نمود. می‌فرمود خداوند در هر شب هنگام افطار هفتاد میلیون نفر را از آتش آزاد می‌کند که همه مستوجب آتش بوده‌اند و در شب آخر به اندازه تمام ماه می‌بخشد مایلم خداوند ببیند من بندگانم را در دنیا آخر ماه آزاد نمودم به امید آزادی خودم از آتش جهنم.

هیچ گاه خدمتکاری را بیشتر از یک سال نگه نمی‌داشت، اگر بنده‌ای را اول یا

وسط سال مالک می شد در شب عید فطر او را آزاد می کرد و باز آنهایی را که به جای این بندگان می آورد سال دیگر آزاد می کرد و تا زنده بود چنین می کرد.

غلامان سیاه سودانی را می خرید با اینکه به آنها احتیاجی نداشت و هنگام حج آنها را به عرفات می آورد و به وسیله ایشان کارهایی که انجام آن لازم بود از قبیل تعمیر و پر کردن گودیاها و رخنه ها انجام می داد و پس از حرکت همه را آزاد می نمود و مقداری به ایشان پول می بخشید.^(۱)

«فضائل حضرت از دیدگاه دیگران»

سفیان بن عیینه از زهری پرسید حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دیده ای؟ گفت آری کسی از او با فضیلت تر نیست، خدا شاهد است که برایش دوست مخفی و دشمن آشکار نمی بینم. گفتند این چگونه است؟ گفت هر کس به او کمال علاقه و محبت را داشت وقتی مقام و شخصیت و فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام را مشاهده می کرد بر او رشک می برد و هر کس با او دشمن بود باز به واسطه شدت مدارائی که داشت با او معامله دوستانه می کرد.^(۲)

حسن بن محمد از زراره بن اعین نقل کرد که گفت از گوینده ای شنیده شد که در دل شب می گفت کجایند آنان که از دنیا روگردانده و به آخرت متوجه شده اند؟ پس هاتمی که آوازش شنیده می شد و خودش دیده نمی شد از جانب قبرستان بقیع به او پاسخ داد آن کس که تو جویای او هستی حضرت علی بن الحسین علیه السلام است.^(۳)

۱ - بحار الانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۷۳.

۲ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۳۰ حدیث ۴.

۳ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۷۶ حدیث ۶۷.



«معجزات حضرت سجاد (علیه السلام)»

مردی از بزرگان بلخ بیشتر سالها به حج می‌رفت و در مدینه حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت می‌کرد و به زیارت و دیدار حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) هم می‌رفت و برای آن جناب تحفه و هدایای زیادی می‌آورد و مسائل دینی خود را می‌پرسید و به شهر خویش برمی‌گشت.

زنش به او گفت تحفه و هدایای زیادی می‌بری ولی آن حضرت به تو چیزی نمی‌دهد، گفت آن شخصی که من برایش هدیه می‌برم مالک دنیا و آخرت و تمام چیزهائی است که در دست مردم است زیرا او خلیفه خداست در زمین، و حجت اوست او پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امام ما است. زن پس از شنیدن این حرف دیگر چیزی نگفت.

در سال بعد نیز عازم حج شد و خدمت حضرت زین العابدین (علیه السلام) رسیده سلام نمود و دست حضرت را بوسید، امام (علیه السلام) مشغول غذا خوردن بود به او تعارف کرد او هم شروع به خوردن نمود، پس از صرف غذا حضرت آفتابه و طشت خواست. آن مرد از جای حرکت کرد و آب بر روی دست امام (علیه السلام) ریخت، حضرت فرمودند تو مهمان ما هستی چطور آب بر دست ما می‌ریزی؟

عرض کرد من علاقه دارم حضرت حالا که دوست داری چیزی به تو نشان می‌دهم که خیلی مورد علاقه تو است و خوشحال می‌شوی، آن مرد آب می‌ریخت تا یک سوم طشت پر از آب شد، امام (علیه السلام) فرمودند چه می‌بینی؟ آن مرد عرض کرد آب، فرمودند این یاقوت قرمز است، مرد دو مرتبه نگاه کرد دید به قدرت خدا یاقوت قرمز شده. حضرت فرمودند بریز آب را، ریخت تا دو سوم از طشت پر آب

شد، حضرت فرمودند این چیست؟ عرض کرد آب است، فرمود نه، زمرد سبز است، باز نگاه کرد دید زمرد سبز است. باز حضرت فرمودند آب را بریز، ریخت تا این که طشت پر شد حضرت پرسید این چیست؟ عرض کرد آب است، حضرت فرمودند نه دُر سفید است نگاه کرد دید دُر سفید است و طشت پر شد از سه نوع جواهر دُر، یاقوت و زمرد، آن مرد در شگفت شده خود را روی دستهای حضرت انداخت و شروع به بوسیدن کرد. امام علیه السلام فرمودند ما چیزی نداریم که پاداش تحفه و هدیه تو را بدهیم همین جواهر را عوض هدیه خود از طرف ما بردار و پوزش بخواه از زنت که ما را سرزنش کرده بود، آن مرد سر به زیر افکنده و پرسید آقا چه کسی سخن زنم را برای شما نقل کرد؟ واقعا شما از خاندان نبوت هستید، آن گاه از امام وداع نموده به جانب بلخ رهسپار شد. وقتی به منزل رسید جواهر را پیش همسر خود نهاده جریان را شرح داد، آن زن سجده شکر به جا آورد و شوهرش را قسم داد که او را خدمت امام علیه السلام ببرد، در سال بعد که عازم حج شد همسرش را نیز با خود برد، اما همسرش در بین راه مریض شد و نزدیک مدینه از دنیا رفت، آن مرد خدمت امام علیه السلام رسید و با گریه جریان فوت همسر خود را نقل کرد. امام علیه السلام دو رکعت نماز خواند و دعاهائی کرد سپس توجه به آن مرد نموده فرمود برو نزد همسرت که خداوند او را به لطف و کرمش زنده کرد. مرد به سرعت به منزل برگشت همین که داخل شد دید زنش صحیح و سالم نشسته و منتظر اوست. پرسید چطور خداوند تو را زنده کرد؟

او سوگند خورد که عزرائیل آمد و روح مرا قبض نمود و به طرف بالا برد ناگاه شخصی با این شکل و شمایل که اوصاف امام سجّاد علیه السلام بود، آمد شوهرش گفت او همان حضرت زین العابدین علیه السلام است، زن گفت همین که ملک الموت چشمش به



او افتاد گفت السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا زين العابدين، حضرت جواب داد و به او گفت روح این زن را برگردان او به زیارت ما آمده بود من از خدا خواسته‌ام که سی سال دیگر زنده بماند و زندگی خوشی داشته باشد چون به زیارت ما آمده بود. ملک الموت گفت به دیده منت، و روح مرا به جسد برگرداند، من با چشم خودم دیدم که ملک الموت دست آقا را بوسید و رفت، آن مرد دست زن خود را گرفت و خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام در موقعی که امام علیه السلام با اصحاب خود نشسته بودند آورد، ناگاه زن خود را بر زانوان امام علیه السلام انداخت، می‌بوسید و می‌گفت به خدا قسم این آقا و مولای من است، همین آقا مرا با دعای خودش زنده کرد. آن زن و مرد بقیه عمر خود را در خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بسر بردند. (۱)

مردی به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کرد چه چیز ما را بر دشمنانمان امتیاز می‌دهد، با اینکه میان آنها از ما زیباتر هست؟ امام علیه السلام فرمودند مایلی امتیاز خود را بر آنها مشاهده کنی؟ عرض کرد آری، حضرت دست بر چشمش مالیده فرمود حالا نگاه کن. یک مرتبه آن مرد با ناراحتی عرض کرد مرا به حالت اولی برگردانید من در مسجد غیر از خرس و میمون و سگ چیزی نمی‌بینم حضرت دست بر صورتش مالید و او به حالت اول برگشت. (۲)

زهري می‌گفت خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام بودم که یکی از اصحاب وارد شد، امام علیه السلام از او حالش را پرسید عرض کرد آقا فعلاً گرفتار چهار صد دینار طلا هستم که مقروضم و راهی برای پرداخت آن ندارم با اینکه عیالوارم و مخارج ایشان را نمیتوانم تامین کنم.

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۴۷.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۵۰.

حضرت زین العابدین علیه السلام با شدت شروع به گریه نمود زهری می‌گوید عرض کردم آقا چرا گریه می‌کنید؟! فرمودند مگر گریه برای مصائب و گرفتاریهای بزرگ نیست؟ عرض کردم همین طور است. فرمودند کدام مصیبت از این بزرگتر که مؤمن، برادر خود را گرفتار ببیند و نتواند رفع گرفتارش را بنماید یا او را مبتلا به فقر و تنگدستی بباید و امکان رفع آن نباشد؟

بعد از آن اطرافیان امام علیه السلام متفرق شدند در حالی که بعضی از مخالفین با یک دیگر می‌گفتند تعجب است از این خانواده که ادعا می‌کنند هر چه در زمین و آسمان است مطیع آنها است و خداوند در خواست آنها را رد نمی‌کند و باز اعتراف می‌کنند که نمی‌توانند رفع گرفتاری از یک مؤمن از خواص خود بنمایند.

این حرف به کسی که مقروض بود، رسید. خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده عرض کرد فلانی و فلانی چنین گفته‌اند سخن آنها برای من از فقرم ناگوارتر است، امام علیه السلام فرمودند خداوند اجازه گشایش برای تو را داد و رو به کنیز خود نموده فرمود افطار و سحری مرا بیاور، کنیز دو عدد نان آورد، حضرت فرمودند این دو نان را بگیر که دیگر چیزی پیش ما نیست، خداوند به وسیله همین دو نان گشایش خوبی به تو خواهد داد.

آن مرد دو عدد نان را گرفت و وارد بازار شد ولی نمی‌دانست آنها را چه کند و در اندیشه قرض و خرج خانواده بود، گاهی شیطان او را وسوسه می‌کرد که این دو نان چگونه می‌تواند رفع ناراحتی تو را بنماید، در این موقع به ماهی فروشی برخورد که یک ماهی گندیده داشت، گفت این ماهی پیش تو مانده و این نان نیز پیش من، ممکن است یک نان را بگیری و آن ماهی مانده را بدهی؟ ماهی فروشی قبول کرد و نان را گرفت و ماهی را داد. در بین راه به مردی برخورد که نمک نامرغوبی داشت،



به او گفت مایلی این نان خشک را بگیری و این نمک نامرغوب را به من بدهی قبول کرد و آن مرد ماهی و نمک را به خانه آورد و گفت این ماهی را با نمک درست می‌کنم. همین که شکم ماهی را شکافت دو مروارید درون او یافت و سپاس خدا را به جای آورد. در همین بین که شاد و خرم بود ناگهان درب خانه به صدا آمد پشت درب رفت تا ببیند کیست، مشاهده کرد صاحب ماهی و صاحب نمک هر دو آمده‌اند. گفتند ما و خانواده‌مان هر چه کوشش کردیم این نان را بخوریم نتوانستیم فکر کردیم تو خیلی گرفتار و مبتلا به تنگدستی زیاد هستی نان را برای خودت آوردیم و آنچه در مقابلش از ما گرفته‌ای به تو بخشیدیم.

او نان‌ها را از آنها گرفت، پس از رفتن آنها درب را بست در این موقع فرستاده حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده گفت مولایت می‌فرماید تو به آرزویت رسیدی اینک نان ما را برگردان که کسی جز ما نمیتواند آن را بخورد. دو مروارید را به قیمت زیادی فروخت که با آن قرضش را پرداخت و وضع مالی‌اش بسیار خوب شد. ولی باز برخی از مخالفین می‌گفتند عجب اختلافی بین این دو حالت است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام مدعی است نمی‌تواند رفع تنگدستی از دوستش بنماید ولی او را دارای ثروتی عظیم می‌نماید.

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند قریش نیز همین سخن را به حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گفتند که چگونه در یک شب می‌تواند به بیت المقدس برود و در آنجا آثار پیغمبران را مشاهده کند ولی در موقع هجرت، فاصله مکه تا مدینه را به دوازده شبانه روز طی می‌کند؟ حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند اینها غافلند از کار خدا و دوستان خدا، به مقامهای بلند نمی‌توان رسید مگر با تسلیم در مقابل خدا، و ترک اظهار نظر، و رضا به آنچه او صلاح می‌داند، دوستان خدا صبر می‌کنند بر گرفتاریها

و ناراحتیها به طوری که دیگران چنین صبری ندارند و خداوند در مقابل این شکیبائی، آنها را به تمام آرزوهایشان می‌رساند، با وجود این آنها جز خواسته خدا را نمی‌خواهند.^(۱)

ابو بصیر از مردی نقل کرد که گفت با حضرت زین العابدین امام سجّاد علیه السلام به جانب مکه رهسپار شدیم همین که از ابواء (یکی از دهستانهای مدینه است که قبر مادر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت آمنه علیها السلام در آنجا است) کوچ کردیم در حالی که آن حضرت سوار بود و من پیاده، به گله گوسفندی رسیدیم که یک میش از آن عقب مانده بود و صدائی همراه با التماس و وحشت داشت، متوجه شدیم که بره او نیز صدا می‌کند و در طلب مادر است و همین که بره از جا حرکت می‌کند صدای میش بلند می‌شود و بره از پی صدا می‌رود. امام علیه السلام فرمودند می‌دانی میش چه می‌گوید؟ گفتم نه، به خدا نمیدانم. فرمود می‌گوید خودت را به گله برسان. چون خواهرش سال قبل در همین محل از گله عقب ماند و گرگ او را ربود.^(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام با اصحاب خود در راه مکه صبحانه می‌خوردند ناگهان روباهی رد شد، امام علیه السلام فرمودند ممکن است شما پیمان ببندید با خدا که به این روباه کاری نداشته باشید؟ بگذارید تا پیش من بیاید، آنها قسم یاد کردند که کاری ندارند. امام علیه السلام روباه را پیش خواند روباه نزدیک آمد تا مقابل امام علیه السلام و صدای خود را بلند کرد، امام علیه السلام استخوانی برای او انداخت، او برداشت و رفت، باز فرمودند قول می‌دهید به او کاری نداشته باشید تا او را صدا بزنم؟ آنها قول دادند، ولی یکی از حاضرین پس از آمدن روباه او را راند و روباه پا به فرار گذاشت. امام علیه السلام فرمودند کدام یک از شما تعهد مرا ناچیز شمرد؟

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۰ حدیث ۱ و امالی صدوق صفحه ۴۵۳.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۵ حدیث ۶.



آن مرد گفت من بودم که روباه را راندم ولی نفهمیدم و از خدا طلب آمرزش می‌کنم
امام علیه السلام سکوت فرمود. (۱)

جابر می‌گوید حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه (هَلْ تُحِشُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا) (۲) یعنی آیا احدی از آنها را تو احساس می‌کنی یا کمترین صدایی از آنها می‌شنوی، فرمودند اینها بنی امیه هستند و امید است به زودی چنان نابود شوند که احدی از آنها یافت نشود که به او بتوان امیدی داشت یا از او ترسید. عرض کردم واقعا چنین می‌شود؟ فرمودند چقدر زود و به سرعت آن روز می‌آید و از حضرت زین العابدین علیه السلام شنیدم که او مقدمات زوال و نابودی آنها را مشاهده کرده. (۳)

ابو حمزه ثمالی گفت وارد خانه حضرت زین العابدین علیه السلام شدم ساعتی در حیاط ایستادم سپس وارد خانه شدم دیدم حضرت چیزی را از روی زمین می‌یابد و از پشت پرده به اهل خانه می‌دهد، عرض کردم فدایت شوم چه می‌یابی؟ ریزه‌های پر ملائکه است، عرض کردم مگر ملائکه بر شما نیز وارد می‌شوند؟ فرمودند ابا حمزه ملائکه چنان به ما نزدیک می‌شوند که تکیه بر بالش ما می‌نمایند. (۴)

روزی حضرت زین العابدین علیه السلام مشغول نماز بود که فرزندشان به نام محمد که طفل کوچکی بود کنار چاه عمیقی در منزل آمد و میان چاه افتاد، و مادرش او را دید و فریاد کشید و خود را کنار چاه رسانید و مضطرب و ناراحت کمک می‌طلبید و می‌گفت: یا ابن رسول الله پسر تان محمد در چاه غرق شد.

امام علیه السلام از نماز دست برنمی‌داشت با این که صدای اضطراب بچه را از چاه

۱ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۳۴۹ حدیث ۷.

۲ - سوره مبارکه مریم آیه ۹۸.

۳ - مناقب آل ابی طالب علیه السلام جلد ۴ صفحه ۱۳۳.

۴ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۹۳ حدیث ۳.

می شنید، مدتی بطول انجامید مادر بچه به واسطه علاقه‌ای که به فرزند داشت گفت چقدر دل شما اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله سنگین است!! امام علیه السلام نماز خود را تمام و کامل خواند آن گاه به طرف همسر خود آمد و کنار چاه نشست و دست درون چاه برد با اینکه به عمق چاه ریسمانی بلند می رسید حضرت فرزند خود محمد را بیرون آورد در حالی که بازی و خنده می کرد و از آب چاه بدن و جامه اش تر نشده بود، و به همسرشان فرمودند بگیر ای کسی که یقینت به خدا کم است، مادر لبخندی از سلامتی فرزند زد ولی به واسطه این که امام علیه السلام فرموده بود یقین تو کم است گریه نمود. حضرت فرمودند ناراحت نشو تو می دانی که من در مقابل خدائی جبار قرار دارم؟ هرگاه صورت از او بردارم ممکن است صورت از من برگرداند دیگر چه کس می تواند بر من ببخشاید. (۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند حضرت امام زین العابدین علیه السلام برای پیرزنی به نام حبابه والیه دعا کرد و جوانی به او بازگشت آن گاه با انگشت اشاره کرد همان دم حیض شد با اینکه صد و سیزده سال داشت. (۲)

روزی حضرت زین العابدین علیه السلام به مزرعه شان رفتند ناگهان مشاهده کردند گرگی مو ریخته و خشمگین راه را بر مردم گرفته وقتی حضرت را دید نزدیک آن جناب رسیده ناله ای کرد، امام علیه السلام فرمودند برو ان شاء الله انجام می دهیم، و گرگ رفت.

عرض کردند چه می گفت؟ فرمودند می گفت زایمان بر ماده ام سخت شده به داد من و او برس و دعا کن نجات یابد، من پیمان می بندم که خودم و فرزندانم هرگز

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۹۷ حدیث ۱۱.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۸ حدیث ۱۳ و کمال الدین جلد ۲ صفحه ۵۳۷.



متعرض آزار دوستان تو نشویم، من نیز خواسته او را پذیرفتم. (۱)

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند در خواب شیطان را دیدم و با او گلاویز شده با مشت بر بینی اش زدم صبح که از خواب برخاستم آثار خون را بر لباس خود مشاهده کردم. (۲)

دست مرد وزنی در هنگام طواف کعبه بر حجر الاسود چسبید هر چه کوشش کردند نتوانستند جدا کنند مردم گفتند آنها را قطع کنید، در همین میان حضرت زین العابدین علیه السلام وارد ازدحام مردم شدند مردم راه را گشودند حضرت پیش آمد و دست خود را بر روی آن دو گذاشت از حجر الاسود کنده شد و از هم جدا گردید. (۳)

جابر بن یزید جعفی می گفت حضرت باقر علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام با گروهی نشسته بود ناگاه آهویی از بیابان آمد و مقابل آن سرور ایستاد در حالی که دست بر زمین می زد و ناله می کرد، یک نفر عرض کرد یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چه می گوید که این طور نزدیک به شما شده؟

فرمود می گوید پسر یزید از او آهو بره ای خواسته و او دستور داده که یکی از صیادها آن را صید کنند. دیروز بره این آهو را صید کرده اند با این که به او شیر نداده اکنون تقاضا دارد او را پیش صیاد ببریم تا بره اش را شیر دهد.

حضرت زین العابدین علیه السلام از پی صیاد فرستاد، آمد به او فرمودند این آهو می گوید بره اش را تو صید کرده ای و از وقتی صید کرده ای به او شیر نداده ای و از من تقاضا کرده از تو بخواهم بره اش را به او ببخشی، عرض کرد من جرات این کار را

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۸ حدیث ۱۵ و الخرائج و الجرائح جلد ۲ صفحه ۵۸۷ حدیث ۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۸ حدیث ۱۷.

۳ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۱۱.

ندارم، فرمودند پس آن بره را بیاور تا شیر بدهد و باز گرداند، قبول کرده آورد، همین که چشم آهو به بره اش افتاد اشکهایش جاری شد، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود تو را به حقی که به گردنت دارم این بره را ببخش، صیاد او را به مادرش بخشید و آهو با بره اش رهسپار بیابان شد، صیاد گفت گواهی می‌دهم که شما از خانواده رحمت هستید و بنی امیه شایسته لعنت. ^(۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند پدرم با چند نفر از اصحاب خود به یکی از باغهایشان رفتند و دستور دادند سفره‌ای انداختند همین که غذا آماده شد و شروع به خوردن کردند آهوئی از راه رسید و شروع به ناله کرده نزدیک پدرم رفت، اصحاب عرض کردند این آهو چه می‌گوید؟ فرمودند شکایت از گرسنگی می‌کند و سه روز است چیزی نخورده، به او دست ننید بگذارید با ما غذا بخورد، عرض کردند بسیار خوب، آهو پیش آمد و با آنها شروع به خوردن کرد، مردی دست خود را بر پشت او نهاد آهو رمید، پدرم فرمود مگر شما تعهد نکردید که به او دست ننید آن مرد سوگند یاد کرد که من نظر بدی نسبت به آهو نداشتم، پدرم با آهو صحبت کرد و فرمود مشغول خوردن باش به تو کاری ندارند او هم شروع به خوردن نمود تا سیر شد بعد صدائی کرد و رفت، عرض کردند یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چه گفت؟ فرمودند برای شما دعا کرد. ^(۲)

ابو الصباح کنانی گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود، ابو خالد کابلی مدتی خدمتکار حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود، روزی به حضرت عرض کرد من خیلی مشتاق دیدار مادرم هستم و اجازه گرفت که به دیدنش برود، امام زین العابدین علیه السلام به او فرمودند فردا مردی از شام خواهد آمد که بسیار با شخصیت و

۱ - دلائل الامامه جلد ۱ صفحه ۲۰۲ حدیث ۱۲.

۲ - الخرائج و الجرائح جلد ۱ صفحه ۲۶۰ حدیث ۵.



ثروتمند و صاحب مقام است، دخترش هم به همراه اوست که مبتلا به جن‌زدگی است، او جویای شخصی است که دخترش را معالجه کند و حاضر است تمام ثروتش را بدهد، وقتی آمد تو از همه زودتر نزد او برو و بگو من به ده هزار سکه نقره دختر تو را معالجه می‌کنم و او سخن تو را می‌پذیرد و در پرداخت مضایقه‌ای ندارد، فردا صبح مرد شامی آمد و دختری داشت که در جستجوی مداوای او بود. ابو خالد به او گفت من به ده هزار درهم دخترت را معالجه می‌کنم و اگر پول را پرداخت کردی من تعهد می‌کنم دیگر مبتلا نشود، پدر دختر پذیرفت.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به ابو خالد فرمودند او به تو خیانت خواهد کرد ابو خالد گفت من از او تعهد گرفته‌ام، فرمودند برو گوش چپ دختر را بگیر و در آن بگو ای خبیث حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید این دختر را رها کن و پیش او بر نگرد، او همان کار را کرد و دختر از جنون آسوده شد ولی وقتی پول را خواست آن مرد از پرداخت خودداری کرد.

ابو خالد خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده جریان را عرض کرد حضرت فرمودند به تو نگفتم این مرد خیانت می‌کند، ولی دخترش باز مریض خواهد شد، این مرتبه وقتی آمد بگو چون تو وفا نکردی باز دخترت مریض شد اگر آن ده هزار درهم را در دست حضرت علی بن الحسین علیه السلام بگذاری من او را معالجه می‌کنم که دیگر مریض نشود.

آن مرد پول را پرداخت و ابو خالد پیش دختر رفته و گوش چپ او را گرفت و گفت ای خبیث حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌گویند رها کن این دختر را و دیگر متعرض او جز به نیکی نشو که اگر مزاحم شوی تو را با آتشی که دلها را می‌سوزاند، آتش می‌زنم. جن او را رها ساخت و او از جنون آسوده گردید و دیگر بیماریش بازگشت نکرد ابو خالد پول را دریافت نمود و اجازه رفتن نزد مادر را گرفته با همان

پول روانه شد.^(۱)

عبد الله بن عطاء تمیمی گفت روزی در مسجد خدمت حضرت علی ابن الحسین علیه السلام بودم عمر بن عبد العزیز رد شد نعلینی به پا داشت که بندهایش نقره‌ای بود، جوانی زیبا و خوش قد و قامت بود، حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهی به او نموده فرمودند این اسراف‌گر را ملاحظه می‌کنید، روزی به مقام فرمانروائی خواهد رسید. عرض کردم همین مرد فاسق؟ فرمودند آری ولی مدت حکومت او زیاد به طول نخواهد انجامید و پس از مردن، اهل آسمان او را لعنت و اهل زمین طلب آمرزش می‌کنند.^(۲)

ابو حمزه ثمالی و منذر ثوری گفتند حضرت علی ابن الحسین علیه السلام فرمود از منزل خارج شدم تا به دیواری رسیده تکیه به آن کردم، ناگاه چشمم به مردی افتاد که دو جامه سفید داشت و در صورت من نگاه می‌کرد به من گفت علی بن الحسین چرا افسرده و غمگینی؟ اگر اندوه تو برای دنیا است که روزی خدا نیکوکار و بدکار را فرا گرفته، گفتم نه بر این موضوع ناراحت نیستم زیرا همان طور است که می‌گوئی. گفت اگر از آخرت ناراحتی که آن وعده درستی است و حاکم نیرومندی در آنجا قضاوت می‌کند، از چه محزونی؟ گفتم از آشوب پسر زبیر بیمناکم، خندید و گفت آیا دیده‌ای یک نفر بر خدا توکل کند و خدا او را نگه ندارد؟ گفتم نه، گفت دیده‌ای کسی از خدا به ترسد و خدا او را نجات ندهد؟ گفتم نه، گفت دیده‌ای یک نفر از خدا درخواستی کند و به او ندهد؟ گفتم نه. در این موقع نگاهی کردم کسی را در مقابل خود ندیدم، او خضر بود.^(۳)

ابراهیم ادهم می‌گفت با قافله در بیابان می‌رفتم، احتیاجی پیدا کردم و از قافله دور

۱ - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام جلد ۴ صفحه ۱۴۵.

۲ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۱۷۰ حدیث ۱.

۳ - الخرائج و الجرائح جلد ۱ صفحه ۲۶۹ حدیث ۱۳.



شدم، ناگهان دیدم کودکی راه می رود، با خود گفتم سبحان الله در این بیابان بی سرو ته این کودک چه می کند، نزدیک او رفته سلام کردم جواب داد، گفتم کجا می روی؟ گفت می روم به خانه خدا، عرض کردم عزیزم تو کوچکی هنوز بر تو واجب نشده، فرمودند پیرمرد، آیا ندیده ای که کودکانی از من کوچکتر مرده اند؟ گفتم پس خوراکی و مرکب سواریت کو؟ گفت زاد من پرهیزگاری من است و مرکب سواریم دو پای من و هدسم مولایم است، گفتم من خوراکی با تو نمی بینم. گفت پیرمرداگر یک نفر تو را دعوت کند تواز خانه غذای خودت را می بری؟ گفتم نه. فرمودند کسی که مرا به خانه اش دعوت کرده آب و غذایم را می دهد، گفتم قدم های بلندتر بردار تا زودتر برسی، گفت من باید کوشش کنم و او باید مرا برساند، آیا نشنیده ای که خداوند در این آیه می فرماید «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^(۱) یعنی کسانی که در راه ما جهاد می کنند ما آنها را به راههایمان هدایت می کنیم و خدا بانیکوکاران است. در همین میان جوانی خوش صورت با لباسی سفید پیش آمد و کودک را در آغوش گرفته و بر او سلام کرد. من به جوان گفتم تو را به آن خدائی که این ظاهر آراسته و زیبا را به تو داده این پسرک کیست؟ گفت او را نمی شناسی؟ او حضرت علی بن الحسین علیه السلام است، آن گاه رو به کودک نموده گفتم تو را به حق آباء گرامت این جوان کیست؟ فرمودند او را نمی شناسی؟ او خضر است، که هر روز پیش ما می آید و سلام به ما می کند، گفتم تو را به حق آباء گرامت سوگند بدون خوراک چگونه این بیابان را طی می کنی؟ فرمودند من خوراک دارم خوراکم چهار چیز است پرسیدم چه چیز؟ گفت ۱- من تمام دنیا را مملکت خدا می دانم ۲- تمام مردم را بنده و کنیز و عیال او می دانم ۳- ارزاق و وسائل را در دست خدا می بینم ۴- فرمان او را در هر چیز نافذ و جاری می یابم، گفتم خوب زاد و توشه ای داری ای زینت بندگان خدا تو با این زاد از بیابانهای آخرت می گذاری چه

رسد به بیابانهای دنیا.^(۱)

عبد الله بن عطا گفت یکی از غلامان حضرت زین العابدین علیه السلام خطائی کرد که سزاوار تنبیه بود، امام علیه السلام شلاق به دست گرفته به او فرمودند «بگو قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ»^(۲) یعنی بگو به کسانی که ایمان آورده‌اند، کسانی را که امید به ایام الله ندارند مورد بخشش قرار دهند، غلام عرض کرد آقا من از آنها نیستم من امیدوار رحمت خدایم و از عذابش بیمناکم امام علیه السلام شلاق را انداخت و فرمود تو در راه خدا آزادی.^(۳)

ولید بن عبد الملک به صالح بن عبد الله فرماندار خود در مدینه نوشت که حسن بن حسن را از زندان بیرون بیاور و در مقابل مردم در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پانصد ضربه شلاق به او بزن.

صالح او را بیرون آورد و به مسجد برد، مردم جمع شدند صالح بر منبر رفت و شروع کرد به خواندن نامه ولید بن عبد الملک تا پس از پائین آمدن از منبر دستور بدهد او را تازیانه بزنند در همان موقع که مشغول خواندن نامه بود حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد مسجد شد مردم راه را باز کردند تا رسید به حسن بن حسن و به او فرمود پسر عمو «دعای کرب» را بخوان خدا فرج خواهد داد، پرسید آن دعا چیست؟

فرمود این دعا را بخوان و دعا را برایش خواند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام از مسجد خارج شد، حسن بن حسن چند مرتبه دعا را خواند.

صالح از خواندن نامه فارغ شد و از منبر به زیر آمد، رو به حاضرین نموده و گفت چهره مرد مظلومی را می بینم کار او را تاخیر بیاندازید تا درباره اش با ولید

۱ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۳۷.

۲ - سوره مبارکه جائیه آیه ۱۴.

۳ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۱.



مکاتبه کنم. نامه‌ای در این خصوص به ولید نوشت و او دستور داد که حسن ابن حسن را آزاد کند.^(۱)

عباد بصری در راه مکه به حضرت علی بن الحسین علیه السلام برخورد و گفت یا علی بن الحسین علیه السلام جهاد را با سختی که دارد رها کرده‌ای و رو به حج آورده‌ای که کاری ساده و آسان است. با اینکه خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ... تَأْتِي وَبَشَّرِ الْمُؤْمِنِينَ»^(۲) امام علیه السلام فرمودند وقتی بیایم کسانی را که دارای چنین صفاتی باشند جنگ کردن با آنها از حج بهتر است.^(۳)

از حضرت امام سجاد علیه السلام سؤال کردند چرا آقا ما به مرگ علاقه نداریم؟ فرمودند برای این که شما خانه امن (آخرتتان) را خراب و دنیایان را آباد کرده‌اید شما در بهترین جاهای شهر اگر خانه و وسایل خوبی داشته باشید، چیزی نیست در برابر بهشتی که وسعتش لا اقل به اندازه کهکشان است که بعضی‌ها وحشت می‌کنند که چقدر بزرگ است که اگر سرعت سیر روح را بدانید می‌گوئید آنجا هم برای ما تنگ است، در آن جا هر چه دلت بخواهد هست اصلاً اختیار انتخاب با توست، هزارها درخت و نهال که دائماً میوه می‌دهد خدای تعالی قبل از آن که شما بخواهید برایتان فراهم فرموده، بهشت خوراکی‌هایش دائمی است و آن قدر لذت بخش است که حساب ندارد و خانه دائمی شماست.

روزی حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند مرگ ناگهانی سبب سبک باری مؤمن و باعث تاسف کافر است، مؤمن غسل دهنده و حامل جنازه خود را می‌شناسد اگر در نزد خدا امید ثوابی داشته باشد کسانی که جنازه‌اش را می‌برند

۱ - بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۲۳۳ حدیث ۲۹.

۲ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۱.

۳ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۱۵ و کافی جلد ۵ صفحه ۲۲ حدیث ۱.

قسم می‌دهد آیا می‌دانید وقتی دشمن خدا را در تابوت می‌گذارند و به گورستان می‌برند چه می‌گوید؟ گفتند نه. فرمودند به کسانی که او را بر شانه گرفته‌اند می‌گوید نمی‌شنوید؟ من شکایت آن دشمن خدا را به شما می‌کنم که مرا به این ورطه کشاند و نجاتم نداد و من شاکی هستم از دوستانی که با آنها دوستی کردم و مرا خوار نمودند و از اولادی که حمایت از آنها نمودم و مرا ذلیل نمودند و از خانه‌ای که ثروتم را خرج آبادی آن خانه کردم و دیگران آنجا ساکن شدند، به من رحم کنید و این قدر عجله نکنید.

ضمربه گفت اگر مُرده بتواند این طور صحبت کند ممکن است حرکت کند و روی شانه حاملین هم بنشیند و می‌خندید و دیگران را می‌خنداند، حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام فرمودند خدایا اگر ضمربه حدیث پیامبرت صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کند از او انتقام بگیر. او چهل روز زنده بود و پس از آن فوت شد غلامش بر سر جنازه‌اش بود پس از دفن او خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسید امام علیه السلام فرمودند از کجا می‌آئی؟ گفت از دفن ضمربه، صورتم را روی قبرش گذاشتم وقتی خاک بر او ریختند صدایش را شنیدم که کاملاً آن صدا را در زمان زندگی‌اش می‌شناختم. می‌گفت وای بر تو ای ضمربه، امروز هر دوستی که داشتی خوارت کرد و عاقبت رهسپار جهنم شدی و آن محل پناهگاه و خوابگاه ابدی تو است.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند الله اکبر از خدا درخواست عافیت می‌کنم این جزای کسی است که مسخره کند حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را. (۱)



«عبادات حضرت سجاد (ع)»

خدای تعالی خفی الالطاف است لطفش مخفی است. طوری به انسان عنایت می‌کند که خودش نمی‌فهمد. حضرت امام سجاد (ع) وقتی می‌خواستند به پسر عموی خود چیزی بدهند به تاجری می‌دادند که طوری وانمود کند که خودم دادم و آن را می‌داد و او هم حضرت را نفرین می‌کرد.^(۱) خدای تعالی هم نمی‌خواهد که خیلی تحت منت خودش باشیم که اگر بشویم آب می‌شویم و می‌میریم ولی انسان مجموعاً که نگاه می‌کند می‌بیند به او خیلی لطف شده است.

حضرت امام سجاد (ع) یک بنده خدا است که همه تعجب می‌کردند از آن همه عبادت و آن همه بندگی؟ با این وجود امام (ع) می‌فرمودند اگر جدم حضرت علی بن ابیطالب (ع) را می‌دیدید چه می‌گفتید؟ دعا‌هایی که مربوط به شکر است تا انس با پروردگار از ایشان است و آن چنان مأنوس با پروردگارش بود که در مقابل چشمش فرزندش در چاه افتاد و امام مشغول نماز بود، زنها داد و بیداد می‌کردند که بچه افتاد ولی حضرت با خدا مأنوس بوده و با محبوب صحبت می‌کردند، نمازشان را کامل تمام کردند و بعد رفتند و دست داخل چاه کرده بچه را در آوردند، با خدا این طور است. زنهای ائمه (ع) به نسبت آنها خیلی اهل کمالات نبودند بعضی‌هاشان که اصلاً اهل کمالات نبودند و بعضی‌هاشان هیچ کمالی نداشتند.

حضرت امام سجاد (ع) در زمان کافرترین حکام بنی‌امیه واقع شده بودند، زمان خفقان مردم مسلمان در عین این که بیدار شده بودند، مردم از خوابی که به وسیله معاویه به وجود آمده بود به وسیله شهادت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بیدار

شده بودند در چنین موقعیتی که آن خفقان چنان مردم را گرفته که نمی توانستند اظهار محبت به ائمه اطهار (علیهم السلام) بکنند حضرت امام سجّاد (علیه السلام) می دانید چه کردند؟ من خیلی در این باره مطالعه کردم، زندگی حضرت امام سجّاد (علیه السلام) به تبلیغات در سه موضوع دعا، تربیت غلامان و زنده نگه داشتن عاشورا منتهی می شود.

حضرت امام سجّاد (علیه السلام) آن چنان با خدا مأنوس است که به هیچ چیز دیگری دلبستگی ندارد خیلی عجیب است.

آن حضرت در نیمه های شب مشغول عبادت می شدند و از خوف خدا اشک می ریختند فکر نکنید ما اگر بخواهیم از طریق محبت به خدا وارد شویم نباید از خدا به ترسیم، ترس از خدا براساس محبت باید باشد.

اگر ذریه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نبودند اسلام باقی نبود اگر لازم بود مانند امام مجتبی (علیه السلام) با معاویه صلح کنند که اسلام باقی بماند می کردند و اگر لازم بود کشته شدند و زن و بچه آنها اسیر شود و ناراحتی بکشند این کار را نیز می کردند و اگر بنا بود گوشه ای بنشینند و دعا و صحیفه سجّادیه را در بین مردم پخش کنند تا مردم از این دعاها استفاده کنند، می کردند.

می گویند شیطان به صورت افعی که دارای ده سر است با نیشهای درآمده، چشمهای قرمز سهمگین از درون زمین محل عبادت حضرت زین العابدین امام سجّاد (علیه السلام) بیرون آمد و در محراب عبادتش پیچید امام (علیه السلام) را هراسی در دل پیدا نشد و به او توجهی ننمود شروع کرد با نیشهای خود سر انگشتان امام (علیه السلام) را گاز می گرفت و نیش می زد باز به او توجه نکرد و پایش را بر نمی داشت هیچ شک و اشتباه در نماز و قرآنش پیش نیامد.

در این موقع از آسمان شهاب آتش زائی بر شیطان فرود آمد همین که این



شهاب را دید فریادی زد و به صورت اولی خود کنار حضرت علی بن الحسین علیه السلام ایستاد و گفت یا علی بن الحسین علیه السلام تو سرور عبادت کنندگانی چنانچه نام گرفته‌ای و من شیطانم، به خدا قسم عبادت پیامبران از پدرت آدم تا زمان تو را دیده‌ام کسی را چون تو عابد نیافته‌ام، شیطان رفت و امام علیه السلام همان طور مشغول نماز خود بود و سخن شیطان او را از نماز باز نمی‌داشت تا نمازش تمام شد. (۱)

عبد الله بن حارث گفت حضرت زین العابدین علیه السلام شیشه‌ای از مشک در جا نماز داشت که هر وقت به نماز می‌ایستاد از آن بر خود می‌مالید. (۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر وقت حضرت علی بن الحسین علیه السلام آماده نماز می‌شد تنش می‌لرزید و رنگش زرد می‌شد، چون شاخه خرما می‌لرزید. (۳)

بعضی افراد کم درک فکر می‌کنند این مسائل که مطرح شده مخصوص خود ائمه اطهار علیهم السلام است و حال این که اگر مختص خودشان بود برای ما نقل نمی‌کردند، ما نمی‌توانیم کیفیت مناجات حضرت امام سجاده علیه السلام را با خدای تعالی درک کنیم. اما کمیت را برای ما گفته‌اند. این که حضرت سجاده علیه السلام دعاها را می‌نوشتند مانند عمل ما که می‌نویسیم و به مردم می‌دهیم نبوده است بلکه برای تربیت مردم بوده است تا مردم این طور با خدای تعالی مناجات کنند.

هر حالتی و هر عبادتی و هر دعایی که از ائمه معصومین علیهم السلام ولو به نام خودشان به ما رسیده برای سرمشق ماست، اگر کتاب صحیفه سجاده را باز کنید می‌بینید حضرت امام سجاده علیه السلام آن طور اظهار علاقه به خدای تعالی می‌کند، فکر نکنید این حالات شخصی آن حضرت بوده است بلکه این برای ما هست چون اگر

۱ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۳۴.

۲ - کافی جلد ۶ صفحه ۵۶۵ حدیث ۶.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۹۲ حدیث ۲.

حالات شخصی خودشان بود به ما نمی‌رسید آنها که اهل ریا نیستند تا به مردم بگویند، این که به ما رسیده برای سرمشق گرفتن ماست، مانند حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اسوه و الگوی ماست آنها هم الگوی ما هستند.

«توضیح دعای شب ۲۷ رمضان»

دعایی که حضرت امام سجّاد علیه السلام در شب ۲۷ ماه مبارک رمضان می‌خواندند این است «اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ»^(۱) خدایا من پهلو خالی کنم فرار کنم آن طور نباشم که این خانه گول، خانه‌ای که در و دیوارش آدم را گول می‌زند، هوایش، مردمش انسان را گول می‌زند مرا گول بزند، دنیا خانه غرور است یعنی همه وسایل فریب در این خانه قرار گرفته در حالی که جایی است که انسال اصلاً نباید فریب بخورد چون اگر فریب خورد از کارش باز می‌ماند. فرض کنید یک تالار پر از نقش و نگار است، برای امتحان در چنین جایی افراد به دو قسم تقسیم می‌شوند یک عده افرادی که آن قدر عقل‌شان نمی‌رسد که اگر امتحان‌شان خوب شد یا بد فرق کند و نمی‌دانند بعد از امتحان چه برایشان پیش می‌آید و آنچه که نتیجه امتحان است را نمی‌شناسند، ولی یک عده می‌دانند نتیجه خیلی فرق دارد اگر خوب شد برای همیشه راحت‌اند منتهی این گذرگاه و جلسه اهمیت سرنوشت‌سازی دارد اینها وارد این تالار که می‌شوند آن دسته اول چشم‌شان به در و دیوار تالار است اول فکرشان این است که جای بهتر و صندلی خوب، جایی که همه مناظر را تماشا کنند پیدا کنند اینها یک بخش از تالار را که تماشا کنند وقتشان تمام می‌شود ولی دسته دوم از لحظه‌ای که وارد می‌شوند نشستن برایشان مطرح نیست فقط یک جای



خلوت که حواسشان پرت نشود باشد، دقیقاً از لحظه‌ای که می‌نشینند همیشه مشغول کارند. می‌نویسند و مرتب بررسی می‌کنند تا وقتی که فرصت دارند حتی نگاه به در و دیوار یا جائی که اینها را مشغول کند از امتحانشان ندارند اینها کسانی هستند که از خانه غرور خود را حفظ کرده‌اند. اینجا خانه گول خوردن است، مواظب باش گول نخور، مشغول نگاه کردن به در و دیوار نباش بلکه تمام فکر این باشد که اگر آمدی بیرون نمره‌ات ۲۰ شود، از شب قدر در اول قرآن سرگرفتن خدا به شما خط می‌دهد که این را بگویند خدایا تو را قسم می‌دهم به حق قرآن و به حق کسی که قرآن را به او نازل کرده‌ای و به حق هر مومنی که در این قرآن او را مدح کرده‌ای که در رأس آنها حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و ائمه معصومین علیهم السلام هستند «و بحق کل مؤمن مدحته فیه و بحق علیهم و لا احد اعرف بحق منک» «ان تجعلنی من عتقائک من النار»^(۱) از آزاد شدگان از آتش من را قرار بده. هدف نجات از آتش دوزخ و آتش بدبختی است ولی ما بیشتر فکر و توجه‌مان به همین دنیا است، شما اگر آمار بگیرید هشتاد نود درصد مردم فکرشان دنیا است مثل این که به همه ما نامه‌ای از خدا رسیده که جزو جهنمی‌ها نیستیم و حال این که عمده آن است، ما در دنیا خدا می‌داند اکثرمان مثل آن دانش‌آموز بی‌توجه هستیم حتی گاهی آن قدر شیطان بر ما مسلط شده و حماقت کرده‌ایم که اگر کسی آن طوری نباشد اعتراض به او می‌کنیم. چقدر هستند کسانی که به فکر معنویات و کمالات و ارتقای روحشان از اماره بالسوء به راضیه و مرضیه شدن هستند؟ و چقدر به فکر آسایش بدنی‌شان هستند؟ مسئله خیلی روشن است، حضرت امام سجاد علیه السلام معلم کل بشریت در مرحله انس با خدا یعنی مظهر تعلیمات انس با خدا است. انس با

خدا یکی از مراحل کمالیه عالی است که تا آخرین درجه را شامل می‌شود که اگر انس با خدا بعد از تزکیه نفس پیش آمد، هم خلوص و هم اخلاص و هم توحید و هم فنا پیش می‌آید، این که انسان انس بگیرد و با خدا حرف بزند و حرف خدا را گوش بدهد، حضرت موسی علیه السلام وقتی به کوه طور می‌آمد در مکان و زمان معین بود بعضی انبیاء اولوالعزم برای عبادت زمان و مکان معینی داشتند اول سی روز و بعد چهل روز تعیین می‌شد اما حضرت امام سجّاد علیه السلام یا حضرت امام زمان علیه السلام حتی شیعیان حضرت علی علیه السلام باید دائماً منوس باشند در مسجد، خانه، شب، روز، در بین مردم هستند، در موقع کسب و کار، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^(۱) حتی با مشتری صحبت کردنشان منافات با ذکر خدا و انس با خدا ندارد. دعایی که در شب ۲۷ ماه مبارک رمضان حضرت امام سجّاد علیه السلام می‌خواند که خدایا من پهلو خالی کنم فرار کنم آن جور نباشم که خانه‌ای که در و دیوارش آدم را گول می‌زند هوایش، مردمش انسان را گول می‌زند مرا گول بزند. ما هم می‌خوانیم اما ما به زبان این دعا را می‌خوانیم حقیقتش را نمی‌خواهیم حتی اگر جمعی این طور باشند آن‌ها را دور از کمالات می‌دانیم. اگر کسی پشت پا به دنیا بزند مثل حضرت علی علیه السلام که می‌فرماید من دنیا را طلاق دادم^(۲) که من معتقدم حضرت علی علیه السلام دنیا را طلاق نداد بلکه اصلاً نگرفته بود که طلاق بدهد، حضرت علی علیه السلام از لحظه‌ای که وارد این تالار شد نگاه به هیچ کجا نکرد و امتحان داد من و شما هم اگر شیعه حضرت علی علیه السلام باشیم باید این طور باشیم اگر ما از دار غرور تجافی کردیم باید چکار کنیم؟ بعضی فکر می‌کنند باید برویم در یک خرابه و لباس پشمینه بپوشیم و روزه بگیریم و شبها عبادت کنیم نه، باید مشغول امتحان باشیم،

۱ - سوره مبارکه نور آیه ۳۷.

۲ - غرر الحکم صفحه ۲۹۲.



چه جور امتحان می شویم؟ مثلاً جنس می فروشیم غش در معامله نداشته باشیم کم فروشی نکنیم سر وعده حاضر باشیم هر چیزی که می دانیم خدا راضی است انجام بدهیم و آنچه راضی نیست ترک کنیم ممکن است شما یک فرد پولدار با همه وسایل باشید و همین یکی از مواد امتحانتان باشد خدای تعالی در قرآن می فرماید: «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^(۱) خدا به بنی اسرائیل می فرماید: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^(۲) «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا»^(۳) «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ»^(۴) «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^(۵) اینها همه وسیله امتحان هستند که حضرت موسی علیه السلام وقتی از کوه طور برگشت گفت خدایا این جز فتنه و امتحان تو نیست. گاه مال زیاد و فرزند و قدرت و مکنّت مایه امتحان است حضرت امام سجاد علیه السلام می فرماید: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ» خدایا مرا توفیق بده که انابت کنم توبه کنم به سوی خانه‌ای که می خواهم همیشه در آن باشم، خدایا به ما اجازه بده در جای اصلی مان زندگی کنیم، از حضرت امام سجاد علیه السلام سؤال شد چرا ما به مرگ عشق و علاقه نداریم؟ حضرت فرمودند چون آن خانه‌تان را خراب کردید و اینجا را آباد کردید اگر به عکس بود دلتان می خواست بروید. در واقع این طور است که در مقابل بهترین جاهای شهر خانه بزرگ با تمام وسایل خدای تعالی می فرماید: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۶) اگر سرعت سیر روح و عظمت آن را بدانید می گوید آنجا هم برای ما تنگ است «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ

۱ - سوره مبارکه یونس آیه ۱۴.

۲ - سوره مبارکه ملک آیه ۲.

۳ - سوره مبارکه کهف آیه ۴۶.

۴ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۲.

۵ - سوره مبارکه انفال آیه ۲۸.

۶ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۳۲.

الْأَنْفُسُ وَتَكْذُّ الْأَعْيُنُ»^(۱) هر چه تو بخواهی هست انتخاب با توست «أَكُلُهَا دَائِمًا»^(۲) خدا قبل از این که شما بخواهید عمل کرده، بهشت خوردنیش دائمی است «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ»^(۳) بر اریکه‌های قدرت و راحتی تکیه دارند اینها آیات قرآن است می‌خواهم از این بالاتر ببرمتان والا میوه‌ها و حورالعین و غلمان همه چیز دارد، نمی‌شود چیزی بخواهید که آنجا نباشد روایت است اگر یک دانه میوه آنجا را به شما نشان بدهند حاضر نیستید یک لحظه اینجا بمانید، بوی بهشت آن قدر لذت بخش است که اگر یک لحظه آن را بفهمید حاضر نیستید بمانید یکی از ریاضت‌های اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام این بود که حضرت شب عاشورا جایشان را به آنها نشان داد تا فردا صبح به آنها خیلی سخت گذشت، آن قدر بهشت زیباست آن دارالخلود خانه‌ای که باید همیشه در آن باشید به قدری زیبا است اگر بخواهم از آیات توضیح بدهم که حساب ندارد، خدایا ما را بساز طوری که ما به طرف خانه همیشگی‌مان با سرعت برویم بدویم اگر آمدند گفتند عمرت ۱۲۰ سال شده غصه‌ات بگیرد اگر انسان دارالخلود را بفهمد صد برابر زندانی غصه می‌خورد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید اگر خدا متقین را نگه نداشته بود و غافلشان نکرده بود، به خاطر شوقی که به آن بهشت و ثواب‌ها و آن همه الطاف خدا دارند، می‌مردند، از همه مهم‌تر این بی‌توجهی‌ها و غفلت‌هاست، وگرنه هر چه می‌بینید خدا و نعمت و رحمت اوست اصلاً نمی‌توانید توجهتان را از خدا سلب کنید دلیلی ندارد در کنار معشوقی که سالها انتظارش را می‌کشیدید خواستان پرت شود.

۱ - سوره مبارکه زخرف آیه ۷۱.

۲ - سوره مبارکه رعد آیه ۳۵.

۳ - سوره مبارکه انسان آیه ۱۳.



حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمودند: «و الاستعداد للموت»^(۱) خدایا آمادگی برای مردن به من بده که آمادگی داشته باشم، معنای این جمله این است که تهذیب نفس کرده باشم با خدا انس گرفته باشم منتهی این ظواهر دنیا نمی گذارد من صددرصد متوجه خدا باشم شما چه وقت آماده مسافرت به خارج هستید؟ وقتی که همه وسایل مهیا باشد، این مراحل تزکیه نفس را گذرانید به مراحل کمالات می رسید و آن ها را گذرانید به مرحله انس می رسید اینجا آماده رفتن هستید آن کسی که دکتورها جوابش کرده باشند آماده مرگ نیست، کسی که یک سر سوزن محبت به دنیا نداشته باشد وابستگی نداشته باشد نه طلبکار و نه بدهکار همه کارهایش ردیف و مرتب و سر حال منتظر حضرت عزرائیل باشد آماده مرگ است. خیلی افراد می میرند که استعداد برای مردن ندارند و خیلی افراد زنده اند اما سالهاست که استعداد دارند، مردن همه تلخی هایی که فکر می کنیم را رفع می کند.

حضرت امام سجاد علیه السلام می فرماید: «قبل حلول الفوت»^(۲) من قبل از آن آماده باشم، اجباری نباشد مجبورمان نکنند برای مرگ، این دعا را شب ۲۷ ماه مبارک رمضان حضرت امام سجاد علیه السلام زیاد می خواند شما هم حفظ کنید، بعضی دعاها کوتاه اما پر معنا است، این دعای حضرت علی علیه السلام که می فرماید: «اللهم انت کما احب فاجعلنی کما تحب»^(۳) خیلی کوتاه و پرمعناست. یا «الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا و کفی بی فخرا ان تکون لی ربا»^(۴) اینها دعاهایی کوتاه است حفظ کنید بخوانید دائما بخوانید گاه ائمه اطهار علیهم السلام یک دعای کوتاه را ورد قرار می دادند

۱ - اقبال الاعمال جلد ۱ صفحه ۲۲۸.

۲ - اقبال الاعمال جلد ۱ صفحه ۲۲۸.

۳ - خصال جلد ۲ صفحه ۴۲۰.

۴ - خصال جلد ۲ صفحه ۴۲۰.

بعضی علما را می‌دیدم دعای کوتاهی را ورد خود قرار دادند «الهی و ربی من لی غیرک»^(۱) اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام یک عمل مهم که انجام دادند استعداد برای موت به دست آوردند، بعضی بزرگان نقل کرده‌اند که سخت‌ترین لحظات زندگی اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام از شب تا ظهر عاشورا بود چون یک نعمت‌هایی دیدند که دیرشان می‌شد لذا روز عاشورا مسابقه داشتند اینها می‌خواستند سبقت بگیرند برای رسیدن به دارالخلود و موفق شدند.

کلامی است که می‌گویند یک کتاب از طرف خدا به سمت خلق آمده که قرآن است و یک کتاب از طرف خلق به سوی خدا رفته که صحیفه سجّادیه است.

معارف حقه در صحیفه سجّادیه است. از غذاهای روحی که مکرر گفته‌ام قرآن و دعاها هستند که حضرت امام سجّاد علیه السلام این همه دعا از ایشان مانده یک هشتم دعاها آن حضرت صحیفه سجّادیه است تمام این دعاها روح انسان را می‌سازد. غذای روح است، یعنی همان توجّه شما به خدا غذای روح است، غذای روح گاه صد در صد سالم است، هیچ آمیختگی ندارد مثل ادعیه ماثوره و روایات صحیحیه که همه برای روح انسان غذای پراز انرژی است. البته برای هر کسی غذا نیست بعضی اشتها ندارند ذائقه آنها باز نشده، مریض هستند میل به غذا ندارند، اگر احساس کردید میل به پیشرفت‌های علمی که منظور از علم همان است که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده،^(۲) ندارید مریضید. غذای روح شما باید تحت نظارت باشد، هر کس غذایی ارائه کرد نخورید هر چیزی را انسان نباید یاد بگیرد هر غذایی را نباید بخورد.

۱ - اقبال الاعمال جلد ۲ صفحه ۷۰۷.

۲ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: العلم ثلاثة آية محكمة او فريضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل (کافی جلد ۱ صفحه ۳۲ حدیث ۱).



آن قدر که شبها حضرت امام سجاد علیه السلام در مناجات با خدا اشک می ریخت شاید هیچ محب و عاشقی با خدا این گونه مناجات نمی کرد، در عین حال روزها کار خودش را می کرد، سیاست بنی امیه را سرنگون کرد با کارهایی که در دنیا انجام داد. اگر حضرت امام سجاد علیه السلام نبود شهادت حضرت امام حسین علیه السلام فراموش می شد حتی در تاریخ های نادر هم پیدا نمی شد. حضرت سجاد علیه السلام این وضع را به وجود آورد.

«صحیفه سجادیه»

یک دانشمند غیر مسلمان می گوید قرآن خواهری دارد به نام صحیفه سجادیه اگر توانستید یک دعا از دعا های صحیفه سجادیه را با همان معارف بیاورید می توانید برای قرآن هم مثلی بیاورید. بعضی از دعا های صحیفه چنان پراز علم و دانش و معرفت الهی است که حساب ندارد. در مدینه با یکی از علمای آنجا که مدرس جامعه یا دانشگاه علمی مدینه بود صحبت می کردم ایشان گفت من به اعجاز صحیفه سجادیه پی برده ام می گفت حضرت امام سجاد علیه السلام در ضمن دعا فرموده «اللهم امزج میاهم بالوبا»^(۱) خدایا آب این کفار را با میکروب و با آلوده کن امام علیه السلام مشغول نفرین دشمنان هستند اما یک مطلب علمی مهمی را که امروز فهمیده اند بیان می فرماید. اگر می فرمودند خدایا طاعون را با آب آنها مخلوط کن، آن روز مهم نبود. ولی در عصر ما بعد از کشف میکروب و با راه انتقال آن که آب است، که اروپائی ها معتقدند صد و چند سال است میکروب و سلول کشف شده مسئله مهمی است.

۱ - صحیفه سجادیه و کان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور.

راوی می‌گوید دیدم جوانی پرده کعبه را گرفته، آن قدر گریه کرد که بیهوش افتاد، رفتم دیدم حضرت امام سجّاد علیه السلام است^(۱) آنها خدا را می‌شناسند معرفت خداوند و بندگی او را می‌دانند، لذا اگر انسان به این حد از خشیت و خوف و معرفت رسید خدا با او مأنوس می‌شود هر چه انسان معرفتش به خدا زیادتر شود و خوف و خشیتش از خدا زیادتر گردد با خدا مانوس تر می‌شود.

اگر لشکر اسلام سالم و قوی باشد مملکت از شر دشمن محفوظ است یکی سلامتی و یکی هم نیرومند بودن، دین مقدّس اسلام آن قدری که به ارتش اسلام اهمیت داده به هیچ جمعیتی اهمیت نداده است حضرت امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه دست به دعا در نیمه شب بر می‌دارد و برای سربازان اسلام دعا می‌کند^(۲) این دعا برای زمانی که خودش بوده نیست بلکه برای تمام سربازانی که از مرز و بوم اسلام دفاع می‌کنند بوده است، من از این عمل حضرت امام سجّاد علیه السلام که امام زمان آن وقت بوده استفاده می‌کنم چون ائمه اطهار علیهم السلام یک نوع اعمالی داشته‌اند اگر حضرت امام سجّاد علیه السلام در زمان خودش برای سربازان اسلام دعا می‌کند یقین بدانید امروز حضرت امام زمان علیه السلام در شب و روز برای سربازان اسلام دعا می‌کند و درب خانه خدا می‌رود.

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۹ صفحه ۳۵۳ حدیث ۳.

۲ - صحیفه سجّادیه و کان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور.



«عبادات حضرت سجاد علیه السلام از قول دیگران»

زُهری گفت به همراه حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام رفتم نزد عبد الملک بن مروان، او اثر سجده که در پیشانی حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دید خیلی بزرگ شمرد و عرض کرد واقعا در راه عبادت خدا کوشش می کنید، خداوند به شما عنایت فراوان دارد، شما پاره تن پیغمبری و قرابت نزدیک با آن حضرت دارید و مقامی ارجمند بین خانواده خود و اهل زمان دارید، دارای علم و فضل و دین و ورعی هستید که احدی پیش از شما و بعد از شما دارای این مقام نبوده اند جز اجداد طاهرینتان و شروع کرد به تعریف و ستایش از آن حضرت.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود آنچه ذکر کردی از لطف خدا و تائید و توفیقش است کجا می توان شکر و سپاس نعمت او را نمود؟ آن قدر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز ایستاد تا قدمهایش ورم کرد و چنان از روزه داری تشنه می شد که آب دهانش خشک می گردید، گفتند یا رسول الله مگر خداوند وعده مغفرت به شما نداده؟ می فرمود آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟

خدای را سپاس بر نعمت و آزمایشش و او را ستایش از ابتدا تا انتهای روزگار، به خدا سوگند اگر اعضايم قطع شود و چشمانم بر روی سینه ام بیفتد، هنوز سپاس یک دهم از یک نعمت از نعمتهای بی شمارش را نکرده ام، ستایش تمام ستایشگران به پایه یک نعمت او نمیرسد.

به خدا سوگند از کوشش در شکرگزاری فرو گذار نخواهم بود تا او ببیند که پیوسته در ستایش اویم در شب و روز آشکارا و پنهان، اگر خانواده ام و مردم بر من حقوقی نداشتند که به ناچار باید آن حقوق را مراعات نمود پیوسته چشم به آسمان

میدوختم و دل درگرو او می نهادم تا جان در بدن دارم، در این موقع اشک از دیدگان مبارکشان فرو ریخت و عبد الملک نیز گریه کرد.

و گفت چقدر فاصله است بین بنده‌ای که جویای آخرت باشد و در آن راه کوشش کند و کسی که طالب دنیا است آن هم از هر راه که شد، دیگر نصیبی در آخرت ندارد، آن گاه از نیازهای حضرت سؤال کرد و علت آمدنشان را پرسید و وساطت ایشان را در باره کسانی که واسطه شده بودند پذیرفت و مبلغ هنگفتی در اختیار ما گذاشت.^(۱)

فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام چون ناراحتی حضرت زین العابدین امام سجّاد علیه السلام را از عبادت مشاهده کرد، نزد جابر بن عبد الله انصاری رفته و فرمودند جابر تو از صحابه پیامبری و ما بر شما حقوقی داریم، یکی از آنها این است که اگر دیدید یک نفر از ما خود را به خاطر پرستش و عبادت زیاد به کشتن می دهد او را تذکر دهید و بخواهید جان خود را حفظ نماید. اینک حضرت علی بن الحسین علیه السلام یادگار برادر من چنان رنجور و ناتوان شده که از زیادی عبادت پیشانی و دو کف دست و زانوانش پینه بسته، جابر به طرف خانه حضرت زین العابدین علیه السلام رهسپار شد، جلوی درب خانه حضرت امام باقر علیه السلام با چند نفر از بچه های بنی هاشم ایستاده بودند، جابر آن حضرت را دید که می آید، گفت راه رفتن تو شبیه راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله است تو که هستی پسر جان؟ حضرت فرمودند من محمد بن علی بن الحسینم. جابر شروع به گریه نموده گفت به خدا قسم تو واقعا شکافنده (باقر) علمی، نزدیک من بیا پدرم به فدایت، همین که حضرت نزدیک آمد گریبانش را باز نمود دستش را روی سینه اش گذاشته بوسید و صورت و گونه اش را روی آن گذاشت، گفت من از



طرف جدت حضرت پیامبر ﷺ به تو سلام می‌رسانم، او به من دستور داد که با تو چنین کنم. به من فرمودند تو زنده خواهی بود تا یکی از فرزندانم به نام محمد را درک کنی که شکافنده دانش است و فرمودند تو آن قدر عمر می‌کنی که کور می‌شوی باز بینا خواهی شد. بعد گفت از پدرت برایم اجازه بگیر.

حضرت باقر علیه السلام داخل شد و جریان را عرض کرد که پیرمردی بر در خانه است و با من چنین و چنان کرد، امام علیه السلام فرمودند او جابر بن عبد الله است، پرسید از بین تمام بچه‌ها با تو فقط چنان گفت و چنان کرد، عرض کرد بلی، فرمودند قصد بدی نداشته و اجازه ورود جابر را داد، او داخل شد دید حضرت از عبادت زرد و ناتوان شده، امام علیه السلام از جای حرکت نمود و احوالپرسی شایانی از جابر کرده و او را پهلوی خود نشانند.

جابر شروع به صحبت نموده گفت یا ابن رسول الله ﷺ مگر نمی‌دانی خداوند بهشت را برای شما و دوستانتان آفریده و جهنم را برای دشمنان و مخالفین شما، پس چرا این قدر خود را ناراحت می‌کنی؟

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند ای صحابه حضرت پیامبر ﷺ مگر جدم که پدر و مادرم به فدایش نمی‌دانست که آمرزیده شده است؟ چرا کوشش در عبادت می‌کرد تا جایی که پاهایش تا ساق ورم کرد، عرض کردند با اینکه گناه گذشته و آینده‌ات را خدا بخشیده باز چنین عبادت می‌کنی؟ فرمودند آیا بنده شاکر خدا نباشم؟

وقتی جابر دید سخنش در آن حضرت اثری ندارد که دست از جدیت باز دارد، عرض کرد آقا پس جان خود را حفظ کن شما از خانواده‌ای هستی که خداوند به واسطه آنها بلا را دفع می‌کند و رنج و ناراحتی را برطرف می‌نماید و از آسمان باران

می فرستد، امام علیه السلام فرمودند جابر من از روش پدر و جدم دست بر نمی دارم تا زنده باشم.

جابر به کسانی که حضور داشتند گفت من در میان اولاد انبیاء مانند حضرت علی ابن الحسین علیه السلام را ندیده ام مگر یوسف پیغمبر، به خدا قسم فرزندان حضرت علی بن الحسین علیه السلام بهتر از فرزندان یوسف پیغمبر هستند، از این خانواده است کسی که زمین را پر از عدل و داد می نماید چنانچه پر از ستم شده باشد.^(۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند همان طور که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می خواند زیرا پانصد نخله خرما داشت در کنار هر درخت دو رکعت نماز می خواند.^(۲)

هر وقت به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد و چون بنده ذلیلی در مقابل پادشاه مقتدری می ایستاد اعضایش از خوف خدا می لرزید^(۳) چنان نماز می خواند مثل کسی که آخرین نماز اوست و دیگر بعد از این عمر نمی کند تا نماز بخواند، یک روز که نماز می خواند رداء از شانه اش افتاد آن را درست نکرد تا نمازش تمام شد.

یکی از اصحاب در مورد این کار سؤال کرد فرمودند وای بر تو می دانی در مقابل چه کسی هستم؟ نماز بنده آن قدر قبول می شود که با دل توجه داشته باشد، آن مرد عرض کرد پس در این صورت ما هلاک شدیم، فرمودند نه خداوند نقص نمازهای شما را به وسیله نافله جبران می کند.^(۴)

در روز عرفه چشم حضرت سجّاد علیه السلام به گروهی افتاد که از مردم درخواست

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۳۲ حدیث ۲۶ و الخرائج و الجرائح جلد ۱ صفحه ۲۷۰ حدیث ۱۴.

۲ - خصال جلد ۲ صفحه ۵۱۷ حدیث ۴.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۹۲ حدیث ۲.

۴ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۳۱ حدیث ۸.



کمک می کردند فرمود وای بر شما، در چنین روز از غیر خدا درخواست می کنید؟ امروز امید است که بچه های در رحم با این که عملی انجام نداده اند سعادتمند شوند.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند پدرم می گفت حضرت امام سجاد علیه السلام هر وقت به نماز می ایستاد مانند ساقه درختی بود که حرکت نمی کرد مگر مقداری که باد حرکت دهد. (۱)

روزی حضرت علی بن الحسین علیه السلام از مدینه به مسجد کوفه آمد فقط چهار رکعت نماز در مسجد کوفه خواند سوار شتر خود شده راه مدینه را در پیش گرفت. (۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت زین العابدین علیه السلام هر وقت ماه رمضان می شد سخن جز به دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر نمی گفت، پس از افطار می گفت بارالها اگر بخواهی پیامری می آمرزی. (۳)

عبد الله بن محمد قرشی گفت حضرت امام سجاد علیه السلام هر وقت وضو می گرفت صورتش زرد می شد خانواده اش عرض می کردند این چه حالت است؟ می فرمود می دانید می خواهم در مقابل چه کسی بایستم؟ (۴)

سخن از مقام حضرت علی بن الحسین علیه السلام خدمت خودشان شد فرمودند ما را کافی است که از افراد صالح خانواده خود باشیم. (۵)

۱ - کافی جلد ۳ صفحه ۳۰۰ حدیث ۴.

۲ - تهذیب الاحکام جلد ۳ صفحه ۲۵۴ حدیث ۲۰.

۳ - کافی جلد ۴ صفحه ۸۸ حدیث ۸.

۴ - کشف الغممه جلد ۲ صفحه ۸۶ و ارشاد جلد ۲ صفحه ۱۴۲.

۵ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۲.

سعید بن کثوم می‌گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم صحبت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد شروع کرد به ستایش نمودن و تعریفی که شایسته حضرت علی علیه السلام بود و فرمود به خدا سوگند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز لب خود را از دنیا به حرام نیالود تا از دنیا رفت. هرگاه دو کار دینی پیش می‌آمد همیشه آن کار که سخت‌تر بود انتخاب می‌کرد هیچ کس طاقت انجام کارهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را جز او نداشت. گرچه طوری اعمال دینی را انجام می‌داد مثل کسی که بین بهشت و جهنم قرار گرفته و آرزوی ثواب بهشت و ترس از کیفر دوزخ دارد. از مال خود که با کدّ یمین و عرق جبین به دست آورده بود هزار بنده آزاد کرد در راه خدا و نجات از آتش، گرچه خوراک خانواده خود را از روغن زیتون و سرکه و خرما قرار می‌داد، لباسش کرباس بود که اگر آستینش بلند بود با قیچی زیادی آن را جدا می‌کرد.

هیچ کدام از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در لباس پوشیدن و فقاقت بیشتر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او شباهت نداشت، روزی حضرت باقر علیه السلام خدمت پدر رسید دید از عبادت به جائی رسیده که هیچ کس چنان نشده، رنگش از کم خوابی زرد شده چشمهایش از گریه قرمز شده پیشانی‌اش پینه بسته و دماغش از سجده فرو رفته و دو ساق پایش از ایستادن در نماز ورم کرده بود. حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند وقتی پدرم را به این حالت دیدم نتوانستم خود را نگه دارم به گریه افتادم از دلسوزی به حال پدرم، در آن موقع پدرم در اندیشه بود. مختصری که از ورود من گذشت متوجه من شده فرمود پسر من یکی از این صحیفه‌ها را که در آن عبادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته است را بده، تقدیمش کردم، مختصری خواند و از ناراحتی روی زمین گذاشت و فرمود چه کسی قدرت



دارد که چون حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خدا را پرستش کند. (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر وقت حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد، وقتی به سجده می رفت سر بر نمی داشت تا عرق می ریخت. (۲)

وقتی به نماز می ایستاد هیچ چیز او را جز نماز به خود مشغول نمی کرد و صدائی را نمی شنید از شدت توجهی که به نماز داشت. (۳)

یکی از فرزندان حضرت از بلندی پرت شد و دستش شکست، فریاد اهل خانه بلند شد همسایه ها آمدند و شکسته بند آوردند بچه از درد فریاد می زد، به هیچ کدام از اینها حضرت زین العابدین علیه السلام توجه ننمودند، فردا صبح دیدند دست بچه به گردنش بسته است پرسیدند چه شده جریان را خدمتشان عرض کردند. (۴)

طاوس فقیه (یمانی) گفت حضرت زین العابدین علیه السلام را دیدم که پس از نماز عشاء تا سحر مشغول طواف و عبادت بود، همین که مشاهده کردند خلوت شده و کسی نیست چشم به آسمان دوخته فرمودند الهی ستارگان غروب کردند چشم مردمان به خواب رفت ولی درب خانه تو باز است برای نیازمندان، خدایا آمده ام که از من درگذری و مرا ببخشی و چهره جدم محمد صلی الله علیه و آله را در قیامت به من نشان دهی، در این موقع سیلاب اشک از دیده فرو ریخت و عرض کرد خدایا به عزت و جلالت قسم، با معصیت خود نمی خواستم مخالفت با تو کنم و در هنگام معصیت شک در وجود تو نداشتم و جاهل به کیفر سخت تو نبودم و خود را در معرض شکنجه تو

۱ - ارشاد جلد ۲ صفحه ۱۴۱.

۲ - مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۴۴۷.

۳ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۸۰ و مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۰.

۴ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۵۰.

قرار نمی‌دهم ولی نفس مرا واداشت و پرده پوشی تو نیز به آن کمک نمود بارالها اکنون چه کسی مرا از عذاب تو می‌رهاند و چنگ به دامن که بزنم اگر دست مرا قطع کنی، ای وای فردا چگونه در مقابل تو بایستم وقتی به سبکباران اجازه دهند ولی سنگین باران را در جهنم اندازند.

خدایا آیا فردا با سبکباران خواهم بود یا با سنگین باران؟ ای وای بر من، هر چه عمرم طولانی می‌شود گناهم زیاده‌تر می‌گردد و توبه نمی‌کنم یک وقت نمی‌رسد که از خدایم خجالت بکشم و سیلاب اشک از دیده فرو ریخته این شعر را خواند:

أتحرقني بالنار يا غاية المني فاین رجائی ثم این محبتی

أتيت باعمال قباح ردیة و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی

باز اشک ریخته گفت منزهی خدایا، چنان ما آلوده به معصیت می‌شویم مثل این که تو نمی‌بینی و چنان تو حلم می‌ورزی مثل کسی که معصیتش را نکرده‌اند و آن چنان با خلق مهربانی می‌کنی مثل کسی که احتیاج به آنها دارد با این که تو از همه آنها بی‌نیازی، در این موقع بروی زمین به حالت سجده افتاد.

طاوس گفت من نزدیک شدم سرش را برداشته روی زانوانم گذاشتم چنان گریه‌ام گرفت که اشکم بر روی صورت آن حضرت ریخت، از جای حرکت نموده نشستم، فرمود چه کسی مرا از مناجات با پروردگارم باز داشت؟ عرض کردم من طاوسم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله این ناله و فغان چیست؟ ما باید این طور زاری و اندوه داشته باشیم که گنهکار و جنایتکاریم. شما پدرت حضرت حسین بن علی علیه السلام و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و جدت حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

رو به من نموده فرمودند هیهات هیهات، طاوس اسم پدر و مادر و جدم را نبر، «خلق الله الجنة لمن اطاعه و احسن و لو كان عبدا حبشيا و خلق النار لمن عصاه و لو



کان ولدا قرشیا».

خدا بهشت را آفریده برای بنده مطیع و نیکوکار، گر چه غلامی سیاه باشد و جهنم را آفریده برای هر که معصیت کند گرچه از اولاد قریش باشد، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»^(۱) یعنی پس زمانی که در صور دمیده می‌شود در آن روز نسب‌ها از بین آنها برداشته می‌شود و از یکدیگر چیزی سؤال نمی‌کنند، به خدا سوگند فردا هیچ چیز برایت سودی نمی‌بخشد مگر عمل صالحی که قبلاً بفرستی و سؤال نمی‌شود با چه کسی نسبت داری.^(۲)

یوسف بن اسباط از پدرش نقل کرد که گفت وارد مسجد کوفه شدم ناگاه جوانی را دیدم که به مناجات پروردگار مشغول است، سر به سجده گذاشته می‌گوید صورت به خاک نهاده‌ام برای خدایم که شایسته این کار است. درست دقت کردم دیدم حضرت علی بن الحسین علیه السلام است، همین که فجر دمید خدمت آن سرور رسیده عرض کردم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله خود را چنان به رنج می‌اندازی با مقامی که داری؟

اشگ از دیدگانش جاری شده فرمود: عمرو بن عثمان از اسامة بن زید نقل کرد که حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر چشمی روز قیامت گریان است مگر چهار چشم ۱- چشمی که از ترس خدا بگرید. ۲- چشمی که در راه خدا از بین برود. ۳- چشمی که از دیدار حرام خودداری کند. ۴- چشمی که شب زنده دار باشد در سجده که خداوند پیش ملائکه افتخار می‌کند و می‌فرماید نگاه کنید به این بنده من

۱ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۰۱.

۲ - مناقب جلد ۲ صفحه ۱۵۱.

که روحش نزد من است و پیکرش در اطاعتم. از رختخواب کناره گرفته مرا از ترس عذاب می خواند و آرزوی رحمتم را دارد، گواه باشید من او را آمرزیدم.

در یک قسمت از دعای خود می گفت خدایا من کیستم که بر من خشم گیری؟ به عزت قسم نیکوکاری من فرمانروائی تو را زینت نمی بخشد و کار زشتم به مقام فرمانروایت زیان نمی رساند. از خزینه های تو کاسته نمی شود اگر من ثروتمند باشم، و بر خزائن تو افزوده نمی گردد اگر من فقیر شوم.^(۱)

حماد بن حبيب کوفی می گفت من در ناحیه زباله (محلّی است در راه مکه) از قافله عقب ماندم همین که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت پناه به درختی بلند بردم، در سیاهی شب جوانی را دیدم که لباس سفید بر تن دارد و بوی مشک از او ساطع است، هر چه قدرت داشتم خود را مخفی نمودم. آماده نماز شد ایستاد و شروع به این مناجات کرد،

«یا من حاز کل شیء ملکوتاً و قهر کل شیء جبروتاً اولج قلبی فرح الاقبال علیک و الحقنی بمیدان المطیعین لک».

آن گاه شروع به نماز کرد، همین که اعضایش ساکن شد و از حرکت باز ایستاد رفتم به آنجائی که آماده نماز شد دیدم چشمه ای جاری است من هم وضو گرفته و آماده نماز شدم رفتم پشت سر آن جوان دیدم محرابی آراسته است مثل این که همان ساعت زینت داده شد، هر وقت به آیه ای که نوید یا تهدیدی داشت می گذشت آن را با یک ناله و سوزی تکرار می نمود، همین که تاریکی برطرف شد به پا خاست و گفت ای کسی که پناه گمراهانی و پشتیبان بیمناکان، بندگان به تو پناهنده شدند و تو را نگهبانی خوب یافتند، کجا راحتی دید کسی که خود را برای



غیر تو به رنج انداخت و جز تو را در نظر گرفت، خدایا تاریکی رفت من هنوز توشه‌ای که باید از خدمت تو نگرفته‌ام و نه از مناجات با تو سیر شدم، خدایا صلوات خود را بر محمد و آلش بفرست و با من چنان معامله کن که شایسته مقام تو است یا ارحم الراحمین.

من ترسیدم او را دیگر نیابم و بالاخره نفهمم کیست، دست به دامن او انداخته گفتم تو را به حق آن کس که این رنج و ناراحتی را بر تو گوارا نموده و لذت شب زنده داری را عنایت کرده مرا از لطف و عنایت خود پناه ده که گمشده‌ام، فرمود اگر به راستی توکل داشتی گم نمی‌شدی اکنون از پی من بیا، همین که به زیر درخت رسید دست مرا گرفت خیال کردم زمین زیر پایم کشیده می‌شود. صبحگاه که سپیده دمید به من فرمود مژده باد تو را، صدای داد و فریاد حاجیان را شنیدم رو به آن جوان کرده گفتم تو را به حق آن کسی که روز قیامت به او امیدواری، تو که هستی؟ فرمود اکنون که قسم دادی من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستم.^(۱)

«استجابات دعای حضرت امام سجاد علیه السلام»

ثابت بنانی گفت من و گروهی از عابدان بصره از قبیل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه الغلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار به حج رفتیم، همین که داخل مکه شدیم دیدیم مردم از نظر آب در مضیقه هستند و از شدت تشنگی ناراحتند چون باران کم باریده بود. مردم متوسل به ما شدند و تقاضای طلب باران نمودند رفتیم به جانب کعبه پس از طواف با تضرع و زاری از خدا درخواست باران نمودیم ولی دعای ما اجابت نشد، در همین میان جوانی که اندوه و ناراحتی و غم در

چهره‌اش آشکارا دیده می‌شد وارد شد و طوافی نمود سپس روی به ما آورده فرمود ای مالک بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مری! ای عتبه الغلام! ای حبیب فارسی و ای... عرض کردیم بله ای جوان؟ فرمودند یک نفر از شما را خدا دوست نمی‌داشت؟ گفتیم ما دعا کردیم و بر خداست که اجابت نماید، روی به جانب کعبه نموده و از آنجا به سجده رفت. در سجده می‌گفت الهی تو را به علاقه‌ای که به من داری اینها را از باران سیراب کن، هنوز دعایش تمام نشده بود که باران چون دهانه مشک باریدن گرفت، گفتم جوان از کجا فهمیدی خدا تو را دوست دارد؟ جواب داد اگر مرا دوست نمی‌داشت به خانه‌اش دعوت نمی‌کرد و چون دعوت کرده فهمیدم مرا دوست دارد. به همین جهت او را به علاقه‌اش قسم دادم، از پیش ما رفت و این شعر را خواند.

معرفة الربّ فهذا الشقى

من عرف الرب فلم تغنه

في طاعة الله و ما ذا لقي

ما ضر في الطاعة ما ناله

و العز كل العز للمتقى

ما يصنع العبد بغير التقى

یعنی چه کسی است که خدا را بشناسد و خدا او را بی‌نیاز نکند آیا می‌شود به خدا معرفت داشت و شقی شد؟ در راه بندگی خدا هیچ چیزی به انسان ضرر نمی‌رساند بنده خدا جز پرهیزگاری کار دیگری انجام نمی‌دهد و تمام عزت در تقوا و پرهیزگاری است.

از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند حضرت علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام است.^(۱)



فرزندان حضرت امام سجاد (ع)

حضرت زین العابدین امام سجاد (ع) دوازده فرزند داشت از همسران کنیزش، و دو فرزندش حضرت امام محمد باقر (ع) و عبد الله باهر مادرشان ام عبد الله دختر حضرت امام حسن (ع) بود، زید شهید و عمر دو قلو بودند همچنین عبدالرحمن و سلیمان. اما حسن و حسین و عبید الله سه قلو بودند، محمد اصغر تنها متولد شد و علی اصغر نیز تنها متولد شدند. بعضی گفته‌اند حضرت دختر نداشت و برخی گفته‌اند دخترانی به نام فاطمه و ام علی که علیه نام داشت و ام کلثوم و خدیجه داشت.

از فرزندان امام زین العابدین (ع) کسانی که تشکیل خانواده داده و دارای فرزند شدند عبارت بودند از امام محمد باقر (ع)، عبد الله باهر و زید و عمر و علی و حسین اصغر.

نسل حضرت زین العابدین (ع) از شش پسر بود به نام‌های حضرت باقر (ع)، عبد الله و عمر و علی و حسین و زید.^(۱)

حضرت سجاد (ع) در دعایی برای فرزندانشان می‌فرماید: «اللهم وأعذنی و ذریتی من شیطان الرجیم»^(۲) خدایا من و ذریه‌ام را از شر شیطان حفظ کن. کسی از من سؤال کرد پس چرا آنها حفظ نشدند؟ گفتم شیطان هر چه فعالیت کند و آنها را وادار به گناه کند خدا آن را به نتیجه نمی‌رساند و آنها را محفوظ نگه می‌دارد، شیطان نیت شر داشته ولی در انتها آنها عاقبت به خیر می‌شوند.^(۳)

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۵۵.

۲ - صحیفه سجادیه و کان دعائه (ع) لولده.

۳ - در کتاب انوار الزهراء (ع) از همین مؤلف در این زمینه توضیحات مبسوطی داده شده است.

«در واقعه عاشورا»

در شب یازدهم محرم بعد از همه مصیبت‌هایی که دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به آنان وارد کردند، به سوی خیمه‌های اهل بیت علیهم السلام هجوم آوردند، حضرت زینب کبری علیها السلام خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمد و عرض کرد ای یادگار گذشتگان و فریادرس بازماندگان، خیمه‌های ما را آتش زده اند، درباره‌ما چه می‌فرمائید؟

حضرت فرمودند «علیکن بالفرار» فرار کنید.

پس دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد زنان و گریه و ندبه کنان فرار کردند، مگر زینب کبری علیها السلام که ایستاده و مراقب حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود، چون حضرت قادر بر حرکت نبود.

راوی می‌گوید دیدم خانمی درب خیمه‌ای ایستاده و آتش اطرافش شعله‌ور است، گاهی به طرف راست و چپ خود، و گاهی به سوی آسمان نگاه می‌کرد، و گاه داخل خیمه می‌شد و خارج می‌گشت. به سرعت پیش رفتم و گفتم ای بانو، چرا فرار نمی‌کنی؟ آتش اطراف تو شعله‌ور است! این زنان فرار کردند، چرا به آنها ملحق نمی‌شوی؟

آن زن گریه کرد و فرمود در این خیمه بیماری دارم که نمی‌تواند بنشیند و نه بایستد، چگونه از او جدا شوم در حالی که آتش او را احاطه کرده است^(۱)

حمید بن مسلم نقل کرده که نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام که با حالت بیماری روی شتر خوابیده بود رفتم شمر بن ذی الجوشن ملعون همراه پیادگان



حرکت می‌کرد گفتند آیا او را نمی‌کشی؟ گفتم پناه بر خدا آیا مگر کودکان را هم می‌کشید؟ او کودکی بیش نیست و بیمار نیز می‌باشد هر که نزد او می‌آمد این سخن را تکرار می‌کردم تا می‌رفتند تا این که عمر بن سعد آمد و گفت کسی متعرض این جوان مریض نگردد و هر که چیزی از آنان برداشته به آنان بازگرداند، گفت سوگند به خدا هیچ چیزی برگردانده نشد.^(۱)

حضرت امام سجاد علیه السلام همراه زنان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام سوار شتر شدند و می‌خواستند به طرف کوفه حرکت کنند آن حضرت را از کنار گودی قتلگاه عبور دادند حضرت زینب علیها السلام دید که پسر برادرش چشم‌ها را به بدن مقدس پدر دوخته در حال عجیبی قرار گرفته فریاد زد «مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی» چه شده می‌بینم توداری جان خودت را از دست می‌دهی تو حجت خدا هستی حضرت فرمود مگر این بدن حجت خدا نیست؟^(۲) این قضیه که نقل می‌شود ما چند مسئله به دست‌مان می‌آید، یکی این که امام علیه السلام روی شتر برهنه پاها زیر شکم شتر بسته و حالت اسارت عجیبی داشته، والا می‌توانست پیاده شود و کنار بدن بنشیند، این که پیاده نشدند معلوم است حضرت در این وضع بوده، دوم این که آن قدر وضع بدن حضرت سید الشهداء علیه السلام عجیب بوده که حضرت امام سجاد علیه السلام با آن همه عظمت و استقامت که مظهر قدرت خداست یک حالتی به ایشان دست می‌دهد که می‌خواهند قالب تهی کنند، مطلب سوم این که وقتی حضرت زینب علیها السلام به ایشان عرض می‌کند تو حجت خدا هستی می‌فرماید مگر این بدن حجت خدا نیست، اینها درس‌هایی است که در طول راه حضرت می‌دهند.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند پدرم حضرت محمد بن علی علیه السلام به من گفت از

۱ - تاریخ طبری جلد ۷ صفحه ۳۶۷.

۲ - بحارالانوار جلد ۲۸ صفحه ۵۷.

پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام از نحوه بردن ایشان نزد یزید پرسیدم فرمود مرا بر شتری لنگ و بی جهاز سوار نمودند و سر مبارک پدرم بر نوک نیزه‌ای بود و زنان ما پشت سر من بر استران برهنه سوار و غارتگران و اوباشان از پشت سر و اطراف با نیزه‌های برافراشته ما را احاطه کرده بودند. اگر اشکی از چشمان یکی از ما می‌ریخت با نیزه بر سرش می‌کوبیدند تا آن‌گاه که وارد دمشق شدیم، جارچی نعره کشید که ای اهل شام اینان اسیران اهل بیت علیهم السلام هستند که مورد خشم و نفرت خلیفه قرار گرفته‌اند.^(۱)

بخش سوم

بعد از عاشوار
.

در کوفه

حذلم بن ستیر گفت در سال شصت و یک هجری هم زمان با ورود حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و زنان به کوفه، وارد آنجا شدم، آنان از کربلا می آمدند و لشکریان گرد آنان را گرفته و مردم کوفه برای تماشا بیرون آمده بودند وقتی آنان را سوار بر شتران بی محمل دیدند زنان به گریه برخاستند و بر سر و سینه می زدند در آن حال صدای شکسته و ضعیف حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) را شنیدم در حالی که بیماری او را در هم شکسته و غل و زنجیر بر گردن داشت و دستش بر گردنش بسته بود، می فرمود این زنان چرا می گریند؟ پس چه کسی ما را کشته است؟

راوی می گوید زینب دختر حضرت علی (علیه السلام) را نیز دیدم و تا آن روز بانوی با حیا و آبرومندی سخنورتر از او ندیده بودم گویا از زبان حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) سخن می گفت. (۱)

«خطبه حضرت زینب (علیه السلام) در مقابل مردم کوفه»

راوی نقل می کند که حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) با حالت بیماری همراه زنان از کربلا به کوفه آورده شد، زنان و مردان کوفه ناله و شیون کرده و گریبان پاره



می‌کردند، حضرت زین العابدین علیه السلام که در اثر بیماری ضعیف شده بود با صدایی آرام فرمود اینان می‌گیرند پس غیر از ایشان چه کسانی ما را کشتند؟ حضرت زینب علیها السلام دختر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند، راوی گوید سوگند به خدا خانم با شرمی ندیده‌ام که همانند او سخن‌ور باشد و گویا از زبان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و همانند او سخن می‌گفت، به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند، نفس‌ها به سینه‌ها بازگشت و زنگ‌ها خاموش شد، و بعد از حمد و ستایش الهی و درود بر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفت «ای کوفیان ای مردمی که اهل نیرنگ و پیمان شکنی و دروغ هستید، گریه‌هایتان تمام نشده و ناله‌هایتان پایان نپذیرد، آگاه باشید، مثال شما مثال زنی است که رشته‌های محکمی که بافته را باز می‌کند، ایمانتان را وسیله‌ای برای نیرنگ زدن و پیمان شکنی قرار داده‌اید، آیا جز خودبینی و دروغ و نیرنگ و پیمان شکنی و تملق‌گویی کنیزان و عشوه‌گری برای دشمنان کار دیگری بلد هستید، یا همانند سبزه زار در پهنه دشت پهناورید یا زینتی برای گورستان‌ها هستید.

آگاه باشید، بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید که باعث می‌شود خشم الهی شامل حالتان گردد و در عذاب الهی جاودانه بمانید، آیا برای پدرم گریه می‌کنید؟ آری به خدا سوگند که شما باید برای او گریه کنید، بسیار گریه کنید و کم بخندید چرا که آن قدر ننگ بر خود خریده و گرفتار رسوایی گردیده‌اید که هرگز قادر به پاک کردن خود از آنها نیستید، چگونه می‌توانید ریختن خون کسی را از دامن خود پاک کنید که زاده خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و جایگاه رسالت الهی و سرور جوانان اهل بهشت و پناهگاه جنگ و نبردتان و پناه گروهتان و قرارگاه آرامش بخش‌تان و فریادرس مشکلاتتان و حفاظت کننده شما در جنگ‌ها و درمان دردهایتان و چراغ راهنمایان بود.

آگاه باشید، بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید و بدباری را برای روز قیامت خود بردوش گرفته‌اید، مرگ بر شما، مرگ بر شما سرنگون شوید، سرنگون گردید تلاشتان بر باد رفت و دستهایتان خالی ماند و تجارتتان به زیانکاری مبدل گردید، خود را مشمول خشم و غضب الهی نموده و ذلت و خواری را برای همیشه برای خود ثبت گردانیدید، وای بر شما، آیا می‌دانید چه جگر گوشه‌ای از حضرت پیامبر اکرم ﷺ را پاره پاره کردید؟ و چه پیمانی را شکستید؟ و چه خاندان بزرگواری را در معرض دید مردم قرار دادید؟ و احترام چه خاندانی را بردید؟ و چه خونی را ریختید؟

کار بسیار زشتی را انجام دادید که نزدیک است آسمان‌ها به جهت آن فرو ریزد و زمین شکافته شود و کوه‌ها از هم بپاشند، عروسی که برگزیده‌اید بی‌مو، بد سابقه، کور، بدچهره، زشت و بد اخلاق است به اندازه روی زمین و گنجایش آسمانها آیا تعجب می‌کنید اگر از آسمان خون بارد؟ ولی بدانید عذاب آخرت خوار کننده‌تر است و هیچ یآوری نیز نخواهید داشت، از مهلت دادن خداوند به شما فریب نخورید زیرا کسی قدرت رهایی از چنگال خدا را نداشته و خداوند ترس عدم امکان انتقام گرفتن از خون را ندارد هرگز چنین نیست چرا که پروردگار ما و شما در کمین‌گاه است.

راوی می‌گوید مردم حیران و سرگردان شده و دست به دهان گرفته بودند به پیرمردی که در کنارم ایستاده بود توجّه کردم آن قدر گریه کرده بود که محاسنش خیس شده بود، دست به سوی آسمان بلند کرده و گفت پدر و مادرم فدای کسانی باد که پیرهایشان بهترین پیرها و جوانانشان بهترین جوانان و زنانشان بهترین زنان و نسلشان برترین نسل و ارزششان بسیار والا است.



حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود عمه جان کافی است، از گذشته باید برای آینده درس عبرت گرفت، به حمد الله تو دانایی بدون آن که آموزگاری داشته باشی، و فهمیده ای بدون آن که از کسی فرا گرفته باشی، آنچه دنیا از ما گرفته اشک و ماتم و ناله بر نمی گرداند و حضرت زینب علیه السلام ساکت شد آن گاه امام علیه السلام پایین آمد و چادر زد و زنان را پیاده کرد و در چادر قرار گرفتند.^(۱)

از مسلم گچکار نقل شده که گفت ابن زیاد مرا خواست تا دار الاماره کوفه را تعمیر نمایم. در آن زمانی که من دیوارها را گچکاری می کردم ناگاه شنیدم فریادهائی از اطراف کوفه بلند شد. من به کارگر خود گفتم چه شده که کوفه دچار ضجه گردیده است؟!

گفت الساعه سر یکی از خارجی ها را که بر یزید خروج کرده است آورده اند. گفتم آن خارجی کیست؟! گفت حضرت حسین بن علی علیه السلام است. من صبر کردم تا کارگر خارج شد، و آن چنان سیلی به صورت خود زدم که ترسیدم چشمم نابود شود، سپس گچها را از دست خود شستم و از پشت قصر پایین آمدم و وارد کناسه کوفه شدم.

در آن جایی که من ایستاده بودم و مردم در انتظار ورود اسیران و سر شهیدان بودند ناگاه دیدم تعداد چهل هودج بر پشت چهل شتر نصب شده که زنان و دختران حضرت فاطمه زهراء علیه السلام در میان آنها جای دارند. ناگاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دیدم سوار بر شتر عریان که خون از رگهای گردنش روان بود و در حالی که گریان بود اشعاری را می فرمود که مطلع آنها این بود:

۱ - بحار الانوار جلد ۱۵ صفحه ۵۴ و جلد ۴۵ صفحه ۱۶۲ و ملهوف صفحه ۶۴ و احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۰۳.

یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا

یعنی ای امت بد رفتار، خدا شما را از باران رحمت خود سیراب نکند ای امتی که احترام جد ما را درباره ما مراعات نکردید.

اگر روز قیامت، حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را جمع کند شما در جواب ما چه خواهید گفت!!

شما ما را بر پشت شتران بی جهاز می گردانید. گویا ما آن افرادی نیستیم که پایه دین را برای شما محکم کرده ایم. ای گروه بنی امیه! این چه توقفی است که شما در باره مصائب ما می کنید و جواب ما را نمیدهید.

شما برای خوشحالی که دارید بر علیه ما کف می زنید و در زمین به ما ناسزا می گوئید!

وای بر شما! آیا جد من حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بشر را از طریق گمراهی به شاهراه هدایت راهنمایی کرد؟

ای واقعه کربلا حقا که تو غم و اندوه را به ارث به من دادی. خدا پرده افرادی را که با ما بد رفتاری نمودند پاره خواهد کرد.^(۱)

«خطبه حضرت امام سجّاد علیه السلام در کوفه»

حضرت زین العابدین علیه السلام در برابر مردم ایستاد و به آنان اشاره کرد که ساکت شوند، همان لحظه همه ساکت شدند پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:



ای مردم هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد بداند من علی پسر حسین علیه السلام هستم، همان کسی که در کنار رود فرات بدون گناه و خطا کشته شد، من پسر کسی هستم که پرده حرمتش را دریدند و اموالش را غارت کردند و نعمت زندگیش را از او گرفتند و خاندانش را اسیر نمودند، من فرزند کسی هستم که با تحمل زجر بسیار کشته شد و همین افتخار ما را بس است.

ای مردم، شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید شما به سوی پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید و با او عهد و پیمان و بیعت بستید، اما او را کشته و خوار گردانیدید؟ مرگ بر شما که چه بد توشه ای برای آینده خود فرستاده و عملکرد زشتی انجام دادید، چگونه می توانید به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنگرید؟ آن گاه که به شما بگوید خاندان مرا کشته و حرمت مرا از هم دریدید پس شما از امت من نیستید.

در این لحظه فریاد ناله و شیون از هر طرف برخاست و مردم همدیگر را نفرین کرده و می گفتند نا آگاهانه خود را به کشتن دادید.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود خدا رحمت کند شخصی را که پند و اندرز را بپذیرد و سفارش را در راه خدا و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندانش عمل نماید، چرا که زندگی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ما سرمشق خوبی است.

همه حاضران یک صدا فریاد زدند ای پسر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همه ما شنونده و پیروی کننده و نگهدارنده پیمان تو هستیم از آن روی گردان نبوده و از آن کناره نمی گیریم خداوند تو را رحمت کند هر دستوری داری صادر کن ما دشمن دشمنان و دوست دوستانت هستیم، انتقام تو را از کسانی که به تو و ما ستم نمودند می گیریم.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمودند هرگز، هرگز، ای نیرنگ بازان حقه باز، میان شما و خواسته‌های نفسانی شما فاصله است آیا می‌خواهید همان‌گونه با من باشید که با پدرانم در گذشته بودید؟ نه هرگز، سوگند به پروردگار شتران حاجیان که هنوز جراحت کشته شدن پدرم و خاندانش در روزهای گذشته درمان نیافته است داغی که بر دل حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدرم حضرت علی علیه السلام و فرزندان پدر و جدم گذارده‌اید از یادم نرفته، استخوان‌های گردنم را از هم جدا کرده و تلخی آن در میان حلق و حنجره‌ام باقی مانده و غصه‌ها در گلویم گیر کرده، از شما می‌خواهم نه به سود ما باشید و نه بر علیه ما.

سپس اشعاری فرمودند که ترجمه‌اش این است:

کشتن حسین به وسیله شما تعجبی ندارد چرا که قبل از او پدرش که بهتر از او بود را کشتید، ای کوفیان از آنچه اتفاق افتاده شاد مباشید که مصیبت پدرم از آن عظیم‌تر است کسی در کنار رود فرات کشته شده که جانم فدایش باد و کیفر کسی که او را شهید کرده آتش جهنم است.^(۱)

«سخن ابن زیاد ملعون با حضرت سجّاد علیه السلام»

پس از این که ابن زیاد ملعون با حضرت زینب علیه السلام صحبت کرد متوجه حضرت امام سجّاد علیه السلام شده و گفت این کیست؟ یکی از حاضران گفت علی پسر حسین علیه السلام است.

ابن زیاد گفت مگر خداوند علی پسر حسین را نکشت؟

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمودند من برادری به نام علی اکبر داشتم که مردم او را



کشتند.

ابن زیاد گفت بلکه خدا او را کشت.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا» خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند.^(۱)

ابن زیاد گفت آیا تو جرأت پاسخگویی به گفتار مرا داری؟ سپس به مأموران جلادش رو کرد و گفت این را ببرید و گردنش را بزنید. در این هنگام حضرت زینب علیها السلام خود را سپر حضرت امام سجاد علیه السلام قرار داد و خطاب به ابن زیاد فریاد زد:

ای پسر زیاد آن همه از خون ما ریختی برای تو بس است اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش.

ابن زیاد در این هنگام از کشتن حضرت امام سجاد علیه السلام صرف نظر کرد و گفت رهایش کنید به گمانم همان بیماری و رنجوری او را بکشد. در این هنگام حضرت امام سجاد علیه السلام به حضرت زینب علیها السلام رو کردند و فرمودند عمه جان آرام باش تا من با او سخن بگویم سپس به ابن زیاد رو کردند و فرمودند:

ای پسر زیاد آیا مرا از مرگ می‌ترسانی مگر نمی‌دانی که کشته شدن برای ما یک کار عادی است و شهادت مایه سربلندی ما می‌باشد.

آن‌گاه ابن زیاد دستور داد حضرت امام سجاد علیه السلام و همراهانش را به خانه‌ای که در کنار مسجد اعظم کوفه بود بردند و در آنجا زندانی کردند.^(۲)

۱ - سوره مبارکه زمر آیه ۲۲.

۲ - ارشاد صفحه ۲۴۴.

«در شام»

«ح امام سجّاد علیه السلام در مجلس یزید لعنة الله علیه»

در روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول اسرای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شهر دمشق شدند بعد از آن که سه روز پشت دروازه شهر دمشق منتظر آیین بندی شهر شدند به مجلس یزید وارد شدند در حالی که دست های مردانشان به گردن با زنجیر بسته شده بود. یزید به حضرت امام سجّاد علیه السلام خطاب کرد ای علی ماجرا را چگونه دیدی؟ حضرت فرمودند آنچه را که خداوند قبل از آفرینش آسمانها و زمین مقدر کرده بود را مشاهده نمودیم. سپس حضرت امام سجّاد علیه السلام به یزید رو کرده و فرمودند: ای یزید تو را به خدا سوگند می دهیم اگر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را در این حال ببیند چه پاسخی به او خواهی داد؟

گفت ای اهالی شام عقیده شما چیست؟

نعمان بن بشیر گفت همان کاری را نسبت به آنها انجام بده که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را در این حالت می دید انجام می داد. فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام گفت ای یزید دختران حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسیر می کنی؟ در اینجا حاضران در مجلس و خاندان یزید به گریه افتادند تا این که صدای گریه ها بلند شد، حضرت امام سجّاد علیه السلام می فرماید من با این که در زنجیر بودم گفتم آیا اجازه صحبت کردن به من می دهی؟ گفت صحبت کن اما حرف بد زن، فرمودند من در موقعیتی قرار دارم که در شأن من نیست که حرف زشت به زبان بیاورم اگر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا در زنجیر ببیند چه سخنی با شما خواهد گفت؟ یزید به اطرافیان گفت او را آزاد کنید. (۱)



« گفتگوی حضرت امام سجاد علیه السلام با یزید »

یزید لعنة الله عليه به حضرت امام سجاد علیه السلام گفت پدرت حق خویشاوندی مرا به جا نیاورد و حقم را نشناخت و در خلافت با من مخالفت نمود از این رو خداوند با او کاری کرد که مشاهده نمودی، امام علیه السلام فرمود هیچ مصیبت و ناراحتی در زمین یا در جانهای شما اتفاق نمی افتد جز آن که قبل از آفرینش آسمان و زمین در تقدیر الهی ثبت شده است و این کار برای خدای تعالی آسان است.^(۱)

یزید به پسرش خالد گفت جواب او را بده، خالد نمی دانست چه بگوید، یزید گفت بگو هر بلایی که به شما می رسد در مقابل کارهای خود شماست و خداوند از بسیاری از کارهایتان می گذرد.^{(۲)(۳)}

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند هنگامی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را برای یزید آوردند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام و دختران امیرالمومنین علیه السلام را وارد نمودند یزید به حضرت امام سجاد علیه السلام که در زنجیر بود گفت ای علی بن الحسین علیه السلام سپاس خدایی را سزااست که پدرت را کشت حضرت فرمود لعنت خدا بر کسی که پدرم را کشت.

یزید ناراحت شد و دستور داد گردنش را بزنند حضرت فرمودند اگر مرا بکشی چه کسی دختران حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خانه هایشان بازگرداند و آنان جز من محرمی ندارند، گفت مگر تو آنان را به خانه هایشان باز می گردانی؟ آن گاه دستور داد سوهانی آوردند و زنجیر را از گردن امام علیه السلام باز کرد، سپس گفت ای علی آیا می دانی

۱ - «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ» سوره مبارکه حدید آیه ۲۲.

۲ - «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ» سوره مبارکه شوری آیه ۳۰.

۳ - ارشاد صفحه ۲۴۶.

قصدم از این کار چیست؟ فرمود آری مقصودت این بود که منت غیر تو بر گردن ما نباشد، گفت سوگند به خدا قصدم همین بود. سپس یزید گفت ای علی بن الحسین علیه السلام به فرموده قرآن «هر بلایی که به شما می‌رسد به خاطر عملکرد خود شماست» امام علیه السلام فرمودند هرگز این مطلب در مورد ما مصداق ندارد در مورد ما این آیه مصداق دارد «هیچ بلائی در زمین یا در جانهای شما واقع نمی‌شود مگر آن که قبل از خلقت آسمانها و زمین آن را مقدر کرده باشیم». ما کسانی هستیم که بر آنچه از دست داده‌ایم ناراحت نشده و به آنچه به دست می‌آوریم شادمان نمی‌گردیم. (۱)

دفاع حضرت امام سجّاد علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام

روز جمعه بود، مردم برای ادای نماز جمعه در مسجد اموی دمشق اجتماع و ازدحام کرده بودند، یزید می‌خواست عظمت خود را به رخ حضرت امام سجّاد علیه السلام بکشد، از این رو آن حضرت را به مسجد آورده بودند، یزید به خطیب خود گفت «بالای منبر برو، و حسین و پدرانش را نکوهش و بدگویی کن.» خطیب بر فراز منبر رفت و در سرزنش و نکوهش حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام، بسیار سخن گفت، و در مدح و تمجید معاویه و یزید افراط نمود.

امام سجّاد علیه السلام که در پایین منبر بود فریاد زد:

«ویلک ایّها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فتبواً مقعدک من الثّار»، وای بر تو ای سخنران! خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدی، نشیمنگاه خود را در آتش بین. و چه نیکو سروده است شاعر عرب، ابن سنان



خفاجی در ستایش امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرزندان، آنجا که گوید:

اعلی المنابر تعلنون بسبّه و بسیفه نصبت لکم اعوادها

«بالای منبرها به طور آشکار از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بدگویی می کنید، با این که با شمشیر آن حضرت، چوبهای منبر برای شما نصب و استوار گشت.»^(۱)

«حضرت امام سجاد علیه السلام سخنرانی می کند»

سپس امام علیه السلام فرمود ای یزید به من اجازه بده تا بالای این چوبها بروم و کلماتی بر زبان بیاورم که خشنودی خدا در آن باشد و افرادی که پای این چوبها نشسته اند پاداش بگیرند. یزید امتناع کرد، مردم گفتند ای امیر مؤمنان به او اجازه بده تا بالای منبر رفته شاید مطالبی از او بشنویم، گفت اگر بالای منبر رود چیزی جز رسوا کردن من و خاندان ابوسفیان ندارد. گفته شد ای امیر مؤمنان این بیمار قدرت گفتن آن مطالب را ندارد، گفت علم از کودکی با شیر در جان این خاندان جا گرفته است.

آن قدر اصرار کردند تا اجازه داد، حضرت امام سجاد علیه السلام بالای منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای خواندند که چشمها را گریان و قلبها را لرزان نمود سپس فرمود:

سپاس خدایی را سزااست که آغازی ندارد و جاودانه ای است که پایانی برای آن نیست، اولی است که آغازی برای آن نبوده و آخری است که نهایی برای آن تصور نمی شود، بعد از نابودی تمامی مخلوقات وجود دارد، شب و روز را مقدر

ساخته و روزی هر کسی را معین نموده و خدای حاکم دنیا پربرکت و خیر آفرین است.

حضرت امام سجّاد عليه السلام خطبه را ادامه داد تا آنجا که فرمود:

خدای بزرگ به ما دانش و بردباری و شجاعت و بخشندگی و محبت در قلب‌های مؤمنان داده، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او عليه السلام و سرور شهیدان و جعفر که در بهشت پرواز می‌کند و دو نوه برگزیده حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مهدی عليه السلام که دجال را می‌کشد از ماست.

ای مردم، هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد حسب و نسبم را برای او بیان می‌کنم، منم پسر مکه و منا، منم پسر زمزم و صفا، منم پسر آن که حجر الاسود را با لباسش برداشت، منم پسر بهترین کسی که لباس پوشید، منم پسر بهترین کسی که طواف کرد و سعی نمود، منم پسر بهترین کسی که حج کرد و لبیک گفت، منم پسر کسی که تا مسجد الاقصی شبانه او را بردند، منم پسر آن که به سدره المنتهی رسید، منم پسر آن که نزدیک شد و فاصله‌اش به اندازه دو کمان یا کمتر گردید، منم پسر آن که خدای بزرگ آنچه خواست به او وحی کرد، منم پسر حسین عليه السلام کشته شده در کربلا.

منم پسر علی مرتضی عليه السلام، منم پسر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، منم پسر فاطمه زهرا عليها السلام، منم پسر سدره المنتهی، منم پسر درخت بارور، منم پسر غلطیده در خون، منم پسر آن که جن در تاریکی بر او گریست، منم پسر آن که پرندگان آسمان برای او ناله نمودند.

صحبت امام عليه السلام که به اینجا رسید صدای شیون و ناله از مردم برخاست، یزید ملعون دید ممکن است آشوبی برپا شود، از مؤذن خواست که اذان بگوید، مؤذن



برخاست و گفت «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر» امام علیه السلام فرمود: آری خدا برتر و والاتر و گرامی تر و بزرگوارتر است از آنچه از آن در هراسم.

هنگامی که گفت «اشهد ان لا اله الا الله» امام علیه السلام فرمودند آری همراه دیگر گواهان گواهی می‌دهم و از جانب کافران نیز گواه هستم که معبودی جز خدا نیست و پروردگاری جز او نمی‌باشد.

هنگامی که مؤذن گفت «اشهد انّ محمداً رسول الله» امام علیه السلام عمامه از سر برداشت و به مؤذن فرمودند تو را به محمد صلی الله علیه و آله سوگند می‌دهم که لحظه‌ای ساکت شوی، آن گاه رو به یزید کرد و گفت ای یزید این پیامبر گرامی بزرگوار صلی الله علیه و آله جد من است یا جد توس؟ اگر بگویی جدّ توسست همه جهانیان می‌دانند دروغ می‌گویی و اگر بگویی جدّ من است پس چرا پدرم را ظالمانه کشته و اموالش را غارت کرده و زنانش را اسیر نمودی؟

امام علیه السلام این سخنان را فرمودند و لباسش را به دست گرفت و آن را پاره کرد و گریست و فرمود سوگند به خدا در جهان کسی جز من وجود ندارد که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد پس چرا این مرد پدرم را ظالمانه کشت و همانند رومیان ما را اسیر گردانید. سپس فرمود ای یزید این کارها را می‌کنی، سپس می‌گویی محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، و رو به قبله می‌ایستی؟ وای بر تو از روز قیامت که جد و پدرم دشمن تو خواهند بود.

یزید به مؤذن فریاد زد که اقامه نماز را بگو، بین مردم همه‌همه واقع شد و گروهی نماز خوانده و گروهی نخواندند و متفرق گردیدند.^(۱)

«گفتگوی حضرت امام سجّاد علیه السلام با منهال»

روزی حضرت امام سجّاد علیه السلام از بازار دمشق عبور می کرد ناگاه منهال بن عمرو (از شیعیان سرشناس کوفه) را ملاقات نمود، منهال پرسید «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! روزها را چگونه به شب می رسانید؟» حضرت امام سجّاد علیه السلام پاسخ داد: «امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون، یذبّحون ابنائهم و یستحیون نسائهم»، روز را به پایان رساندیم که مثل ما همانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان است، که فرزندانشان را سر می بریدند و زنانشان را زنده نگه می داشتند.

ای منهال! روزی بر عرب گذشت که به عجم افتخار می کرد که محمّد صلی الله علیه و آله عرب است، و روزی بر قریش گذشت که به خود می بالید که محمّد صلی الله علیه و آله از قبیله قریش است، و اکنون روزی بر ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته که حَقّمان غصب شده، و ما را کشته اند و از وطن آواره نموده اند، «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» از آنچه که بر ما گذشته است.^(۱)

«توبه پیرمرد به دست حضرت امام سجّاد علیه السلام»

هنگام ورود خاندان نبوّت به شام، پیرمردی از مردم شام، به آنها نزدیک شد و گفت «سپاس خدا را که شما را کشت و نابود ساخت، و شهرها را از مردان شما آسوده کرد، و امیر مؤمنان یزید را بر شما مسلّط نمود.» حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده ای؟ پیرمرد گفت آری.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود آیا معنی این آیه را فهمیده ای که خداوند می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» بگو ای پیامبر، من برای



رسالت مزدی جز دوستی با خویشانم را از شما نمی‌خواهم.»^(۱) پیرمرد عرض کرد آری خوانده‌ام.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود «منظور از خویشان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه ما هستیم.» ای پیرمرد! آیا این آیه را خوانده‌ای؟ «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ، حَقَّ خَوِشَانِ را ادا کن.»^(۲)

پیرمرد عرض کرد آری خوانده‌ام.

امام سجّاد علیه السلام فرمود «خویشان در این آیه ما هستیم.» ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای؟

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ،

بدانید از هر آنچه سود بردید یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان است.»^(۳)

پیرمرد عرض کرد آری خوانده‌ام.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود «ای پیرمرد! خویشان در این آیه ما هستیم.» ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای؟

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

همانا خداوند خواسته است که ناپاکی را از شما خاندان بر دارد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»^(۴)

۱ - سوره مبارکه شوری آیه ۲۳.

۲ - سوره مبارکه اسراء آیه ۲۶.

۳ - سوره مبارکه انفال آیه ۴۱.

۴ - سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

پیرمرد عرض کرد آری خوانده‌ام.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود این آیه در شأن ما نازل شده است.

در این هنگام پیرمرد در سکوت فرو رفت و از گفتار جسورانه خود پشیمان شد و گفت: «تو را به خدا شما همانید که گفتید؟» حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود: آری سوگند به خدا بدون تردید ما همان خاندانیم، به حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله ما همان خویشاوندان او هستیم.

پیرمرد پس از شناخت آنها، گریه کرد و از شدّت ناراحتی، عمامه خود را از سر گرفت و بر زمین زد و دستهایش را به سوی آسمان بلند نموده و گفت: «خدایا! ما از دشمنان جنّی و انسی آل محمّد صلی الله علیه و آله بیزاریم.» سپس به حضرت امام سجّاد علیه السلام عرض کرد «آیا توبه‌ام پذیرفته است؟»

امام سجّاد علیه السلام فرمود آری اگر توبه کنی، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و با ما خواهی بود.

پیرمرد عرض کرد «من توبه کردم».

این خبر به یزید رسید، یزید فرمان داد آن پیر را بکشند، جدّادان یزید او را به شهادت رساندند.^(۱)

«افشاگری حضرت امام سجّاد علیه السلام»

با افشاگری‌های حضرت امام سجّاد علیه السلام در دمشق چیزی نگذشت که دشمنی مردم با یزید و لعنت و دشنام‌هایشان به‌گوش یزید رسید و از کشتن امام علیه السلام پشیمان



شد و گفت چه می شد اگر آزار او را تحمل می کردم و حسین علیه السلام را همراه خود در خانه ام نگاه می داشتم و آنچه می خواست را برایش فراهم می کردم.

یزید خواست ذمه اش را از خون حضرت امام حسین علیه السلام پاک گرداند لذا کشتن امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد نسبت داده و او را به خاطر این کارش لعنت کرد و اظهار پشیمانی از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام نمود و رفتارش را با حضرت امام سجاد علیه السلام و سائر اهل بیت علیهم السلام عوض کرد و آنان را در خانه مخصوص خود اقامت داد تا سلطنت و حاکمیتش دوام یابد و قلب های عوام به سوی او متوجه گردند.^(۱)

«سه پیشنهاد حضرت امام سجاد علیه السلام»

- یزید به حضرت امام سجاد علیه السلام عرض کرد آن حاجاتی که داری و من وعده برآوردن آن را به تو دادم بیان کن. حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود
- ۱- پیشنهاد اولم این است که صورت آقا و مولایم حسین علیه السلام را به من نشان بده تا توشه ای از آن بگیرم، و آن را زیارت نمایم و با او وداع و خداحافظی کنم.
- ۲- آن چه از ما غارت شده به ما بازگردان.
- ۳- اگر تصمیم بر قتل من داری، همراه این بانوان شخصی (امین) بفرست تا آنها را به حرم جدشان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند.
- یزید در پاسخ گفت امّا صورت پدرت را هرگز نخواهی دید، امّا در مورد کشتن تو، تو را بخشیدم، و بانوان را جز تو کسی به مدینه بازنگرداند، امّا آنچه از شما (از اموال) گرفته شده، من به جای آنها چند برابر بهای آنها را به تو خواهم داد.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود «اما مال تو را که نمی‌خواهم و نزد خودت انباشته باشد، بلکه آنچه که از ما گرفته شده آنها را می‌خواهم، زیرا در میان آنها لباس دست بافت حضرت فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و روسری و گردنبند و پیراهن او قرار دارد.

یزید امر کرد همه آنچه را گرفته بودند به حضرت امام سجاد علیه السلام بازگردانند، به اضافه دویست دینار به حضرت امام سجاد علیه السلام داد، امام علیه السلام آن دویست دینار را گرفت و بین نیازمندان و تهیدستان تقسیم نمود.

سپس دستور داد اسیران و بستگان حضرت امام حسین علیه السلام را به وطنشان مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردانند.^(۱)

«در مدینه»

«بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه و پیام بشیر»

سپس کاروان به سوی مدینه حرکت کردند. بشیر بن جذلم می‌گوید هنگامی که نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت امام سجاد علیه السلام بارها را گشود و خیمه‌اش را بر پا ساخت، و بانوان را پیاده نمود، سپس به من فرمود:

«رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه؟»، خداوند پدرت را

رحمت کند، شاعر بود، آیا تو نیز به چیزی از شعر توانایی داری؟

عرض کردم: آری من نیز شاعر هستم.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود وارد مدینه شو، و خبر شهادت امام حسین علیه السلام



را به مردم مدینه ابلاغ کن.

بشیر می‌گوید سوار بر اسبم شدم، و به سوی مدینه تاختم تا وارد مدینه شدم،
وقتی که به مسجد النبی ﷺ رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و این شعرها را
خواندم:

یا أَهْلَ یَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَکُمْ بِهَا قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلا مضرّج و الرأس منه علی القنّاة یدار

«ای اهل مدینه! دیگر در مدینه نمانید، زیرا حسین علیه السلام کشته شد از این رو
اشکهایم مانند باران روان است.

پیکر او در کربلا به خون آغشته شد، و سر او بر بالای نیزه در شهرها در گردش
است.»

سپس گفتم «این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمّه‌ها و خواهرهایش نزدیک
شما پشت دیوارهای مدینه می‌باشند، و من از سوی او نزد شما آمده‌ام تا شما را به
مکان او راهنمایی کنم.» وقتی که مردم مدینه این خبر را شنیدند، همه از زن و مرد از
مدینه خارج شدند، حتی هیچ بانویی در خانه نماند، از پشت پرده حجابها بیرون
آمدند، در حالی که موهایشان را پریشان کرده بودند، و با ناخنهایشان صورتشان را
می‌خراشیدند، و سیلی بر صورت می‌زدند، و صدا و شیونشان به واویلا بلند بود،
من بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز ندیده بودم که مدینه این گونه سرتاسر پراز
صدای گریه و شیون گردد، و روزی را برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز مشاهده نکرده
بودم.

« گفتگوی خانمی از اهل مدینه با بشیر »

بشیر می‌گوید دختری را دیدم که برای مصیبت شهادت حسین علیه السلام نوحه سرایی می‌کرد و می‌گفت:

نعی سیّدی ناع نعا فاجعا	فامرّضنی ناع نعا فافجعا
فعینّی! جوذا بالدموع و اسکبا	و جوذا بدمع بعد دمعکما معا
علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا	فاصبح هذا المجد و الدّین اجدعا
علی ابن نبیّ الله و ابن وصیه	و ان کان عنّا شاحط الدّار اشععا

«خبر دهنده، شهادت مولایم (حسین علیه السلام) را به من خبر داد و دلم را به درد آورد و مرا بیمار و دردمند نمود.

ای دو چشمانم! در ریختن اشک دریغ نکنید و فراوان اشک بریزید، و به طور مکرّر و پیوسته اشکتان جاری باشد.

برای آن کسی که مصیبت جانسوزش به عرش خدا رسد و آن را به لرزه درآورد. و بر اثر این مصیبت اعضای مجد و شوکت دین بریده شد.

آری اشک بریزید برای مصیبت پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر وصی پیامبر علیه السلام، علی علیه السلام گر چه او از شهر و دیارش دور شده است.»

سپس آن دختر به من گفت ای خبر دهنده! اندوه ما را در مورد ابا عبد الله الحسین علیه السلام تازه کردی، و زخمهایی را که هنوز خوب نشده بود خراشیدی، خدا تو را رحمت کند تو کیستی؟ گفتم من بشیر بن جذلم هستم، مولایم حضرت امام سجّاد علیه السلام مرا فرستاده است، و او اکنون با اهل و عیال حضرت امام حسین علیه السلام و بازماندگان شهدا به فلان مکان (نزدیک مدینه) وارد شده است.



«خطبه حضرت امام سجاد علیه السلام برای مردم مدینه»

بشیر می‌گوید مردم مرا رها کردند و سیل آسا به طرف حضرت امام سجاد علیه السلام رهسپار شدند، سوار بر اسبم شدم و رکاب زدم و به طرف آنها شتافتم دیدم همه مردم از مدینه بیرون آمده‌اند و جاده‌ها و راهها و کنار راهها پر از جمعیت است، پیاده شدم و از روی دوش مردم حرکت کردم و خود را به نزدیک در خیمه حضرت امام سجاد علیه السلام رساندم، آن حضرت در درون آن خیمه بود، از خیمه بیرون آمد و با دستمالی که در دستش بود، اشک چشمانش را پاک می‌کرد، پشت سرش خادمش می‌آمد و چهارپایه آورد و بر زمین نهاد، حضرت امام سجاد علیه السلام روی آن نشست، در حالی که بی اختیار می‌گریست، شیون و ضجه مردم از زن و مرد بلند شد، آنها از هر سو به حضرت امام سجاد علیه السلام تسلیت می‌گفتند. آن مکان یک پارچه ضجه و ناله گردید، امام علیه السلام با دست اشاره کرد که ساکت شوید، جوش و خروش آنها فرو نشست، آن گاه حضرت امام سجاد علیه السلام چنین خطبه خواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى، وَ قَرَبَ فَشْهَدَ النُّجُوای، نَحْمَدُهُ عَلَى عِظَائِمِ الْأُمُورِ، وَ فُجَائِعِ الدَّهْورِ، وَ الْمِ الْفُجَائِعِ، وَ مُضَاضَةِ اللُّوَاذِعِ وَ جَلِيلِ الرِّزْءِ وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِظَةِ الْكَاطِظَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ.

ایها الناس انّ الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه، قتل ابو عبد الله الحسین علیه السلام و عترته و سبی نساءه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان، و هذه الرزیه الّتی لا مثلها رزیه.

ایها الناس فایّ رجالات منکم یسرّون بعد قتله؟ ام ایّ فؤاد لا یحزن من اجله ام ایّه

عين منكم تحبس دمعها و تضنّ عن انهمالها، فلقد بكت السّيع الشّداد لقتله، و بكت البحار بامواجها و السّماوات باركانها، و الارض بارجائها، و الاشجار باغصانها، و الحيتان فى لجج البحار، و الملائكة المقربون و اهل السّماوات اجمعون.

يا ايّها النّاس ايّ قلب لا ينصدع لقتله، ام ايّ فؤاد لا يحنّ، ام ايّ سمع يسمع هذه الثّلمة الّتى ثلمت فى الاسلام و لا يصمّ؟! ايّها النّاس اصبحنا مطرودين مشرّدين مذودّين و شاسعين عن الامصار، كائنّا اولاد ترك او كابل من غير جرم اجترمناه، و لا مكروه ارتكبناه و لا ثلمة فى الاسلام ثلمناها، ما سمّعنا بهذا فى آبائنا الأوّلين، إنّ هذا إلّا اختلاق. و الله لو انّ النّبىّ تقدّم اليهم فى قتالنا كما تقدّم اليهم فى الوصاية بنا لما زادوا على ما فعلوا بنا، فانّا لله و إنّّا اليه راجعون، من مصيبة ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اكظّها و افظعها و امرّها و اقدحها، فعند الله نحتسب فيما اصابنا و ابلغ بنا فانه عزيز ذو انتقام»

حمد و سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، بخشایشگر و مهربان و مالک روز جزا، و آفریننده همه خلایق است، خداوندی که از نظر عقول آن قدر دور است که مقام ارجمندش از آسمانهای بلند فراتر است، و او به مخلوقاتش به قدری نزدیک است که آهسته ترین صدا را می شنود، او را سپاس می گوئیم در برابر کارهای بزرگش، و در برابر حوادث ناگوار روزگار، و درد ناراحتیها، و سوزش زخم زبانها، و عظمت سوگها و مصائب بزرگ سوزاننده پر اندوه و سخت.

ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس از آن او است، ما را به مصیبتهای عظیم و شکاف بزرگی در اسلام آزمود، حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) و بستگانش کشته شدند، و بانوان و دخترانش اسیر گشتند، و سر بریده اش را بر نوک نیزه در شهرها گردانند، مصیبتی بی مانند رخ داد.

ای مردم! کدام یک از مردان شما پس از قتل حضرت حسین (علیه السلام) می توانند شاد



باشند؟ یا کدام قلبی به خاطر سوگواری حضرت حسین علیه السلام غمگین نگردد؟

یا کدام چشمی از شما است که اشکش را نگهدارد و بتواند از ریزش آن جلوگیری نماید. همانا هفت آسمان استوار برای قتل حضرت حسین علیه السلام گریستند، و هفت دریا با امواجش، و آسمانها با ارکانش، و زمین با اعماقش و درختان با شاخه‌هایشان، و ماهیان در اعماق دریاها، و فرشتگان مقرب و همه اهل آسمانها گریستند.

ای مردم! کدام قلبی است که برای کشته شدن حضرت حسین علیه السلام شکافته نشود؟ یا کدام دل و روانی است که برای او ناله نکند؟ یا کدام گوشی که این شکافی را که در اسلام پدیدار شد بشنود و کر نشود.

ای مردم! ما صبح کردیم در حالی که از شهرها مطرود و اخراج و دربدر شده‌ایم، گویی از فرزندان ترک و کابل هستیم، بی‌آنکه جرمی را مرتکب شده باشیم، یا کار ناپسندی را انجام داده باشیم، یا تغییری را در اسلام به وجود آورده باشیم، وقوع چنین وضعی را در میان پدران و اجداد خود نشنیده‌ایم، این حوادث بی‌سابقه جز حوادث تازه و نو ظهور نیست.

سوگند به خدا اگر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارشی که در احترام به حق ما نمود، سفارش به جنگ با ما می‌کرد، زیاده‌تر از آنچه با ما انجام دادند، نمی‌توانستند بیشتر انجام دهند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» از مصیبت ما که چقدر بزرگ، دردناک، سوزاننده، پر رنج، ناگوار، تلخ و جانسوز بود، همه این مصائب و ناگواریها را به حساب خدا می‌گذاریم، که او شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است.

«عذرخواهی صوحان بن صعصعه»

در این هنگام صوحان بن صعصعه بن صوحان که از ناحیه پاهایش فلج بود به عذرخواهی پرداخت و گفت «من از ناحیه پاهایم زمین گیر هستم که نتوانستم شما را یاری کنم.» حضرت امام سجّاد علیه السلام عذر او را پذیرفت، و از حسن ظنّ او سپاسگزاری نمود، و از او تشکر کرد و برای پدرش از درگاه خدا طلب رحمت نمود. (۱)

«عزاداری خانه‌های اهل مدینه»

سپس حضرت امام سجّاد علیه السلام و همراهان به مدینه وارد شدند، حضرت امام سجّاد علیه السلام به خانه‌های خویشان مردان خود نگاه کرد، دید آن خانه‌ها با زبان حال خود ناله و ندبه می‌کنند و برای گم شدن حامیان و رادمردان خود اشک می‌ریزند، و همچون زنان فرزند مرده و داغدار، ضجّه می‌زنند، و از حضرت امام سجّاد علیه السلام می‌پرسند از صاحبان و سروران ما چه خبر، و اندوه عمیق و آه جانکاه آن حضرت را به جوش و خروش درمی‌آورند.

خانه حضرت امام حسین علیه السلام ناله جانسوز و اثکلا بلند کرده و به زبان حال می‌گوید ای مردم! مرا در نوحه سرایی و سوگواری یاری کنید و دراین مصائب بزرگ به فریادم برسید، خانه‌های دیگر شهیدان نیز همین حال را دارند، زیرا هر کدام با زبان حال می‌گویند آن رادمردانی که من از فراقشان ناله می‌کنم، و در مورد اخلاق بزرگوارانه آنها ماتم زده شده‌ام، همدم شب و روز من، و نورهای تاریکی شب و



سحرهای من، و ریسمانهای خیمه شرف و افتخار من، و اسباب قوت و قدرت و پیروزی من و به جای خورشید و ماه من بودند.

چه بسیار شبهایی که آنها با بزرگواریشان، وحشت تنهایی مرا دور کردند، و با نعمتها و عطایای خود حرمت مرا پاس داشتند، و ندای مناجات سحرهایشان را به گوش من رساندند و با اسرار پر بهای خود مرا سرشار از بهره‌های معنوی ساختند. و چه بسیار روزگارانی که با محافل و مجالس خود سرزمین مرا آباد کردند، و با فضایل خود خوی مرا معطر نمودند، و چوب خشک مرا با آب عهد و پیمانشان، آبیاری کردند، و نحوست مرا با سرسبزی و شکوفایی سعادت خود برطرف ساختند.

چه بسیار از فضائل و ارزشها را در صفحه من کاشتند، و حریم مرا از گزند نابسامانیها نگهبانی نمودند، و چه بسیار صبح‌هایی که من به طفیل وجود آنها از همه خانه‌ها و قصرها برتری داشتم، و در لباس شادمانی و سرور می‌خرامیدم.

چه شخصیت‌هایی که روزگار آنها را نادیده گرفته بود، در جای جای من به من زندگی بخشیدند، و خارها و موانع را از سر راه من برداشتند.

ولی تیر مرگ در مورد آن بزرگمردان مرا هدف قرار داد، و روزگار به وجود آنها بر من حسد ورزید، و آنها در سرزمین غربت (کربلا) بین دشمنان آماج تیرهای کینه و تجاوز دشمنان متجاوز قرار گرفتند، و مکارم اخلاق با بریده شدن انگشتانشان، رخت بریست، و ارزشهای انسانی با فقدان جمال دل آرایششان زبان به شکوه گشوده است، و با فقدان اعضای آنها زیباییها از میان رفت، و احکام خدا از وحشت بازگشت آنها به سرای آخرت، ناله جانسوز سر می‌دهد.

ای خدای فریادرس! آه! از آن مجسمه تقوایی که خونس در این جنگها ریخته

شد، مجسمه کمالی که پرچمش در این حوادث واژگون شد، من اگر از مساعدت و همجواری خردمندان محروم شدم، و مصائب به وجود آمده از ناحیه بی‌خردان مرا تنها و خوار نمود، ولی در عوض، یآوری از سنت‌های گذشته و نشانه‌های خاموش شده دارم چرا که آنها نیز با من هم ناله، همدرد و شریک غم و اندوهم هستند.

اگر شما زبان حال نمازها را با گوش دل بشنوید که چگونه برای آن بزرگواران (شهید کربلا) ناله می‌کنند، و خلوتگاهها چگونه مشتاقانه در انتظار آنها است، و مکارم و ارزشهای والای انسانی و اجتماعات، چگونه با اشتیاق، جویای حال آنها می‌باشند، و چگونه محرابهای مسجدها از فراق آنها گریان، و فریاد حاجت‌مندان به دسترسی از عطایای آنها بلند است، (این همه ناله‌ها و فریادها) قطعا شما را غرق در اندوه کرده، و می‌فهمیدید که مردم در این مصائب فراگیر، تقصیر کرده‌اند.

بلکه اگر اندوه و درهم شکستگی آنها را می‌دیدید، و خلوت شدن مجالس و خالی شدن بهره‌های آنها از دوری آن بزرگواران را مشاهده می‌نمودید، چنین تصویری دل صبور و استوار را به درد می‌آورد، و اندوه‌های سینه‌ها را تحریک می‌کرد. قطعا آن خانه‌هایی که به زندگی آن حسد می‌ورزیدند، مورد شماتت و سرزنش قرار می‌گیرند.

آه! چقدر مشتاق آن خانه‌ای هستم که آنها در آن سکونت گزیده‌اند!! و مشتاق آن مرکزی هستم که آنها در آن اقامت نموده‌اند.

خانه‌هایی که زبان حالشان این بود ای کاش من به صورت انسانی بودم تا سپر آنها شده و تیزی شمشیرها را به جانم می‌خریدم، و حرارت مرگ را از آنها دور می‌ساختم، و بین آنها و دشمنان کینه‌توز حایل می‌شدم، و از نیزه‌اندازان انتقام می‌گرفتم، و تیرهای دشمن را از اصابت به آنها رد می‌کردم.



«اندوه و گریه حضرت امام سجاد علیه السلام بر حضرت امام حسین علیه السلام»

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود حضرت امام سجاد علیه السلام چهل سال برای پدر گریستند، روزها روزه و شبها به نماز می ایستادند، هنگام افطار خدمتکاران آب و غذا برایشان آورده و می گفتند ای مولایمان افطار نما، می فرمود پسر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرسنه شهید شد، پسر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تشنه شهید شده، این سخنان را تکرار کرده و می گریستند به گونه ای که غذای اشک آلود می شد، همین گونه بود تا از این جهان رحلت فرمودند.

یکی از خدمتکاران می گوید روزی امام علیه السلام به صحرا رفت به دنبال ایشان رفتیم. دیدم روی سنگ زبری سجده نمود و من صدای گریه و ناله او را شنیدم شمردم هزار بار فرمود: «لا اله الا الله حقا، لا اله الا الله تعبدا ورقاً، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقاً».

سپس سر از سجده برداشت در حالی که سر و صورتش از اشک دیدگانش خیس شده بود گفتم ای سرورم آیا این اندوه شما پایان نمی پذیرد و اشک شما کاهش نمی یابد؟ فرمود وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام پیامبری بود که پدرش نیز پیامبر بود دوازده پسر داشت خداوند یکی از آنان را از دیدگانش پنهان کرد موهای سرش از غصه سفید شد و پشتش از غم خمیده گردید و چشمش از گریه کور شد، در حالی که پسرش زنده در دنیا حضور داشت، اما من پدر و برادر و هفده نفر از خاندانم را بر خاک و خون غلطیده رها کردم، چگونه غصه ام پایان پذیرد و اندوهم کاهش یابد.^(۱)

حضرت امام سجاد عليه السلام و زنده نگه داشتن عاشورا»

تربیت افراد خیلی اهمیت دارد. یکی از بزرگترین کارهایی که علما و دانشمندان حتی آنهایی که یک قدرت و تسلطی بر مردم دارند، باید بکنند این است که انسانها را تربیت کنند، مربی باشند، خدا از صفات بزرگش این است که رب العالمین است، تربیت کردن دیگران به این نیست که انسان تق بزند این جور باش آن جور باش.

تربیت‌هایی که حضرت امام سجاد عليه السلام می‌کرد همه حساب داشت. روایت دارد در آخر ماه رمضان همه غلامان خود را جمع می‌کرد و می‌فرمودند یادتان هست فلان کار را کردید؟ و بعد می‌فرمود شما از خدا بخواهید خدا حضرت امام سجاد عليه السلام را از آتش جهنم نجات دهد من هم شما را می‌بخشیم.

اگر حضرت امام سجاد عليه السلام نبود شهادت حضرت امام حسین عليه السلام فراموش می‌شد.^(۱) حضرت امام سجاد عليه السلام هر جا می‌رسید گریه می‌کرد، وقتی گوسفند می‌کشتند، می‌فرمود صبر کنید آیا آب به او دادید؟ می‌گفتند آقا ما رسم داریم که اول آب می‌دهیم به حیوان، حضرت گریه می‌کردند می‌فرمودند اما پدر مرا با لبهای تشنه سر بردند. ببینید چطور مسئله را معرفی می‌کند، به عروسی دعوتش می‌کنند، حضرت می‌فرماید از وقتی پدرم را شهید کردند مجالس سرور نمی‌روم آن شخص عرض می‌کند که آقا ما هم در مجالس عروسی مان روضه پدرتان را

۱ - وَ لَقَدْ بَكَى عَلَى أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَشْرِينَ سَنَةً وَ مَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلَى لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَمَا أَنْ لِحَزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِيَ فَقَالَ لَهُ وَ يُحَكِّكُ أَنْ يَغُتُوبَ النَّبِيُّ عليه السلام كَانَ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ كَثَرَةِ بُكَائِهِ عَلَيْهِ وَ شَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ اخْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمَلِ وَ كَانَ ابْنُهُ حَيًّا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَ أَخِي وَ عَمِّي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُقْتُولِينَ حَوْلِي فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي. (بحار الأنوار جلد ۴۶ صفحه ۶۱).



می خوانیم و حضرت تشریف می بردند. حضرت آب می خواست بخورد، (انسان در روز چند بار آب می خورد)، به آب نگاه می کردند اشک می ریختند هر جا بود چنین برنامه ای داشتند تا شهادت حضرت امام حسین علیه السلام رازنده نگه داشتند.

در محرم کم محفلی است که ذکر مصائب حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را نداشته باشند انسان باید مقداری فکر کند. محبت تان را تنظیم کنید نمی شود هر که را دلتان خواست دوست داشته باشید. هر چه را دلتان خواست دوست داشته باشید. این عین هوای نفس است اگر این کار را کردید در جهاد با نفس به فشار می افتید.

حضرت امام سجاد علیه السلام در طول عمر شریفش کار مهمی که از نظر تشریع داشت، البته از نظر تکوین ائمه اطهار علیهم السلام دست خدا هستند و عالم را حفظ می کنند و همه موجودات به وسیله آنها ایجاد می شوند ولی از بُعد تشریع یعنی اعمال معمولی و خدماتی نسبت به بشر، عمده کار این امام بزرگوار در طول زندگی اش در دنیا، بیدار کردن مردم از خواب غفلت بود، که در نهایت درجه خواب عمیق روحی بودند و آن قدر اینها خواب بودند که خوبانشان هم بی توجه به حقایق بودند که حضرت امام سجاد علیه السلام را تنها گذاشتند و حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در کربلا به دست دشمن دادند و یزید و بنی امیه را در اوج قدرت قرار دادند. این در اثر غفلت و خواب مردم زمان است. اگر یک زمانی دیدید که یک آدمی که هیچ امتیازی بر دیگران ندارد بلکه یک رذایلی دارد که هیچ نمی شود برای او ارزش وجودی قائل شد مثل یزید بن معاویه، در رأس امور واقع شده و زمام امور را به دست گرفته و مردم هم هیچ فرقی بین او و حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت امام سجاد علیه السلام نمی گذارند. به تاریخ اگر نگاه کردید هر زمان که یک چنین وضعی را مشاهده کردید،

بدانید مردم آن زمان در خواب غفلتند. که علتش یا به خاطر مسائل مادیست یا به خاطر تبلیغات ضد علم و انسانی است. بالأخره مردم آن زمان خوابند غافلند. این خواب همانطور ادامه دارد تا زمانی که مردم صددرصد آن امام معصوم پرقدرتی که بتواند دین را برای آنها حفظ کند، طالب باشند. حضرت سجّاد علیه السلام در طول عمرشان به وسیله دعا یا گریه کردن بر حضرت امام حسین علیه السلام یا تربیت غلامان و کنیزان و فرستادن آنها در میان مردم غفلت زده، در فکر بیدار کردن آنها از خواب غفلت بودند.

روزی که مسئله کربلا پیش آمد مردم در نهایت درجه غفلت بودند چون انسان چقدر باید غافل و بی توجّه باشد که دزد خونخوار در خانه اش بیاید و بر تمام اموال و دارائی و جان و مالش حاکم شود. اگر دزدی در خانه ای آمد و هرکاری خواست انجام داد، صاحبخانه یا در خواب است یا مرده است یا این که خیلی ضعیف است و گرنه دزد باید از انسان بترسد نه انسان از دزد بترسد. بنی امیه از روز اولی که در اسلام آمدند اینها از طرف حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دزد معرفی شدند.^(۱)

زنده نگه داشتن قضیه کربلا برای بیداری از خواب غفلت لازم بوده است. ما زنده ایم به خاطر زنده بودن عاشورا. یعنی شیعه یک تکیه گاه داشت و آن عاشورا بود و این را حضرت امام سجّاد علیه السلام زنده نگه داشت. از کوفه تا کربلا فاصله ای نیست شاید از نظر مسافت نهایت صد کیلومتر باشد مردم در کوفه خبر نداشتند در کربلا چه خبر بوده روزنامه و اینها نبود. گوشه ای از دنیا خصوصاً گروه کوچکی را از بین بردند صدایش را هم خفه می کردند کسی نمی فهمید. لذا در قضایای کوفه می بینیم که می گویند این سر کیست؟ می گویند سر خارجی! خارجی به معنای

خروج کننده بر امیرالمومنین است که او را کشتند. کار هر حکومتی همین است که خروج کننده‌ها را که یاغی می‌شوند، بکشند و بعد هم برای عبرت دیگران بیاورند، مسئله‌ای نیست. در کوفه هیچ کس از قضایای کربلا خبر نداشت. حضرت امام سجاد علیه السلام وقتی به رسم تصدق، به اهل بیت علیهم السلام نان و خرما می‌دادند حضرت می‌فرمایند این‌ها بر ما حرام است، چرا؟ چون ما اهل بیت پیامبریم صلی الله علیه و آله. حضرت امام سجاد علیه السلام در کوفه و شام محدود بودند نمی‌توانستند خوب تبلیغ کنند ولی مطلب را می‌رساندند.

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید نشسته و سران ممالک مختلف هم دعوت شده بودند. حضرت به او فرمودند اجازه می‌دهی من روی این چوبها بروم؟ منبر هم نمی‌گوید، می‌فرماید چوبها. بعضی‌ها من جمله خود یزید متوجه بودند که ائمه اطهار علیهم السلام چه کاره‌اند نمی‌خواست اجازه دهد، مردم گفتند این شخصی است که اسیر و مریض بوده، معلوم است که خیلی نمی‌تواند حرف بزند، بگذار عقیده‌اش را بگویند، حضرت به منبر رفت و همان جا کار یزید را یکسره کرد.^(۱) مؤذن صدا

۱ - بحار الأنوار جلد ۴۵ صفحه ۱۳۷، ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَلِهَوْلَاءِ الْمُنْبَرِ فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا قَدَرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا فَقَالَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ رَفُّوا الْعِلْمَ زَقًّا قَالَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فَصَعِدَ الْمُنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ خُطْبَةً أَبَكَى مِنْهَا الْعُيُونُ وَ أَوْجَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَعْطِينَا سِتًّا وَ فَضَّلْنَا بَأَنِّ مَنَا النَّبِيِّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مَنَا الصَّدِّيقَ وَ مَنَا الطَّيَّارَ وَ مَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ مَنَا سَيْطَانَهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسْبِي وَ نَسَبِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مَنَى أَنَا ابْنُ رَمْزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرَّدَا أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ أَتَنَزَّرَ وَ ارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ ائْتَمَلَ وَ اخْتَفَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرِئِيلٌ إِلَى سِدْرَةِ الْمُتَنَهَّى أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا قَدَدَلَنِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَبَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ

می‌زند: «الله اکبر» در این جا حضرت امام سجاد علیه السلام کلماتی دارد که به همه مردم می‌رساند آن کسی که بین شما موحد و خداپرست و خداشناس است من هستم نه بقیه، «اشهد ان لا اله الا الله» همین طور کلماتی درباره خدا می‌فرماید، وقتی که «اشهد ان محمدا رسول الله» را می‌گوید، به موذن می‌فرماید ساکت شو، او ساکت نمی‌شود، حضرت برای جلب توجه مردم چیزی به طرف او پرت می‌کنند، او ساکت می‌شود. بعد رو به یزید می‌فرمایند این شخص جد توست یا من؟ اگر بگویی جد توست که دروغ گفתי و افترا بسته‌ای، تو چه ارتباط با حضرت پیغمبر ﷺ داری؟ و اگر جد من است چرا فرزندان من را این طور اسیر کردی؟ چرا این طور عمل کردی؟ مطالب عجیبی است، آبروی یزید را می‌برد. که یزید مجبور می‌شود اظهار پشیمانی کند و بگوید خدا پسر مرجانه را لعنت کند که او این وضع را درست کرد. و

⇒ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمَحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بَدْرَ وَ حُنَيْنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَغْسُوبُ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبِرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلِ الْمُنْصُورِ بِمِكَائِيلِ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِبِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمِ مَنْ مَرَامِيَ اللَّهُ عَلَى الْمُتَنَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْنَةِ عَلَيْهِ سَخِيٍّ بِهِيُّ يُهْلُولُ رُكْبَتِي أَنْبُحِي رُضِي مَقْدَامُ هُمَامٍ صَابِرٍ صَوَامٍ مُهَذَّبٍ قَوَامٍ قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَ مَقَرِّ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ أَتْبِطُهُمْ جَنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ غَرِيمَةً وَ أَشْدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدُ بَاسِلٍ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أَرَادَتْ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتِ الْأَعْنَةُ طَحْنِ الرَّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوِ الرِّيحِ الْهَشِيمِ لَيْثُ الْحِجَارِ وَ كَيْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَفِيٌّ عَقْبِي بَدْرِي أَحَدِي شَجَرِي مُهَاجِرِي مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيٌّ بُنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّجِيبِ وَ خَشِيَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فَتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَدَّنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ عَلِيٌّ بُنُ الْحُسَيْنِ شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ التَفَّتْ مِنْ فَوْقِ الْمُنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلَمْ تَقْلُتْ عِزَّتَهُ قَالَ وَ فَرَعَ الْمُؤَدَّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ تَقَدَّمَ يَزِيدُ فَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ.



علاوه بر این آنها را به مدینه برگرداند.

علاوه بر این حضرت امام سجاد علیه السلام در مدینه مسئله شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را زنده نگه داشت، مردم مطلع شدند، چون وقتی کوچک و بزرگ یک شهر حقیقت را بفهمند، بعد پخش می شوند و تمام مردم مسلمان خواهند فهمید. اگر غریب یا اسیری را می دید همان جا برای صحبت کردن می ایستاد و بالأخره قضیه کربلا را زنده نگه می داشت و در ضمن، همه جریانات عاشورا را نقل می کرد.

ما اکثر روایات مربوط به شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام را از حضرت سجاد علیه السلام داریم. ایشان کربلا و قضیه عاشورا را زنده نگه داشتند که الان ملاحظه می کنید زنده ترین مراسم در دنیا مراسم عاشورا است.

حضرت امام سجاد علیه السلام مسئله کربلا را زنده نگه می داشت با همان مسائل که بیان شد بهانه ای بود تا حضرت از پدر بزرگوارشان یاد می کنند. گاه با همین مجالس عزاداری ها و سینه زدن ها و عَلم و کُتل برداشتن زنده نگه داشتن عاشورا محقق می شود. یکی از علما می گفت ما در مسئله غدیر اشتباه کردیم، اگر هر سال در روز عید غدیر شبیه خوانی درست می کردیم... و هر سال انجام می دادیم این مسئله به این روشنی را اهل سنت منکر نمی شدند. در مسئله عاشورا الان هیچ کس منکر نیست که بزرگترین ظلم را بنی امیه نسبت به خاندان عصمت علیهم السلام کردند. همین عزاداری ها، شیعه را زنده نگه داشته است این عزاداری ها را اگر کوچک بشمارید کم کم مردم سرد می شوند. دین در زیر سایه روز عاشورا و حضرت امام حسین علیه السلام محکم می شود فایده اش همین است که همه مردم متوجه این معنا هستند. کسی که این را زنده نگه داشت و حفظ کرد حضرت سجاد علیه السلام بود چون اوائل کار خیلی مهم

بود می‌خواستند هر طور هست مسئله مخفی بماند و ابدا اسمی از آن نیاید. حضرت سجّاد علیه السلام به هر وسیله بهانه‌ای پیدا می‌کرد، عزاداری می‌کردند. در میان جمع، طلب آب می‌کرد آب می‌آوردند گاهی به آب نگاه می‌کرد سرش را بلند می‌کرد یک مدتی گریه می‌کرد و می‌گفت پدر من را بالب تشنه شهید کردند. این برنامه‌ها را حضرت مدتی پیاده کردند که باید در این جهت مردم متوجه باشند. امام سجّاد علیه السلام در هر مناسبتی یاد کربلا می‌کرد در بدو ورودشان به مدینه برنامه‌ای را اجرا کرد و تا آخر عمر این مسئله را زنده نگه داشتند که امروز مسئله حیات بخش شیعه شده، شما قدر عزاداری حضرت سیّد الشهداء علیه السلام را نمی‌دانید، به برکت حضرت امام حسین علیه السلام و همین مجالس عزاداری که شاید در دوره سال شش ماه عزاداری باشد، محرم و صفر، جمادی الاول، جمادی الثانی، مقداری از ماه رمضان در دهه‌ها و ایام وفات ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان عزاداری منبری‌ها منبر می‌روند و چون عزاداری امام علیه السلام است در باب معارف صحبت می‌کنند که امروز شما امام‌شناس هستید و اعتقاد به امامت دارید در حالی که شاید جمع زیادی از چهار دسته اهل سنت هیچ اطلاعی از احکام و مسائل دینی‌شان نداشته باشند، یک منبری در دهه عاشورا گاه یک ساعت درباره معارف و احکام صحبت می‌کند و چند دقیقه روضه می‌خواند اما به عنوان مجلس روضه است. اما اگر شما اهل سنت را ببینید اینها مجالس ندارند اگر بخواهند از امام زمان‌شان بگویند از شاهان و رؤسای ممالکشان صحبت می‌کنند. در هیچ جا صحبتی از معارف و احکام نمی‌شود خیلی که مقید باشند نمازشان را اول وقت می‌خوانند در این عزاداری که حضرت سجّاد علیه السلام بانی آن است حقایق به وسیله آن منتشر می‌شود. لذا برای ما خیلی ارزش دارد تا می‌توانید مجالس عزاداری را گرم نگه دارید یکی دیگر از



کارهای حضرت امام سجاد علیه السلام این بود که دعا می خواندند و معارف را بیان می کردند.

حضرت امام سجاد علیه السلام در طول اسارت کارهایی انجام دادند که هر یک اهمیت مسئله کربلا را معرفی می کند مثلاً به هر مناسبتی آن چنان اظهار تأثر و ناراحتی در مقابل این جریان دارد که مردم را منقلب می کند تا به مرکز حساس و بسیار مهم مسئله تاریخ کربلا یعنی به شام می رسد، حضرت امام سجاد علیه السلام آنجا به قدری نقش موثری در بقاء دین و از بین بردن خاندان بنی امیه دارد که حساب ندارد یک نفر رفته منبر سخنرانی می کند مردم از همه جا هستند و رسماً یزید دعوت کرده بود که سران ممالک مختلف سفرای مختلف باشند که عظمت یزید را ببیند در چنین مجلسی که همه سران بنی امیه هستند و تحت فرمان یزید هستند آن چنان حضرت او را مفتضح می کند که حساب ندارد.

حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمودند اگر به جای آن که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند به فرزندانم محبت کنید می فرمودند هر چه می توانید اذیت کنید بیشتر از این نمی توانستند اذیت کنند.

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات در دنیا خوابی دیدند که در آن خواب بوزینه ها بر منبرشان بالا می رفتند که خدا در قرآن این خواب و تعبیرش را توضیح می دهد و تفسیرش همین بود که هزار ماه، بنی امیه به منبر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می نشینند و مردم را گمراه می کنند و در قرآن می فرماید که «إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ»^(۱) برای مردم مایه امتحان پر مشقتی بود البته از هزار ماه، هشت ماه اش باقی مانده که یکی از بنی امیه می آید حکومت می کند در قبل از ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه که

می‌گویند آن فرد سفیانی است و این هزار ماه در سوره قدر بیان شده که «إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» از هزار ماهی که آنها حکومت کرده‌اند و بسیار هم در ناز و نعمت خودشان را قرار داده‌اند یک شب قدر که ملائکه و روح بر حضرت امام عصر (علیه السلام) نازل می‌شوند عظمتش بهتر است. و این مدت اینها در دنیا تاخت و تازهای عجیبی داشتند چه معاویه و یزید و چه خلفایی که بعد از یزید از بنی امیه بودند حضرت امام سجّاد (علیه السلام) مسئله کربلا را زنده نگه داشت با همان مسائل که بیان شد که به هر بهانه‌ای می‌شد حضرت یادی از پدر بزرگوارشان می‌کردند. زنده نگه داشتن معنایش همین است که امروز بعد از ۱۳۰۰ سال شما می‌بینید که در شب و روز عاشورا مردم اصلاً آرامش ندارند محال است یک نفر در خانه صبح تا غروب بماند و مشغول شادی باشد و گریه نکند و در عزاداری شرکت نکند.

در شام یزید وقتی دید خیلی وضع بد شده به حضرت امام سجّاد (علیه السلام) عرض می‌کند می‌توانم توبه کنم؟ حضرت امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید نماز غفيله بخوان. فرق حضرت امام سجّاد (علیه السلام) با حضرت زینب (علیه السلام) این است که وقتی شنید حضرت این را به یزید فرموده عرض کرد می‌خواهید این را توبه دهید؟ حضرت می‌فرماید او موفق نمی‌شود اینها آن قدر حرف دارد. یکی از آرزوهای ما این است که یزید و شمر را خدا عفو نکند. از طرفی درب رحمت الهی را به روی یزید نمی‌بندند و از طرف دیگر به او اجازه ورود نمی‌دهند.

حضرت امام سجّاد (علیه السلام) در بعد از شهادت حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) کارهایی انجام داده که همه آنها برای عالم تشیع بسیار مفید بوده است. یکی از آنها زنده نگه داشتن مسئله عاشورا و مسئله شهادت حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) است، در آن زمان‌ها ارتباطات خیلی ضعیف بود هفتاد و دو نفر با جمعی جنگ کردند ممکن بود

همان طوری که مردم کوفه از جریان مطلع نشدند مسئله به طور کلی خاموش بشود و فراموش شود و هیچ کس از جریان غیر از همان عده‌ای که آنجا بودند مطلع نشود، اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام که همه شهید شدند مُبَلِّغ این جریان نبودند و آن چه باقی مانده بود دشمنان بودند و آنها طبعاً به نفع جبهه خودشان تبلیغ می‌کردند و مسئله تمام می‌شد، اما حضرت امام سجاد علیه السلام از روز عاشورا تا مدتی که در دنیا بودند دائماً به هر وسیله‌ای که بود مسئله شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام را مطرح می‌کردند و بسیار مردم را متوجه خباثت بنی‌امیه می‌نمودند که در زیارت عاشورا می‌خوانید: «اللّٰهُمَّ العن بنی‌امیه قاطبة» بنی‌امیه شجره ملعونه‌ای بودند که خدا در قرآن آنها را شجره خبیثه و کلمه خبیثه مثال زده است.

وقتی که مختار خروج کرد راوی می‌گوید خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام رسیدم فرمودند حرمله چه شد؟ عرض کردم هنوز دستگیر نشده حضرت فرمودند خدایا درد آتش و شمشیر را به او بچشان. که می‌گوید وقتی برگشتم دیدم حرمله دستگیر شده و دست و پاهایش را بریده‌اند و در آتش انداخته‌اند. حرمله خیلی دل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را سوزاند.^(۱)

حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام پیوسته دعا می‌کردند که خدا کشته شدن قاتل پدرش را به او نشان دهد، وقتی مختار کشندگان امام حسین علیه السلام را کشت سر عبید الله بن زیاد و عمر سعد را با پیکی برای امام علیه السلام فرستاد و به پیک گفت وقتی درب خانه امام علیه السلام رفتی سؤال کن هر وقت سفره گسترده بود اجازه بگیر و این دو سر را بگذار روی سفره حضرت و بگو مختار سلام می‌رساند و می‌گوید یابن رسول الله صلی الله علیه و آله خداوند انتقام تو را گرفت.

پیک دستور را انجام داد، همین که حضرت زین العابدین علیه السلام روی سفره سرها را دید به سجده رفته گفت سپاس خدای را که دعای مرا مستجاب نمود و انتقام خون پدرم را گرفت و درباره مختار دعای خیر نمود.^(۱)

منهال بن عمر گفت پس از انجام مراسم حج خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم، به من فرمودند منهال. حرمله بن کاهل اسدی چه می‌کند؟ عرض کردم وقتی آمدم زنده بود، دست دراز کرده گفت خدایا به او حرارت آهن را بچشان، خدایا به او حرارت آتش را بچشان.

منهال گفت از آنجا به کوفه بازگشتم مختار خروج کرده بود، بین من و او سابقه دوستی بود سوار شدم تا به او سلام نمایم دیدم اسب خود را خواست و سوار شد من هم با او رفتم تا رسید به کناسه، در آنجا ایستاد چون کسی که انتظار شخصی را دارد فرستاده بود از پی حرمله بن کاهل اسدی، او را آوردند همین که چشمش به او افتاد گفت خدا را شکر که مرا بر تو پیروز کرد و دستور داد اول دستهای او را قطع نمودند بعد گفت پاهایش را قطع کنید، پس از قطع دو پایش امر کرد آتش بیافروزند یک بار هیزم آوردند پیکر او را در میان آتش نهادند، لهیب آتش پیکرش را سوزاند، من گفتم سبحان الله سبحان الله، مختار توجهی به من نموده گفت چرا سبحان الله می‌گوئی؟

گفتم من خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم از من پرسید حرمله چه می‌کند؟

عرض کردم هنوز زنده است دست به دعا برداشته گفت خدایا به او حرارت آهن را بچشان خدایا به او حرارت آتش را بچشان. مختار گفت تو را به خدا سوگند



جداً این سخن را از آن حضرت شنیدی؟ گفتم به خدا سوگند عین همین جملات را فرمود، مختار از اسب پیاده شد دو رکعت نماز خواند بعد به سجده رفت سجده‌ای طولانی، بعد سر از سجده برداشت و به راه خود ادامه داد، من نیز با او رفتم تا رسید به درب خانه ما، تقاضا کردم نهار را با او صرف کنم.

گفت منهال تو می‌گوئی حضرت علی بن الحسین علیه السلام دعا کرد و خدا دعایش را به دست من مستجاب نمود و باز تقاضا می‌کنی غذا بخورم؟ امروز باید به شکرانه این نعمت روزه بگیرم.^(۱)

در خدمت حضرت صادق علیه السلام سخن از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و جریان بردن فرزندان ایشان به شام شد. حضرت فرمودند وقتی وارد زندان شدند، نگهبانان به زبان رومی به یکدیگر گفتند در میان این اسیران کسی شایسته‌تر از این جوان به خونخواهی آن شهید نیست (منظورشان حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود).

ابن شهاب زهری گفت حضرت علی بن الحسین علیه السلام که برجسته‌ترین بنی هاشم بود فرمودند ما را به نحوی که اسلام خواسته دوست داشته باشید محبت شما پیوسته به ما بود تا از قانون و قاعده اسلام خارج شدید و سبب عیب و عار ما گشتید.^(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت زین العابدین علیه السلام بیست سال گریه کرد، هر روزی می‌رفت در کنار کوه جبان (کوهی است در مدینه) روی سنگ خشن و سوخته‌ای می‌ایستاد و شروع به نماز می‌کرد و خیلی گریه می‌نمود وقتی سر از

۱ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۱۲.

۲ - بحار الانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۵۵.

سجده برمی داشت از زیادی اشک مثل این که صورت در آب فرو برده. وقتی غذا پیش آن جناب می نهادند اشک می ریخت بالاخره یکی از غلامانش عرض کرد فدایت شوم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من می ترسم از بین بروید، فرمودند اندوه و ناراحتی خود را به خدا شکایت می کنم چیزهائی را از جانب خدا میدانم که شما خبر ندارید من هر وقت یادم از قتلگاه عزیزان حضرت زهراء علیها السلام می آید گریه مجالم نمی دهد، غلام گفت آیا وقت آن نمی رسد که اندوه شما تمام شود؟ فرمودند وای بر تو، یعقوب پیامبر دوازده پسر داشت یک پسرش از نظر او پنهان شد آن قدر گریه کرد که چشمهایش سفید گردید و از اندوه پشتش خمیده شد با این که پسرش زنده بود، من بچشم خود دیدم پدر و برادر و عمویم و هفده نفر از بستگانم روی زمین کشته شده اند چگونه حزنم پایان داشته باشد. ^(۱)

هر وقت ظرف آبی را می گرفت آن قدر گریه می کرد که پر از اشک می شد عرض شد چرا این قدر ناراحتی می کنید فرمودند گریه نکنم با اینکه آبی که پرنده و درنده از آن استفاده می کردند به پدرم ندادند. ^(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند پنج نفر زیاد گریه کردند آدم، یعقوب، یوسف، حضرت فاطمه علیها السلام، و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام.

آدم بر خارج شدن از بهشت آن قدر گریه کرد که روی صورتش شیارهائی مانند جویبارها نمودار بود، یعقوب به قدری بر یوسف گریه کرد که چشم خود را از دست داد به او گفتند به خدا هرگز از یوسف فراموش نمی کنی تا بالاخره بیمار شوی یا از بین بروی.

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۴۶۶ حدیث ۱۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۰۸ حدیث ۱.



یوسف در فراق یعقوب آن قدر گریه کرد که زندانیان ناراحت شدند گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش و یاروز گریه کن شب ساکت باش قبول کرد که یکی از این دو را بپذیرد.

اما حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیست سال یا چهل سال گریه کرد.^(۱)

حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام فرزندان عقیل را دوست می داشت، عرض کردند آقا چرا علاقه شما به فرزندان عقیل بیشتر است از فرزندان جعفر پسر عموهایت؟ فرمودند من به یاد می آورم جان فشانی آنها را در روز عاشورا با پدرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و دلم برای آنها می سوزد.^(۲)

ابن سعد می گوید که آن حضرت بیست و سه سال با پدر بزرگوار خود بود، و در وقایع کربلا مریض و صاحب همسر بود، و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد شمر بن ذی الجوشن لعنه الله گفت این را هم بکشید، شخصی از اصحاب او گفت سبحان الله آیا می کشید جوانی مریض را که قتال نکرده، لذا آن حضرت را نکشتند.^(۳)

«رفتار حضرت سجاد علیه السلام با خلفای زمان»

عبد الملك شنید که شمشیر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزد حضرت زین العابدین علیه السلام است پیغام فرستاد که آن را به او ببخشد و گفت به آن احتیاج دارم. امام علیه السلام امتناع ورزید، عبد الملك نامه ای تهدید آمیز نوشت که حقوق آن

۱ - امالی صدوق صفحه ۱۴۰ حدیث ۵.

۲ - بحار الانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۷۶.

۳ - کشف الغممه ترجمه جلد ۲ صفحه ۲۸۵.

حضرت را از بیت المال حذف خواهد کرد. حضرت در جواب او نوشت خداوند برای پرهیزکاران ضمانت کرده که نجات دهد آنها را از جایی که دوست ندارند و روزی بخشد از محلی که گمان نمی‌برند و فرموده است «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»^(۱) بین کدامیک از من و تو شایسته این آیه هستیم.^(۲)

ابان بن تغلب گفت وقتی حجاج کعبه را خراب کرد مردم خاک آن را جمع نموده و بردند و زمانی که تصمیم ساختن آن را گرفتند ماری آشکار گردید و مانع ساختمان مجدد شد، مردم فرار کرده نزد حجاج رفتند، حجاج ترسید از این که اجازه ساختن کعبه به او داده نشود، بر فراز منبر رفت و به مردم گفت خدا رحمت کند هر کس را که در خصوص این گرفتاری ما اگر اطلاعی دارد ما را مطلع گرداند. پیرمردی گفت اگر اطلاعی باشد در نزد مردی است که کنار کعبه آمد و مقداری از آن برداشته و رفت. سؤال کرد آن شخص که بود؟ گفت حضرت علی بن الحسین علیه السلام. حجاج گفت صحیح است. او گنجینه اطلاع است لذا از پی حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرستاد امام علیه السلام آمد و او جریان جلوگیری از ساختن کعبه را شرح داد حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند حجاج، تو ساختمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام ساخته بودند ویران کردی و به غارت بردی و خیال کردی میراث توست، به منبر برو و مردم را سوگند بده که آنچه برده‌اند بازگردانند، حجاج همین کار را کرد و مردم تمام آنچه برده بودند باز آوردند.

پس از جمع آوری خاک کعبه، امام علیه السلام محل خانه را تعیین نمود و دستور داد زمین را حفر کنند دیگر ماری دیده نشد زمین را کردند تا به پایه‌های سابق خانه

۱ - سوره مبارکه حج آیه ۳۸.

۲ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۵.



رسیدند در این موقع حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند شما دور شوید مردم کنار رفتند آن گاه نزدیک آمد و با جامه خود آن محل را پوشانید و گریه کرد و بعد با دست خویش خاک ریخت آن گاه کارگران را پیش خواند و فرمودند شروع به ساختن کنید، پس از آنکه مقداری پایه‌ها بالا آمد امام علیه السلام دستور داد داخل آن را پر از خاک کنند، به دستور امام علیه السلام داخل آن را خاک ریختند به همین جهت کف خانه خدا بالا رفت که جز با پله و نردبان نمی‌توان داخل خانه شد.^(۱)

حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند عبد الملک مشغول طواف کعبه بود حضرت علی بن الحسین علیه السلام نیز جلوتر از او طواف می‌کرد و توجهی به عبد الملک نداشت، عبد الملک از نظر چهره حضرت را نمی‌شناخت پرسید این کیست که جلو ما مشغول طواف است و توجهی به ما ندارد؟ گفتند حضرت علی بن الحسین علیه السلام است.

عبد الملک کناری نشست گفت حضرت علی بن الحسین علیه السلام را بیاورید، آن حضرت نزد عبد الملک آمد. گفت یا حضرت علی بن الحسین علیه السلام من قاتل پدرت نیستم که پیش ما نمیایی. حضرت فرمودند قاتل پدرم دنیای او را از بین برد ولی پدرم آخرت او را نابود کرد، اگر تو هم مایلی چنین باشی مانعی ندارد، عبد الملک گفت هرگز، ولی علاقه دارم پیش ما بیایی تا از دنیای ما استفاده کنی.

حضرت زین العابدین علیه السلام روی زمین نشست و ردای خود را پهن کرد و گفت خدایا به این مرد نشان ده مقام اولیاء خود را، عبد الملک چشم گشوده دید تمام پارچه مقابل امام علیه السلام پر از دُر است به طوری که چشم را خیره می‌کند.

امام علیه السلام فرمود آیا کسی که چنین مقامی داشته باشد هرگز به دنیای شما احتیاج

دارد؟ سپس عرض کرد خدایا بردار این جواهرات را من احتیاجی به آنها ندارم.^(۱)

ابن شهاب زهری گفت وقتی عبد الملک دستور داد حضرت علی بن الحسین علیه السلام را از مدینه به شام ببرند من دیدم که آن جناب را با زنجیری بزرگ بسته و گروهی را برای نگهبانی گماشته بودند من از آنها اجازه خواستم که با امام علیه السلام ملاقات نموده و وداع نمایم. اجازه دادند وقتی خدمت آن حضرت رسیدم مشاهده کردم پاها و دستهایش را در غل و زنجیر بسته اند گریه ام گرفت گفتم کاش من به جای شما بودم و شما از این رنج آسوده بودید، فرمودند زهری خیال می کنی این غل و زنجیر آویخته بگردنم مرا می آزارد؟ اگر بخواهم می توانم این بار سنگین را از دست و پای خود بگشایم گرچه تو و سایر علاقمندان به ما خانواده، از دیدن این منظره غمگین می شوید که در چنین غل و زنجیری مرا بسته اند ولی این غل و زنجیر مرا به یاد عذاب خدا می اندازد به همین جهت آن را دوست دارم، در این هنگام دست و پای خود را از زنجیر گشوده و فرمودند زهری من بیشتر از دو منزل دیگر با اینها نخواهم بود.

زهری گفت چهار شب بعد، نگهبانان به مدینه برگشتند و در جستجوی حضرت زین العابدین علیه السلام بودند از آن جناب خبری نبود من از آنها پرسیدم که حضرت چه شد؟ یکی از آنها گفت ما خیال می کنیم او جن همراه داشت که از او اطاعت می کردند هر وقت پیاده می شدیم همه ما اطرافش را می گرفتیم و کاملاً مراقبش بودیم یک روز صبح از او جز مشتی غل و زنجیر ندیدیم.

بعد از این جریان من پیش عبد الملک رفتم او حال حضرت علی بن الحسین علیه السلام را از من پرسید جریان را برایش نقل کردم گفت همان روزی که نگهبانان



او را از دست دادند پیش من آمد و گفت مرا با تو چه کار؟ گفتم پیش من بمان، گفت
علاقه به این کار ندارم و از پیش من رفت، به خدا سوگند از دیدن او تمام وجودم را
وحشت فرا گرفته بود.

زهری گفت به عبد الملک گفتم حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن طوری که تو
خیال می کنی نیست (یعنی در فکر به دست آوردن خلافت نیست) او به کار خویش
مشغول است عبد الملک گفت به به، کاری که او به آن مشغول است چقدر کار
خوبی است.^(۱)

سالی هشام بن عبد الملک به حج رفت، نتوانست به خاطر ازدحام جمعیت
حجر الاسود را ببوسد برایش صندلی گذاشتند نشست، شامیان اطرافش را گرفتند
در همین میان حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد در حالی که پارچه ای بر کمر داشت
و ردائی بر دوش، بسیار زیبا و خوش اندام و بوی خوشی از او به مشام می رسید و
در پیشانی پینه ای در اثر سجده داشت، شروع به طواف نمود همین که رسید به
نزدیک حجر الاسود مردم از مهابت و جلالت او کنار رفتند و به آسانی حجر الاسود
را بوسید.

یکی از شامیان از هشام پرسید این مرد کیست؟ هشام گفت نمی شناسم! اینکه
خود را به ناشناسی زد به واسطه آن بود که مردم شام فریفته آن سرور نشوند، فرزدد
که حضور داشت از جای حرکت نموده و گفت من او را می شناسم، مرد شامی گفت
او کیست؟ فرزدد شروع کرد به خواندن اشعاری که چند بیتي از آن را نقل می کنیم.

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِهٖ وَ الْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كَلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النُّقَى الطَّاهِرُ الْعِلْمِ

هذا على رسول الله والده
 اذا راته قریش قال قائلها
 ليس قولك: من هذا؟ بضائره
 يمنى الى ذروة العز التي قصرت
 يكاد يمسكه عرفان راحته
 يقضى حياء و يغضى من مهابته
 ينشق نور الدجى عن نور غرته
 بكفه خيزران ريحه عبق
 مشتقة من رسول الله نبعته
 حمال أثقال اقوام اذا وفدوا
 ما قال لا قطع الا فى تشهده
 هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله
 الله فضله قدما و شرفه
 من جده دان فضل الانبياء له
 عم البرية بالاحسان فانقشعت
 كلتا يديه غياث عم نفعهما
 سهل الخليفة لا يخشى بوادره
 لا يخلف الوعد ميمون نقيبته
 من معشر حبيبهم دين و بغضهم
 يستدفع السوء و البلوى بحبهم

أمت بنور هداة تهتدى الظلم
 الى مكارم هذا ينتهى الكرم
 العرب تعرف من انكرت و العجم
 عن نيلها عرب الاسلام و العجم
 ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
 فما يكلم الا حين يبتسم
 كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم
 من كف أروع فى عرينه شمم
 طابت عناصره و الخيم و الشيم
 حلو الشمائل تحلو عنده نعم
 لولا التشهد كانت لاؤه نعم
 بجده انبياء الله قد ختموا
 جرى بذاك له فى لوحه القلم
 و فضل امته دانت له الامم
 عنها العماية و الاملاق و الظلم
 يستوكفان و لا يعرفهما عدم
 تزيينه خصلتان الخلق و الكرم
 رحب الفنا اديب حين يعترم
 كفر و قربهم منجى و معتصم
 و يسترد به الاحسان و النعم



مقدم بعد ذکر الله ذکرهم	فی کل یوم و مختوم به الکلم
ان عد اهل التقی کانو ائمتهم	او قیل من خیر اهل الارض قیل هم
لا یستطیع جواد بعد غایتهم	و لا یدانیهم قوم و ان کرموا
هم الغیوث اذا ما ازمة اذمت	و الاسد اسد الشری و البأس محتدم
یأبى لهم ان یحل الذم ساحتهم	خیم کریم واید بالنذی هضم
لا ینقص العسر بسطاً من اکفهم	سیان ذلک ان أثروا و ان عدموا
ای الخلائق لیست فی رقابهم	لاؤلیة هذا اوله نعم
من یعرف الله یعرف اولیة ذا	فالذین من بیت هذا ناله الامم

«این همان است که بطحاء گام نهادنش را می شناسد. کعبه او را می شناسد و منطقه حرم و بیرون حرم او را می شناسد.

این پسر بهترین بندگان خداوند است. این پرهیزگار پاک و پاکیزه سرشناس است.

این علی است که پیامبر خدا پدر اوست و با پرتو هدایت او ملتها رهنمود شدند.

هرگاه قریش او را می بیند سخنگوی آن می گوید، کرم به مکارم این شخص پایان می پذیرد و می رسد.

قول تو که می گویی نمی شناسم وی را ضرر نمی رساند، به درستی که عرب و عجم او را می شناسند.

نسب او به آن اوج عزتی می رسد که نسب تمام اعراب مسلمان و غیر عرب از رسیدن به آن باز می ماند و کوتاه تر است.

هر گاه می آید که رکن حطیم را دست بکشد، رکن به سبب شناختن دست او می خواهد آن را بگیرد و رها نکند.

او از حیاء چشم فرو می بندد و از هیبت او چشمها فرو بسته می شود و با او سخن گفته نمی شود مگر آن گاه که لبخند بر لب دارد.

جامه ظلمت از پرتو پیشانی او چاک می شود، همچنان که از دمیدن خورشید تاریکیها از میان می رود.

در دست او خیزرانی (چوبدستی خیزران) است که بوی آن دلاویز است، در دستی که دل صاحب آن خردمند و بینی او برآمده (کنایه از علو مقام) است.

پرتو رخشان او از پرتو رسول خدا مشتق است و همه عناصر و خوی و سرشتهای او پاکیزه است.

او بر دوش کشنده بارهای اقوام، به هنگام سختی است. خویهای او همه شیرین و نعمتهای نزدیک او شیرین تر است.

هرگز کلمه (لا) بر زبان نیاورد مگر در تشهد نماز که اگر (لا) در تشهد نبود (لای) او (نعم) بود.

اگر تو او را نمی شناسی، او پسر فاطمه است و با جدّ او پیامبران ختم شده اند.

خدایش از دیر باز او را شرف و فضیلت داده است و قلم سرنوشت برای او چنین رقم زده است.

این کسی است که در مقابل جدّش فضل پیامبران سر تکریم فرود می آورد و در قبال فضل امت او امتهای تواضع می کنند.

بر همگان احسان و نیکی همگانی مبذول می دارد و از آن کوری و تنگدستی و تاریکی بر طرف می شود.



هر دو دست او فریادرس است و سود هر دو همگانی است. همواره از دو دست او خیر فرو می‌ریزد، و تنگدستی و فقر آن دو دست را فرو نمی‌گیرد. نرم خویی است که هرگز از خشم او بیم نیست. دو صفت بردباری و کرامت او را آراسته است.

خلاف وعده نمی‌کند. فرخنده سیرت است و گسترده درگاه و هرگاه بر کاری عزم کند سخت خردمند است.

از گروهی است که دوستی ایشان دین و دشمنی ایشان کفر و نزدیک شدن به آنان مایه نجات و پناهگاه است.

با دوستی ایشان بدی و گرفتاری برطرف می‌شود و با او احسان و نعمتها باز گرفته می‌شود.

پس از نام خدا نام ایشان در هر آغازی مقدم است و کلام به آن ختم می‌شود. اگر پرهیزگاران شمرده شوند ایشان پیشوایان آنانند، و اگر گفته شود بهترین مردم زمین کیست؟ گفته می‌شود ایشانند.

هیچ بخشنده‌یی نمی‌تواند به مرز بخشندگی ایشان برسد و هیچ قومی هر چند کریم باشد با آنان مقایسه نمی‌شود.

هرگاه سختی و خشکسالی پیش آید ایشان ابرهای باران‌زایند (فریاد رسان هستند) و چون کارزار گرم می‌شود، همچون شیران بیشه شری (نام جایی در تهامه است) هستند.

ممکن نیست که نکوهش به ساحت ایشان برسد. نیک سرشتان بخشنده‌اند و دستهای ایشان سخت بخشنده است.

سختی و گرفتاری چیزی از گسترش نعمت دستهای ایشان را کاهش نمی‌دهد.

چه در حال توانگری و چه در حال تنگدستی، نعمت از ایشان یکسان فرو می‌ریزد. کدامیک از مردم هستند که برگردن ایشان، از نیاکان او یا خودش، حقی نباشد و نعمتهایی؟

هر کس خدا را بشناسد نیاکان این مرد را می‌شناسد و مردم و ملتها دین را از خانه این مرد دریافته‌اند.»

هشام از این مدح‌سرائی فرزددق ناراحت شد و حقوق او را قطع کرد و به او گفت چرا چنین شعری در باره ما نگفتی؟ فرزددق در جواب گفت تو هم جدّی چون جدّ او و پدری چون پدر او و مادری مانند مادر او بیاور تا همین طور برایت شعر بگویم، لذا دستور داد او را در عسفان که محلی است بین مکه و مدینه زندانی کنند، این خبر به حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید حضرت دوازده هزار درهم برایش فرستاد و فرمودند ما را معذوردار اگر نزد ما بیشتر از این بود برایت بیشتر می‌فرستادیم، فرزددق قبول نکرده عرض کرد یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله من این اشعار را فقط به واسطه خشم و ناراحتی (از دشمنان تان) که دچار شدم برای خدا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم و هرگز در مقابل آن چیزی نمی‌پذیرم، امام علیه السلام پول را دو مرتبه فرستاد و پیغام داد تو را به حقی که من بر تو دارم سوگند می‌دهم بپذیر، خدا نیت و ارادت تو را به ما خانواده می‌داند، فرزددق پذیرفت. (۱)

در آن روزها که زندانی بود اشعاری در هجو هشام سرود که وقتی خبر به هشام رسید او را آزاد کرد.

زندان فرزددق طولانی شده بود، از امام علیه السلام تقاضای نجات کرد امام علیه السلام دعا نمود و او خلاص شد.



در کتاب احقاق الحق که مرحوم مرعشی نجفی آن را حاشیه زده‌اند در آنجا از کتاب منتخب الاثرین روایت را متواترا نقل کردند از طرف اهل سنت به این عبارت «خلفاء من بعدی اثنی عشر، الائمة من بعدی اثنی عشر» این دو جمله متواترا هست «اولهم علی ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم حسن بن علی ثم الحجة بن الحسن» در دسته دوم که تمام ائمه علیهم السلام را با اسم نام می‌برد یکی از آن روایات، روایت جابر است که خیلی مهم است، جابر جوانی است مثل همه در کنار حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته حضرت فرمودند که تو تا زمان پنجمین وصی من خواهی بود. این کلام جزو معجزات است و بعد می‌فرماید سلام مرا به او برسان و جابر زنده ماند تا روزی خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام رسید دید جوانی در آنجا در رفت و آمد است عرض کرد اسم شما آقا زاده چیست؟ فرمودند محمد، عرض کرد لقب چیست؟ فرمودند باقر العلوم، از جا بلند شد و او را در بغل گرفت و بوسید و عرض کرد که جدت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام برای شما رسانده است.

حضرت امام سجاد علیه السلام امام چهارم ما شیعیان است و شاید ما از آن حضرت بیشتر شنیده‌ایم که ایشان فردی منزوی و اهل عبادت و در گوشه‌ای مشغول سجده‌های طولانی بوده و گاه گاهی هم برای حضرت امام حسین علیه السلام به مناسبت‌های مختلف اشک می‌ریختند و گریه می‌کردند، این مطلب را ما از امام سجاد علیه السلام در ذهنمان داریم ولی در حقیقت به اندازه‌ای که هر یک از ائمه علیهم السلام وجودشان مفید است در بقای دین مقدس اسلام، به همان مقدار و یا از جهتی بیشتر، وجود مقدس حضرت امام سجاد علیه السلام برای بقاء دین و کمک به معارف مردم مسلمان مفید بوده است.

«واقعہ حرّہ»

لیث خزاعی از سعید بن مسیب درباره غارت کردن مدینہ سؤال کرد، او در پاسخ گفت آری اسبها را بہ ستونهای مسجد حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بستند من خودم دیدم اسبها اطراف قبر حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بودند سہ شبانہ روز مدینہ را غارت می کردند من در خدمت حضرت علی بن الحسین علیہ السلام بودم کنار قبر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آن جناب زیر لب سخنانی می گفت کہ نمی شنیدم، بین ما و آن گروہ پردہ ای فاصلہ شد مشغول نماز شدیم ما آنها را می دیدیم ولی آنها ما را نمی دیدند۔ مردی کہ لباس سبز در تن داشت و سوار اسبی خاکستری بود و در دست حربہ ای داشت در خدمت حضرت علی بن الحسین علیہ السلام بود ہر وقت یکی از تبهکاران قصد سوئی نسبت بہ حرم حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم داشت آن سوارہ با همان حربہ اشارہ بہ آن شخص می کرد و او در دم جان می سپرد بدون اینکہ بہ او چیزی بخورد۔

پس از این کہ غارت تمام شد حضرت علی بن الحسین علیہ السلام تمام زینت و زیور زنان و دختران و لباس آنان را گرفت و برای آن سوار برد اسب سوار گفت آقا من یکی از ملائکہ ہستم کہ ارادت مند شما و پدرت ہستم وقتی این تبهکاران بہ مدینہ آمدند از خدا اجازہ خواستم کہ بہ کمک شما بیایم اجازہ یافتم تا ثوابی در نزد خدا و حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و شما کسب نمایم۔^(۱)

وقتی یزید مسلم بن عقبہ را برای غارت مدینہ فرستاد^(۲) بہ او دستور داد پس از پیروز شدن سہ روز ہر چہ در مدینہ از مال و اسلحہ و چہارپایان بہ دست آوردی

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحہ ۱۳۱ حدیث ۲۱۔

۲ - مسلم بن عقبہ کسی است کہ یزید او را برای سرکوبی اہل مدینہ فرستاد او داستان حرہ را بہ وجود آورد و خونهای زیاد ریخت۔



متعلق به سپاه تو است و پس از گذشت سه روز دست از مردم بردار و متوجه باش که نسبت به حضرت علی بن الحسین علیه السلام احترام لازم را داشته باشی زیرا او در شورش مردم شرکت نکرده مسلم بن عقبه قبل از غارت مدینه فرماندار یزید و بنی امیه را از مدینه خارج کرد مروان حکم هم با پسر عمر صحبت کرد که خانواده اش را جزء خانواده او قرار دهد ولی پسر عمر قبول نکرد با حضرت علی بن الحسین علیه السلام که صحبت کرد و تقاضا نمود خانواده اش را در بین خانواده آن حضرت قرار دهد پذیرفت.

مروان هم زنش عایشه دختر عثمان و سایر خانواده اش را به منزل حضرت زین العابدین علیه السلام فرستاد امام علیه السلام نیز خانواده خود و خانواده او را به ینبع برد.

وقتی مسلم بن عقبه مدینه را تصرف نمود مردم را دعوت کرد که با یزید بیعت کنند به عنوان بندگی او که در خون و مال و خانواده آنها هر حکمی خواست بکند، هر کس از چنین بیعتی سرپیچی کرد او را به قتل رساند و گروهی در همین راه کشته شدند.

مسلم که به مدینه آمد مردم فکر می کردند که او نظری غیر از کشتن حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام ندارد ولی بر خلاف تصور آنها بسیار به حضرت احترام کرد و هدیه ای گران قیمت تقدیم نمود.

می گویند وقتی مسلم بن عقبه وارد مدینه شد از پی حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرستاد همین که امام علیه السلام آمد او را احترام نمود و گرامی داشت، گفت مرا امیر المؤمنین یزید سفارش کرده چنین کنم.

دستور داد مرکب سواری خودش را برای آن جناب زین کنند و گفت برگردید پیش خانواده خودتان با این آمدن شما را به زحمت انداختیم و خانواده تان را

بیمناک کردیم اگر قدرت می داشتیم فراخور مقام تان هدیه ای بدهم می دادم امام علیه السلام فرمود امیر مرا ممنون کرد آن گاه سوار شد.

مسلم به اطرافیان خود گفت این شخص کسی است که وجودش خیر است هرگز در ساحت او شری وجود ندارد به اضافه نسبتی که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد. (۱)

«پیشگویی حضرت امام سجّاد علیه السلام»

پادشاه روم برای عبد الملک نامه ای نوشت به این مضمون من گوشت شتری که پدرت سوار آن شده بود و از مدینه فرار کرد خورده ام با سپاهی که بالغ بر هزار هزار نفر است با تو جنگ خواهم کرد.

عبد الملک به حجاج بن یوسف نوشت و از او خواست که نامه را بخواند و نامه ای به حضرت زین العابدین علیه السلام بنویسد و با همان جملاتی که پادشاه روم برای عبد الملک نوشته او را تهدید نماید و هر چه آن جناب جواب داد به او خبر دهد. حجاج همین کار را کرد حضرت زین العابدین علیه السلام در جواب نوشتند خداوند لوح محفوظی دارد که در هر روز سیصد مرتبه در آن نگاه می کند و در هر نگاهی هر که را بخواهد می میراند و زنده می کند و عزیز می نماید و ذلیل می کند و هر چه اراده کند انجام می دهد من امیدوارم که یکی از آن نگاهها تو را از میان بردارد.

حجاج همین جواب را برای عبد الملک نوشت، عبد الملک نیز آن را برای پادشاه روم فرستاد، همین که پادشاه روم خواند گفت این سخن از خاندان نبوت گفته شده است. (۲)

۱ - بحار الانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۹۶.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۳۲ و مناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۱.



«شکستن رسوم غلط»

حضرت علی بن الحسین علیه السلام با کنیز عمویش حضرت امام حسن علیه السلام ازدواج کرد و مادر خود را به ازدواج غلامش در آورد، همین که این خبر به عبد الملک رسید برای حضرت نامه‌ای نوشت به این مضمون:

یا علی بن الحسین علیه السلام، مثل اینکه تو مقام خود را در میان خانواده‌ات نمی‌دانی و موقعیت خویش را در نزد مردم نمی‌شناسی که با کنیز خود ازدواج کرده‌ای و مادرت را به ازدواج غلامت در آورده‌ای؟!

حضرت در جواب نوشتند نامه تو را خواندم، خداوند نقص و پستی و سرزنش را به وسیله قبولی اسلام برطرف نموده، هیچ مسلمانی را نباید به پستی نسبت داد، سرزنش مربوط به جاهلیت است، ما از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنیم او زینب دختر عموی خود را به ازدواج غلام خود زید در آورد و با کنیز خود صفیه دختر حی بن اخطب ازدواج نمود. وقتی نامه به عبد الملک رسید به حاضرین گفت آیا مردی را می‌شناسید کاری را که در نظر مردم بد است انجام دهد ولی شرافت او را افزون کند؟ همه گفتند آن کس شما هستید، گفت نه من نیستم، گفتند ما جز شما شخص دیگری را سراغ نداریم. گفت: نه او من نیستم، او زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. ^(۱)

«قیام تواین»

سلیمان بن صُرد در اول ماه ربیع الثانی سال ۶۵ قمری با لشکر خود قیام کرد. در همان سالی که مروان ابن حکم به اهل شام دستور داده بود با پسرانش عبد الملک و عبد العزیز برای بعد از خودش بیعت نمایند. آنها را ولیعهد خود قرار داده

بود.

در همین سال مروان در دمشق از دنیا رفت آن موقع ابن زیاد در عراق بود. حرکت نمود تا وارد جزیره شد و خبر مرگ مروان را شنید. وقتی سلیمان بن صرد تصمیم گرفت خروج نماید دید تعداد لشکرش اندک هستند. لذا گروهی را فرستاد و به آنان دستور داد در کوفه صدا بزنند:

یا لثارات الحسین علیه السلام یعنی ای خونخواهان حضرت امام حسین علیه السلام (قیام کنید).

وقتی این ندا را مردی که نامش عبد الله بن حازم بود شنید از جای برجست. عبد الله تا آن موقع جزء هیچ حزبی نبود. ولی پس از شنیدن آن نداء برخاست و لباسهای خود را پوشید و متوجه سلاح و اسب خود گردید.

همسرش فریاد زد و به او گفت آیا دیوانه شده‌ای؟! گفت «نه، بلکه من ندای دعوت‌کننده خدا را شنیدم و آن را اجابت نمودم. من خون حسین علیه السلام را مطالبه می‌کنم تا اینکه بمیرم. همسرش گفت پس این خانه‌ات را به که می‌سپاری؟ گفت به خدا، پروردگار! من فرزندان و اهل و عیالم را به تو می‌سپارم. بار خدایا! مرا در میان آنان حفظ کن. خدایا درباره این تفریطی که من نسبت به یاری کردن پسر دختر پیامبرت کردم توبه‌ام را بپذیر». در مسجد جامع که مردم مشغول خواندن نماز عشاء بودند ندا در دادند:

یا لثارات الحسین! گروه زیادی متوجه سلیمان شدند. تعداد شانزده هزار نفر در دفتر سلیمان نام نویسی کرده بودند. ولی بیشتر از چهار هزار نفر در صف کارزار حاضر نشدند. سلیمان تصمیم گرفت برای جنگ با ابن زیاد متوجه شام گردد.

عبد الله بن سعد به سلیمان گفت کلیه قاتلین حضرت امام حسین علیه السلام در



کوفه‌اند. از قبیل عمر ابن سعد و بزرگان و اشراف قبائل در کوفه‌اند و در شام غیر از ابن زیاد کسی نیست. ولی سلیمان موافقت نکرد جز این که به سوی شام بروند.

لشکر سلیمان خارج شدند و نزد قبر حضرت امام حسین علیه السلام رفتند و مدت یک شبانه روز مشغول نماز و استغفار شدند. سپس به نحوی شروع به ضجه و گریه و واویلا کردند که هیچ روزی به آن مقدار گریه نکرده بودند. در موقع وداع با قبر آن حضرت به قدری ازدحام شد که برای حجر الاسود می‌شود.

سپس حرکت کردند تا وارد قریسا گردیدند. در آنجا شنیدند که تعداد لشکر شام زیاد است. از آنجا به سرعت حرکت نمودند تا پس از یک شبانه روز وارد عین الوردی شدند.

سپس سلیمان برخاست و آن لشکر را موعظه و یادآور عالم آخرت نمود.

و گفت اگر من کشته شدم امیر شما مسیب بن نجبه خواهد بود.

اگر او نیز کشته شد عبد الله بن سعد می‌باشد. اگر او هم کشته گردید برادرش خالد و اگر خالد هم کشته شود عبد الله بن وائل اگر ابن وائل نیز کشته گردد رفاعه بن شداد امیر باشد.

سپس مسیب بن سرد نجبه را با تعداد چهار هزار سوار به عنوان پیشاهنگ فرستاد و گفت به لشکر شام شبیخون بزنند. حمید بن مسلم می‌گوید من نیز با آنان بودم. ما مدت یک شبانه روز راه رفتیم و موقع سحر پیاده شدیم. مختصری خوابیدیم و پس از اینکه نماز صبح را خواندیم و سوار شدیم. لشکر پراکنده شدند و تعداد صد سوار با او باقی ماندند. لشکر سلیمان حرکت کردند تا بر لشکر شام مشرف گردیدند. مسیب به یاران خود گفت حمله کنید به لشکر شام! وقتی لشکر عراق حمله کردند لشکر شام دچار شکست گردیدند و گروه فراوانی از آنان کشته

شدند. لشکر عراق غنیمت بزرگی از آنان به دست آوردند. سپس مسیب به آنان دستور مراجعت داد و آنان نزد سلیمان برگشتند.

موقعی که این خبر به ابن زیاد رسید حصین بن نمیر را به سوی لشکر عراق اعزام نمود و به قدری لشکر بدنبال او فرستاد که تعداد آنان به بیست هزار نفر رسید. ولی تعداد لشکر عراق در آن روز فقط سه هزار و صد نفر بود. سپس دو لشکر آماده کارزار شدند.

اهل شام فریاد زدند شما باید مطیع عبد الملک مروان شوید و اهل عراق فریاد زدند: شما باید عیید الله بن زیاد را به ما تسلیم نمائید و مردم باید از اطاعت ابن مروان و آل زبیر خارج شوند و امر خلافت به اهل بیت حضرت پیغمبر اسلام ﷺ تسلیم گردد. دو لشکر پیشنهاد یک دیگر را نپذیرفتند و به یک دیگر حمله کردند، سلیمان اهل عراق را برای جنگ وادار می کرد و آنان را به کرامت خدا بشارت می داد.

سپس غلاف شمشیر خود را شکست و متوجه اهل شام گردید، حمید ابن مسلم می گوید لشکر ما بر لشکر شام حمله کردند و سلیمان بر قلب لشکر حمله ور شد و آنان را شکست دادیم، وقتی شب فرا رسید فردای آن با ایشان جنگ نمودیم و این جنگ تا سه روز ادامه داشت. سپس حصین بن نمیر به اهل شام دستور داد شروع به تیر اندازی نمودند. تیرهای آتش بار اهل شام بر سر اهل عراق می ریخت. در نتیجه سلیمان بن صرد شهید شد و جان عزیز خود را فدای خونخواهی امام حسین علیه السلام کرد و خدا توبه وی را پذیرفت. سپس فرماندهانی که تعیین فرموده بود یکی پس از دیگری به میدان رفتند و همگی شهید شدند.

عبد الله بن عوف ازدی می گوید جنگ شدت یافت و ضعف اهل عراق ظاهر



گردد. بعضی از آنان راجع به ترک جنگ گفتگو کردند. گروهی موافق بودند و گروهی می گفتند اگر ما پشت به جنگ نمائیم شمشیر دشمن بر ما مسلط می شود. به قدر یک فرسخ فرار نخواهیم کرد مگر اینکه احدی از ما باقی نخواهد ماند. بلکه باید تا شب جهاد کنیم، وقتی شب فرا رسید می رویم.

سرانجام گروهی از اهل عراق کشته شدند و جمعیت آنان پراکنده شد و مردم متفرق شدند لشکر عراق بازگشت نمودند تا از طرف صحرا به قرقیسا رسیدند. و هر یک از اهل مدائن و بصره و کوفه به سوی شهر خود مراجعت نمودند.

مختار که در آن موقع زندانی بود به یاران خود می گفت برای غارت کردن بیشتری روز شماری کنید که جنگ ما از ده روز کمتر و از یک ماه طولانی تر نخواهد شد و خبری وحشتناک و ضربتی قاطع و کشتنی بی شمار و امری مهم در انتظار دشمنان خواهد بود. چه کسی این اعمال را انجام می دهد؟ من انجام می دهم. تکذیب نکنید! من انجام می دهم. مختار کارهای خود را با فراست، خدعه و سیاستی نیکو انجام می داد.

هنگامی که یاران سلیمان بن صرد از شام مراجعت کردند مختار که زندانی بود برای آنان نوشت، خدا اجر شما را بزرگ نماید و گناه شما را بریزد. زیرا از افراد فاسق مفارقت و با کفار جهاد کردید. شما هیچ پولی را خرج نمی کنید و از هیچ گردنه ای بالا نمی روید و هیچ گامی بر نمی دارید مگر این که خدا به وسیله آنها درجه ای برای شما خواهد نوشت.

مژده باد شما را، اگر من از زندان خارج شوم با خواست خدا دشمنان شما را به وسیله شمشیر از میان مشرق تا مغرب نابود خواهم کرد. من جنازه آنان را نظیر تپه ای قرار می دهم. ایشان را تک تک و با یک دیگر خواهم کشت. خدا هر کسی را

که بلطف او نزدیک شود و بخواهد هدایت گردد خوش بدارد و هر کسی را که معصیت و نافرمانی می‌کند از مرحمت خود دور بدارد. السلام علیکم یا اهل الهدی. موقعی که نامه مختار آمد و رؤسای قبائل از آن آگاه شدند در جوابش نوشتند ما نامه تو را خواندیم. ما عملی انجام می‌دهیم که تو را مسرور نماید. اگر مایل باشی ما بیائیم و تو را از زندان خارج نمائیم، وقتی فرستاده آنان این موضوع را به مختار خبر داد او برای این که شیعیان خواهانش شده بودند خوشحال شد. ولی در جواب آنان گفت این عمل را انجام ندهید زیرا من همین روزها خارج خواهم شد. مختار شخصی را نزد عبد الله بن عمر بن خطاب فرستاد و گفت من مظلوم و زندانی شده‌ام. متصدیان امر بر من بیجا بدبین شده‌اند. خدا تو را رحمت کند، برای دو نفر ظالم یعنی عبد الله بن یزید و ابراهیم بن محمد نامه‌ای بنویس شاید مرا بلطف و منت خود از دست اینان خلاص کنی. و السلام علیک.

عبد الله بن عمر برای آنان نوشت شما می‌دانید که من با مختار نسبت دامادی دارم و از طرفی هم می‌دانید بین من و شما دوستی برقرار است. من شما را قسم می‌دهم که وی را پس از ورود نامه من آزاد نمائید. و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

هنگامی که آن دو نفر نامه ابن عمر را خواندند و از مختار کفیل خواستند گروهی از اشراف کوفه آمدند و کفالت دادند، آنان ضمانت تعداد ده نفر از اهل کوفه را پذیرفتند. و مختار را قسم دادند که بر آنان خروج نکند. و اگر خروج کند تعداد هزار شتر بر دروازه کعبه معظمه قربانی کند و کلیه غلامان زر خرید او آزاد باشند. مختار قسم خورد و به دین وسیله خارج و داخل خانه خویشتن گردید.^(۱)

«قیام مختار»

حمید ابن مسلم می‌گوید شنیدم مختار می‌گفت خدا آنان را بکشد! چقدر جاهل و احمق هستند. زیرا آنان باید بفهمند که من به قسمی که برای ایشان خوردم و عهدی که کردم وفا نخواهم نمود. این قسمی که من به خدا خوردم سزاوار است که هرگاه من درباره امری قسم بخورم ولی موضوعی را که بر آن مقدم است پیش بیاید باید آن را ترک و به موضوع بعدی عمل کنم و کفاره قسم خود را بدهم و خارج شدن من از زندان مقدم بود بر زندانی بودنم.

اما قربانی کردن هزار شتر، برای من آسانتر است از این که آب دهان خود را بیرون افکنم. قیمت هزار شتر مرا ناراحت نمی‌کند. اما آزاد شدن غلامان و کنیزان زر خرید من، به خدا قسم من دوست دارم بر خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام نائل شوم و ابدایک غلام نداشته باشم.

هنگامی که مختار در خانه خود مستقر شد شیعیان با او رفت و آمد کرده و در اطرافش اجتماع نمودند و عموماً به ریاست وی متفق شدند. موقعی که مختار در زندان بود با او بیعت شده بود. تعداد طرفداران مختار همچنان زیاد و تقویت می‌شد تا این که عبد الله بن زبیر و نفر والیان خود را معزول کرد و عبد الله بن مطیع را والی کوفه و حارث بن عبد الله را والی بصره قرار داد.

وقتی ابن مطیع وارد کوفه شد مختار به دنبال یاران خود فرستاد و آنان را در خانه خود در اطراف خویشتن جمع کرد و تصمیم گرفت بر اهل کوفه خروج نماید مردی از یاران مختار که از قبیله شام و شخصی بزرگوار و نامش عبد الرحمن ابن شریح بود با گروهی از اصحاب مختار ملاقات کرد آنان به او گفتند مختار در نظر

دارد با ما خروج کند و خون حضرت امام حسین علیه السلام را مطالبه نماید. ما با مختار بیعت کرده ایم. نمی دانیم آیا مختار را محمّد بن حنفیه به سوی ما فرستاده یا نه؟ برخیزید تا نزد محمّد بن حنفیه برویم و او را از اوضاع مختار آگاه نمائیم. اگر محمّد بن حنفیه اجازه داد ما تابع مختار می شویم و الا او را رها خواهیم کرد.

آن گروه از کوفه خارج و نزد محمّد بن حنفیه وارد شدند. محمّد از اوضاع کوفه جویا شد و آنان وی را با خبر کردند. به او گفتند ما به تو حاجتی داریم گفت مخفیانه یا آشکار؟ گفتند مخفیانه، محمّد گفت چند دقیقه ای صبر کنید. سپس اندکی مکث کرد و از آنها دور شد و آنها را خواست. عبد الرحمن بن شریح شروع به سخن کرد و پس از اینکه حمد و ثنای خدای را به جای آورد گفت: شما خاندانی هستید که خدا شما را به فضیلت اختصاص داده و شما را به وسیله مقام نبوت شرافت داده و حق شما را بر این امت بزرگ نموده است. شما دچار مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام شده اید، عموم مسلمانان هم شده اند.

مختار نزد ما آمده و گمان می کند از طرف شما آمده است. وی ما را طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول او و خونخواهی خون اهل بیت علیهم السلام دعوت کرده است. ما هم با این شروط با وی بیعت کرده ایم. اکنون اگر تو ما را دستور دهی با او بیعت کنیم می پذیریم و اگر ما را نهی کنی از او دوری و اجتناب خواهیم نمود.

موقعی که محمّد بن حنفیه سخن عبد الرحمن و دیگران را شنید سپاس خدای را به جای آورد و درود بر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و فرمود آنچه را که راجع به فضیلت ما خاندان گفتید فضل و فضیلت از خدا است که به هر کسی بخواهد عطا می کند. خدا صاحب فضل بزرگی است و مصیبتی که از طرف ح امام حسین علیه السلام دچار ما شد در قرآن حکیم است. راجع به خونخواهی ما برخیزید تا نزد امام من و



شما یعنی حضرت علی بن الحسین علیه السلام برویم.

هنگامی که به حضور حضرت سجاد علیه السلام مشرف شدند و محمد جریان آنان را برای آن بزرگوار شرح داد حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای عمو! اگر یک غلام زنگی برای ما خاندان اعمال تعصب کند بر مردم واجب است او را تقویت نمایند. من تو را صاحب اختیار قرار دادم، هر عملی که می خواهی انجام بده. وقتی آن گروه سخن حضرت سجاد علیه السلام را شنیدند می گفتند امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند.

مختار از رفتن آن گروه نزد محمد بن حنفیه مستحضر بود. او در نظر داشت قبل از این که آنان از نزد محمد مراجعت نمایند گروه شیعیان نهضتی کنند. وقتی منظور او عملی شد می گفت گروهی از شما دچار حیرت و تردید شدند. اگر آنان بروند و بمقصود برسند می آیند و توبه می کنند و اگر به صورت خود در افتادند و اعتراض کردند دچار خسران و ناامیدی خواهند شد.

موقعی که آنان از نزد محمد بن حنفیه باز گشتند و نزد مختار آمدند مختار به ایشان گفت چه خبر؟! شما بودید که دچار فتنه و تردید شده بودید؟ گفتند ما برای یاری تو مأ مور شده ایم.

مختار گفت من ابو اسحاق هستم، شیعیان را نزد من جمع کنید. هنگامی که شیعیان نزد وی اجتماع نمودند گفت: ای گروه شیعیان! چند نفری دوست داشتند صدق این مأموریتی را که من آورده ام بدانند. لذا به سوی پیشوای هدایت و نجیب برگزیده و پسر مصطفی و مجتبی یعنی حضرت سجاد علیه السلام رفتند و آن بزرگوار به آنان فهمانیده که من پشتیبان و فرستاده آن حضرت می باشم. حضرت زین العابدین علیه السلام شما را مأمور کرده که تابع و مطیع من باشید. سپس آنان را برای اطاعت و خروج با

خود ترغیب کرد و دستور داد حاضرین این موضوع را به غائبین برسانند.

گروهی نزد مختار آمدند و گفتند جمعیتی از اشراف کوفه با عبد الله بن مطیع جمع شده‌اند و در نظر دارند با تو مقاتله نمایند. هنگامی که ابراهیم بن اشتر نزد ما بیاید با خواست خدا بر دشمن ظفر خواهیم یافت. زیرا ابراهیم دارای اقرباء و عشیره است.

مختار به آنان گفت ابراهیم را ملاقات کنید و به او بگوئید ما برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او مجاز شده‌ایم. وقتی این موضوع را به ابراهیم گفتند او گفت. من دعوت شما را می‌پذیرم، مشروط بر این که من امیر شما باشم. گفتند تو این اهلیت را داری. ولی راهی برای این موضوع نیست، زیرا مختار از طرف حضرت زین العابدین علیه السلام و نائب او یعنی محمد بن حنفیه آمده است. مختار برای این امر مجاز است، ابراهیم جوابی نگفت و آنان مراجعت نمودند و جریان را برای مختار شرح دادند.

مختار پس از سه روز گروهی از بزرگان یاران خود را خواست. عامر بن شعبی می‌گوید من و پدرم نیز در میان آن گروه بودیم. مختار در جلوی ما حرکت کرد. او ما را هم چنان از خانه‌های کوفه عبور می‌داد، نمی‌دانستیم به کجا می‌رود

تا این که بر در خانه ابراهیم توقف کرد. ابراهیم به مختار اجازه ورود داد، فرشهایی گسترده شد و ما نشستیم. مختار هم با ابراهیم روی فرش او نشست.

مختار به ابراهیم گفت این نامه محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین علیه السلام است که تو را مأمور کرده ما را یاری نمائی. اگر ما را یاری کنی مورد غبطه دیگران خواهی بود. و اگر امتناع کنی این نامه بر تو اتمام حجت می‌کند و خدا محمد حنفیه و اهل بیت او را از تو مستغنی می‌کند. مختار آن نامه را به شعبی تسلیم کرده بود. وقتی سخنش



تمام شد به شعبی گفت آن نامه را به وی بپرداز. وقتی نامه را که طولانی بود باز کرد دید در آن نوشته

بسم الله الرحمن الرحيم از محمد که مهدی است به سوی ابراهیم بن اشتر، سلام عليك. من مختار را که نزد من پسندیده است به سوی تو فرستادم و او را به قتال دشمنم و خون خواهی اهل بیت خود مأمور کردم. تو با خویشاوندان خود با وی همراه باش! و ما بقی آن نامه ترغیب ابراهیم بود.

وقتی ابراهیم آن نامه را خواند گفت محمد بن حنفیه همیشه در نامه‌های خود نام خویشتن و نام پدرش را می‌نوشت. چه شده که این مرتبه کلمه مهدی را اضافه کرده است؟ مختار گفت آن زمان زمان دیگری بود. ابراهیم گفت کیست که بداند این نامه از محمد بن حنفیه برای من نوشته شده است؟ مختار گفت یزید بن انس و احمر بن سقیط و عبد الله کامل و غیر از اینها، ما می‌دانیم و شهادت هم می‌دهیم که این نامه از محمد بن حنفیه برای تو آمده است شعبی گفت من و پدرم از آن نامه اطلاعی نداریم.

در همین موقع بود که ابراهیم از روی فرش خارج شد و مختار را بر روی آن نشانید و به او گفت دست خود را بگشای، وقتی مختار دست خود را گشود ابراهیم با او بیعت کرد. سپس دستور داد میوه و شربت عسل آوردند. ما از آن بهره‌مند شدیم و ابراهیم با ما خارج شد تا مختار وارد خانه خود گردید.

شعبی می‌گوید موقعی که ابراهیم از نزد مختار مراجعت کرد دست مرا گرفت و گفت دانستم که تو و پدرت شهادت ندادید. ولی آیا این گروه که شهادت دادند بر حق افتراء می‌زنند؟ گفتم آنان آن‌طور که دیدی شهادت دادند، بزرگان و شیوخ مصر و شهبسواران عرب در میان آنان بودند مثل این‌گونه افراد غیر از حق چیزی نخواهند

گفت.

ابراهیم بن اشتر مردی بود بسیار شجاع، دلاوری با شهامت، دامن همت را در راه محبت اهل بیت حضرت پیامبر ﷺ به کمر زده، پرچم نصیحت را برای آنان با دو دست خود برافراشته. ابراهیم خویشاوندان و برادران و دوستان و اعوان خود را جمع کرد و آنان را با حمید بن مسلم ازدی هر شب نزد مختار می‌برد و می‌آورد تا اینکه ستارگان رو به غروب می‌نهادند.

رای آنان بر این شد که روز پنجشنبه چهاردهم ماه ربیع الثانی سال شصت و شش قمری خروج کنند. ایاس بن مضارب سر پاسبان عبد الله بن مطیع بود که امیر کوفه محسوب می‌شد. وی به ابن مطیع گفت مختار حتماً بر تو خروج می‌کند. بر حذر باش! ایاس با پاسبانان خارج شد و پسرش را که راشد نام داشت به سوی کناسه کوفه فرستاد خود ایاس متوجه بازار کوفه شد. ابن مطیع هم گروهی را به طرف قبرستانها اعزام کرد تا کوفه را از افرادی که به آنان بدبین شده‌اند نگاهداری نمایند.

ابراهیم بعد از مغرب با گروهی که زره پوش بودند و روی زره قبا پوشیده بودند متوجه مختار شدند، پاسبانان بازار و قصر را احاطه کرده بودند. وقتی چشم ایاس بن مضارب به یاران ابراهیم افتاد که مسلح بودند به ابراهیم گفت این اجتماع برای چیست؟! من به تو بدبین هستم تو را رها نمی‌کنم تا نزد امیر ببرم. ابراهیم سخن او را نپذیرفت و دچار مشاجره شدند. ابراهیم به مردی که با ایاس بود و نامش ابو قطن بود گفت نزدیکم بیا! چون او دوست ابراهیم بود این طور پنداشت که ابراهیم می‌خواهد او را برای نجات آن گروه شفیع قرار دهد.

ولی بر عکس آن تصور، ابراهیم نیزه طولانی را که در دست ابو قطن بود گرفت

و پس از این که گلوی ایاس را هدف قرار داد او را از پای درآورد و به یاران خود دستور داد تا سر او را جدا کردند. سپس یاران ایاس رو به فرار نهادند و ابراهیم متوجه مختار شد و او را از این جریان آگاه کرد. مختار خوشحال شد و این عمل را به فال نیک و نصرت و ظفر بر دشمن گرفت. سپس دستور داد تا دسته‌های نی را آتش زدند و از طرفی ندا در دادند یا لثارات الحسین! یعنی ای خون‌خواهان حسین!

پس از این جریان مردم از هر طرفی روی آور شدند. عبید الله حر جعفری هم با قوم خود آمد و جنگ بسیار بزرگی واقع شد. مردم متواری شدند. افرادی که مسلح و در راهها و قبرستانها بودند پراکنده گردیدند و احساس خطر نمودند و از ترس ابراهیم در میان کوچه‌ها متفرق شدند. شبت بن ربیع به ابن مطیع که امیر بود اشاره نبرد کرد.

هنگامی که مختار از این جریان آگاه شد با اصحاب خود خروج کرد سپس ابو عثمان هندی با گروهی از یاران خود به سوی کوفه آمدند و ندا در دادند یا لثارات الحسین! یا منصور امت! این عبارت یک شعار و علامتی بود برای آنان. ای گروه هدایت‌شدگان! بدانید که امین آل محمد خروج کرده و مرا فرستاده تا شما را دعوت نمایم و به شما مژده دهم. خدا شما را رحمت کند، به سوی او حرکت کنید. مردم از خانه‌های خود خارج شدند و یک دیگر را آگاه نمودند^(۱)

بخش چهارم

اصحاب و

یاران امام سجاد علیہ السلام

ابو حمزه ثمالی

ابو حمزه ثمالی که نام مبارکش قرین «دعای شریف ابو حمزه» بوده و برای همه شیعیان آشنا می باشد، یکی از ثابت قدمان و از اصحاب خاص حضرت سجّاد علیه السلام می باشد.

جميع بزرگان علماء رجال او را مورد اعتماد و ثقہ دانسته اند. نجاشی نقل می کند که او از بهترین اصحاب و افراد مورد اعتماد و معتمدین آنها در روایت و حدیث می باشد.

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود ابو حمزه در زمان خودش مانند سلمان در زمان خودش بود عامه نیز از او روایت می کنند و در سال ۱۵۰ وفات کرد و صاحب کتاب تفسیر القرآن بود. و رسالۃ الحقوق حضرت سجّاد علیه السلام نیز از طریق او روایت شده است. جناب شیخ صدوق نیز فرموده است ابو حمزه، ثابت بن دینار الثمالی، ثقہ و عدل بود و چهار نفر از امامان شیعه را ملاقات کرده بود، حضرت علی بن الحسین علیه السلام، حضرت محمد بن علی علیه السلام، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام. فضل بن شاذان نیز گفته است که از فرد ثقہ ای شنیده که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده اند ابو حمزه ثمالی در زمان خودش مانند لقمان در زمان خودش بوده است.

ابو بصیر نقل می کند که من وارد به حضرت صادق علیه السلام شدم. حضرت فرمود



ابوحمره ثمالی چه می‌کند؟ گفتم در حالی او را ترک کردم که مریض بود. فرمود هر گاه برگشتی سلام مرا به او برسان. و او را متوجه کن که در فلان ماه و فلان روز خواهد مرد. ابوبصیر می‌گوید عرض کردم سوگند به خداوند شما در مورد او انس و محبت داشتید و او شیعه شما بود. حضرت فرمود راست می‌گویی آن چه که نزد ماست، خیر برای اوست. عرض کردم آیا شیعیان شما با شما هستند؟ فرمود البته ولی به شرط این که از خداوند بترسند و حضرت پیامبر ﷺ او را مراقبت داشته و از گناهان به پرهیزند. هر گاه شیعه‌ای چنان کند با ما در همان درجه‌های ما خواهد بود. ابوبصیر می‌گوید ما همان سال برگشتیم و چیزی طول نکشید که ابوحمره وفات نمود.

به هر حال جناب ابوحمره ثمالی شخصیتی برجسته و ممتاز دارد و بر اساس روایتی حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند من هر گاه تو را می‌بینم احساس آرامش می‌کنم.

آری، حقیقتاً این تعریف بر اوج ارجمندی و کمال او دلالت می‌کند.

ابوحمره با حضرت سجاد علیه السلام انس خاصی داشته و دعای شریف آن حضرت که طولانی‌ترین دعای سحر ماه مبارک رمضان است، از طریق او روایت شده است و به همین علت به نام او نام گذاری شده است.^(۱)

ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد که یحیی بن ام‌الطویل دربان حضرت سجاد علیه السلام بوده و از صحابه نیز؛ جابر بن عبدالله انصاری و عامر بن واثله کنانی و سعید بن مسیب و سعید بن جبهان کنانی، و از تابعین هم سعید بن جبیر و محمد بن جبیر بن مطعم و ابو خالد کابلی و قاسم بن عوف و اسمعیل بن عبدالله بن جعفر و

دو تن از پسران محمد حنفیه به نامهای ابراهیم و حسن و همچنین حبیب بن ابی ثابت و ابویحیی اسدی و ابوحازم اعرج و سلمه بن دینار با آن حضرت معاصر بوده‌اند.

و از اصحاب آن حضرت ابو حمزه ثمالی می‌باشد که تا زمان حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) حیات داشت و فرات بن احنف که تا زمان حضرت صادق (علیه السلام) زنده بود و جابر بن محمد بن ابی بکر و ایوب بن حسن و علی بن رافع و ابو محمد قرشی و ضحاک بن مزاحم و طاوس بن کیان و حمید بن موسی و ابان بن تغلب و سدیر بن حکیم و قیس رمانه و عبدالله برقی و فرزددق شاعر و از موالی و غلامانش شعیب را نام برده است.^(۱)

شیخ مفید از حضرت امام کاظم (علیه السلام) نقل می‌کند که چون روز قیامت شود از طرف خداوند منادی ندا کند که حواریون حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) کجایند آن گاه جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب برپا خیزند.^(۲)

دست پروردگان حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) که تعدادشان اندک نیست، هر کدام ستارگان درخشان و پرفروغ آسمان علم و معرفت از یک سو و اخلاق و تهذیب از سوی دیگر می‌باشند که بررسی زندگی آنان و شناخت معلومات و مجاهدات آنان، انسان را به تحیر واداشته و نسبت به معلم سرافراز آنان، مبهوت و شگفت زده می‌کند. در شرایطی که بر اساس آن چه ابو عمر نه‌دی نقل می‌کند که خودم از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود در تمام مکه و مدینه بیست مرد

۱ - مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۲۷۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۴۴.



که ما را دوست بدارند وجود نداشت. و با وجود حجم انبوه فتنه‌های سیاسی و عقیدتی از ابتدای امامت حضرت سجاد علیه السلام از قبیل حمله فرمانده خونخوار یزید به نام مسلم بن عقبه به مدینه و انجام کارهایی که روح تاریخ را سیاه کرده و فتنه عبدالله بن زبیر و حاکمیت حاکمان پلید اموی به خصوص امارت بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه و خونخواری بی‌نظیر و آزارهای مستمر او بر محبین اهل بیت و کشتار گسترده تمام موالیان دودمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسائل دیگر، و آن چه که منجر به وجوب عمل به اصل تقیه به شکل گسترده از طرف حضرت سجاد علیه السلام گردیده بود، آری در این شرایط آن حضرت نهضت فرهنگی عظیم شیعه را پایه‌گذاری می‌نماید و میراث علمی و اخلاقی پدرانش را حفظ نموده به بهترین نحو زمینه تداوم آن را فراهم می‌سازد. هم باقیمانده‌گان از شاگردان و صحابه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را تحت پوشش گرفته و به آنان رسیدگی می‌کند و از نابودی معرفت و آموزه‌های مذهبی و الهی آنان جلوگیری به عمل می‌آورد و هم شاگردان جوان دیگری را جذب نموده و به تعلیم و تربیت آنها مشغول می‌شود به گونه‌ای که بعضی آن چنان ارتقاء پیدا می‌کنند که به حد سلمان و لقمان واصل می‌شوند، مانند ابو حمزه ثمالی، و در پرتو این تلاش بزرگ، فقهاء و مفسران و اندیشمندان برجسته دیگر به جامعه عرضه می‌شوند؛ نظیر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، سعید بن مسیب و ابان بن تغلب. این همه دلیل تلاش خستگی‌ناپذیر این امام همام در انجام مسئولیت خطیر امامت می‌باشد که در دو بعد تعلیم و تربیت به ظهور رسیده است. به هر حال این فراز از زندگی حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام یعنی تربیت شاگردان برجسته توسط ایشان از اهمیت زیادی برخوردار است و می‌طلبد پیرامون آن به تحقیق و بررسی نشست.

سلیم بن قیس هلالی

پس از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام سلیم از اصحاب حضرت امام سجّاد علیه السلام گردید و در حضور آن حضرت خدمت حضرت امام باقر علیه السلام را هم که در سنین هفت سالگی یا بیشتر بودند درک کرد.

در این سالها که در حجاز جریان ابن زبیر و در عراق جریان مختار ادامه داشت، در کتاب سلیم و تاریخچه زندگی او مطلبی نمی‌بینیم، ولی ظاهراً تا زمان حجاج سلیم در کوفه بوده است.

سلیم در زمان حجاج

در سال ۷۵ هجری، حجاج بن یوسف ثقفی از طرف عبد الملک بن مروان، حاکم عراق شد و وارد کوفه گردید. از اولین کسانی که حجاج سراغشان را گرفت سلیم بن قیس بود، چرا که سابقه او با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روشن بود.

به همین جهت با ورود حجاج، سلیم بن قیس به همراه کتابش از عراق فرار کرد و به سمت ایران آمد تا در سرزمین فارس در نزدیکی شیراز به شهر بزرگی به نام «نوبندگان»^(۱) رسید. سلیم در این تبعید ناخواسته که علّتی جز ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نداشت، هفتاد و هفت سالگی عمر خود را می‌گذراند.

۱ - این شهر در آن زمان بسیار بزرگ و خوش آب و هوا بوده است، هم اکنون از این شهر، روستایی به نام «نوبندگان» بین شیراز و فسا باقی مانده است. (اسرار آل محمد علیه السلام ترجمه انصاری، صفحه ۲۶).



« کتاب سلیم در محضر حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) »

ابان در حالی که کتاب سلیم را همراه داشت خدمت حضرت امام سجاد (علیه السلام) رسید. ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمة دو صحابی حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در خدمت حضرت حضور داشتند.

او کتاب سلیم را خدمت آن حضرت تقدیم نمود، تا کلامی در باره کتاب و مؤلفش از آن حضرت بشنود.

امام (علیه السلام) دستور دادند تا کتاب سلیم نزد آن حضرت قرائت شود. ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمة، سه روز، از صبح تا شب، در حضور حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) می نشستند و کتاب را می خواندند و آن حضرت استماع می فرمودند. این برنامه، عنایتی بس عجیب را در شأن این کتاب می رساند که امام معصوم (علیه السلام) سه روز بنشیند تا کتاب یکی از اصحابش را که از دنیا رفته در محضرش بخوانند.

قرائت کنندگان هم دو نفر از بزرگان اصحاب حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند که تا آن زمان حیات داشتند. اهمیت دیگر مطلب این که امام (علیه السلام) بدون قرائت هم می توانستند مطلبی درباره کتاب بفرمایند، ولی شکل رسمی قرائت را اجرا کردند تا هیچ شبهه‌ای در بین نماند و همه بدانند آن حضرت کلمه کلمه کتاب را مورد توجه قرار داده‌اند.

پس از قرائت کامل کتاب، همه در انتظار سخن امام (علیه السلام) بودند. لبان مبارک حضرت با کلامی نورانی در شأن سلیم و کتابش گشوده شد و فرمودند سلیم راست

گفته است، خدا او را رحمت کند. همه اینها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است.

این سخن در حقیقت امضا و مهر تأیید الهی از لسان حجة الله بود، که اصالت و اعتبار کتاب سلیم را به ثبت رسانید و آن را جاودانی ساخت و سندی محکم برای این کتاب بنیادی اسلام گردید.

ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه هم گفتند تمام احادیث آن را از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده ایم.

پس از آن، ابان سؤال مهمی در رابطه با کتاب خدمت امام (علیه السلام) مطرح کرد و عرضه داشت اکنون که مطالب آن صحیح و مورد تأیید است، پس تکلیف امت اسلامی چه می شود که اکثرشان از راه شما اهل بیت منحرفند؟ آیا واقعا همه آنان که دین شما اهل بیت را نپذیرفته اند در هلاکت اند؟

امام (علیه السلام) در پاسخ به این سؤال، دو حدیث متواتر بین همه مسلمانان را مطرح کردند و فرمودند آیا این حدیث را شنیده ای که حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند هلاک شد، و مثل اهل بیتم همچون باب حطه^(۱) در بنی اسرائیل است؟^(۲)

ابان اقرار کرد که این حدیث را به طور متواتر به نقل از حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده است.

ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه گفتند ما هم این حدیث را از لبهای مبارک

۱ - باب حطه دربی بوده در بنی اسرائیل که همه باید هنگام عبور از آن در مقابل خدای تعالی سر تعظیم فرود می آوردند.

۲ - اثبات الهداة جلد ۱ صفحه ۶۱۸ حدیث ۶۵۷.



حضرت پیامبر اکرم ﷺ شنیده‌ایم.

حضرت فرمود آیا همین حدیث نگرانی و تعجب تو را حل نمی‌کند؟ یعنی اگر اهل بیت علیهم‌السلام تنها راه نجات هستند و همه امت فقط باید در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورند، پس این راهی که امت اسلامی در پیش گرفته‌اند و از این کشتی نجات تخلف ورزیده و در مقابل هر کسی جز ایشان سر تعظیم فرود آورده‌اند، آیا نتیجه‌ای جز هلاکت در بر خواهد داشت؟ پس هیچ تعجبی ندارد که معتقد باشیم آن عده از امت اسلامی که مهمترین دستور پیامبر خود را که پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام است رها کرده‌اند، راه جهنم را پیش گرفته‌اند و خود را به هلاکت انداخته‌اند.

از این رهگذر معلوم می‌شود که کتاب سلیم با محتوای شیعی آن، براحتی می‌تواند تکلیف بقیه فرق اسلامی را تعیین کند، و این را قبل از کتاب سلیم احادیث متواتر منقول از حضرت پیامبر اکرم ﷺ تعیین نموده است.

به هر حال، این مجلس پس از سه روز با این نتیجه گرانبها در مورد سلیم و کتابش پایان یافت، و اینک ابان پس از چند روز به همراه کتاب سلیم به بصره باز می‌گردد.

در زمان حضرت امام زین العابدین علی‌السلام ابان از اصحاب آن حضرت بشمار می‌آمد،

«ارتباط سلیم با ابان بن ابی عیاش در ایران»

در شهر نوبندجان، سلیم با جوانی که ۱۴ سال از عمرش می‌گذشت و نامش «ابان» بود ملاقات کرد. البته جنبه آشنایی بین سلیم و ابان برای ما معلوم نیست که آیا فامیل بوده‌اند و یا سابقه دوستی داشته‌اند یا یک اتفاق و تصادف بوده است.

ولی به هر حال سلیم در خانه پدری ابان بن ابی عیّاش اقامت کرد.

ابان در آن سنین قرائت قرآن را آموخته بود ولی از آنچه بعد از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر اهل بیت علیهم السلام رفته بود آگاهی نداشت، چرا که در طول پنجاه سال پس از فتح مناطق فارس و توابعش، همان دین منسوخ از طرف حاکمان به مردم تفهیم شده بود.

در چنین شرائطی، مردی همچون سلیم نعمتی عظیم برای ابان بود که حقایق دینی را از او بگیرد، و آنچه را ندیده از شاهد عینی بپرسد.

سلیم هم در فکر کسی بود که بتواند امانت بزرگ و ثمره عمرش را به خوبی حفظ کند و آن را سالم به نسلهای بعد منتقل کند. لذا به فکر تربیت عقیدتی ابان افتاد و آهسته آهسته او را با حقایق گذشته تاریخ اسلام آشنا کرد و وقایع بعد از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او تشریح نمود و به دین وسیله او را متوجه شرائط موجود نمود.

«کلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم»

حضرت امام سجّاد علیه السلام پس از سه روز که کتاب سلیم به طور کامل نزد آن حضرت قرائت شد و امام علیه السلام به مطالب آن گوش فرا دادند، فرمودند سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. اینها احادیث ماست که نزد ما شناخته شده است.^(۱)



«شهادت و وصایای حضرت سجاد علیه السلام»

شب دوازده محرم و به نقل دیگر ۲۵ این ماه شهادت حضرت امام سجاد علیه السلام است. به هر حال در ایام عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بهترین اعمال بیان فضائل خاندان عصمت و طهارت علیه السلام خواهد بود.

محمد بن جریر می گوید هنگام وفات، حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند محمد! چه شبی است امشب؟ گفتم شب فلان، پرسید از ماه چقدر گذشته؟ عرض کردم فلان قدر، فرمودند این همان شبی است که به من وعده داده اند، آبی برای وضو خواست وقتی آوردند فرمودند این آب موش دارد، یکی از حاضرین گفت هذیان می گوید! فرمودند چراغ بیاورید، آوردند داخل آب موشی بود، دستور داد آب را بریزند و آب دیگری بیاورند، وضو گرفت و نماز خواند و در آخر همان شب از دنیا رفت. (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمودند حضرت علی بن الحسین علیه السلام هنگام وفات به فرزندش حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند با این شتر بیست مرتبه به مکه رفته ام و یک شلاق به او زده ام هر وقت مرد او را دفن کن که گوشتش را درندگان نخورند زیرا حضرت پیغمبر ﷺ فرمود هر شتری که هفت مرتبه در موقف عرفات حاضر باشد خداوند او را از چهار پایان بهشت قرار می دهد و نسل او را مبارک می کند. پس از فوت و دفن حضرت زین العابدین علیه السلام یکی از غلامان آمده گفت شتر از خانه خارج شده و رفته کنار قبر حضرت علی بن الحسین علیه السلام و همان جا زانو زده و سر و گردن

به قبر می‌مالد و ناله می‌کند، حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند او را بیاورید، غلامان رفتند شتر را با اینکه نمی‌شناختند و ندیده بودند از سر قبر آوردند حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند آن شتر هم قبلاً قبر را ندیده بود، وقتی شتر مُرد، حضرت باقر علیه السلام گودالی حفر نمود و او را دفن کرد.^(۱)

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمودند چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید سه مرتبه آن حضرت بیهوش شد، پس از به هوش آمدن مرتبه آخر فرمود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَبَوًّا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» «ستایش خدائی را که به وعده خود وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد هر کجا بخواهیم در بهشت مسکن می‌کنیم خوب پاداشی به نیکوکاران می‌دهد». پس از این سخن از دنیا رفت.^(۲)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند در شبی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفت برایش نوشیدنی آوردند فرمودند امشب شبی است که به من وعده داده‌اند از دنیا بروم.^(۳)

علی بن زید می‌گوید به سعید بن مسیب گفتم تو می‌گفتی که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام نفس زکیه است و مانند او را ندیده‌ای. گفت همین طور است آنچه من گفته‌ام قابل انکار نیست به خدا سوگند مانند او دیده نشده، گفتم این دلیل محکم بر ضرر تو است که بر جنازه‌اش نماز نخواندی. گفت قاریان قرآن برای انجام حج خارج نمی‌شدند تا وقتی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام خارج شود یک سال ما در خدمت ایشان خارج شدیم همین که به منزلی به نام سقیا رسیدیم فرود آمد و

۱ - بحارالانوار ترجمه جلد ۴۶ صفحه ۵۳.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۴۶۸ حدیث ۵.

۳ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۴۹ حدیث ۷.



نماز خواند و سجده شکر به جای آورد، در سجده خود تسبیح گفت و در اطرافش هر درخت و سنگ و گلی بود با او تسبیح گفتند و من و دوستانم از این جریان ترسیدیم.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند سعید خداوند عزیز وقتی جبرئیل را خلق فرمودند به او این تسبیح را آموخت تمام آسمانها و ساکنان آن به تسبیح جبرئیل تسبیح کردند این تسبیح اسم اکبر خداست.

و بعد فرمودند سعید پدرم حضرت امام حسین علیه السلام از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ایشان از جبرئیل و او از خدای یکتا نقل کرد که فرمودند هر بنده‌ای از بندگانم به من ایمان آورد و تصدیق نبوت تو را نماید و دو رکعت نماز در مسجد تو وقتی خالی باشد بخواند تمام گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشم، من گواهی راستگوتر و شاهی بزرگتر بر صدق این حدیث از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پیدا نکردم.

روزی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفت تمام مردم از مؤمن صالح و فاسق و فاجر در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند پیوسته جمعیت تشییع می‌کردند تا جنازه را بر زمین گذاشتند با خود گفتم اگر روزی را من بتوانم بیایم که مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خالی باشد امروز است فقط یک زن و مرد باقیمانده بودند که آن دو هم برای تشییع خارج شدند من در مسجد ماندم تا دو رکعت نماز را بخوانم ناگاه صدای تکبیری از آسمان بلند شد و صدای تکبیری از زمین در جواب آن بلند گردید باز از آسمان صدای تکبیر برخاست و از زمین جوابش بلند شد من چنان ترسیدم که روی زمین افتادم در این موقع هر چه در آسمان بود هفت تکبیر گفتند بعد هر چه در زمین بود هفت تکبیر گفت تا نماز بر جنازه حضرت علی ابن الحسین علیه السلام تمام شد و مردم وارد مسجد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و من نتوانستم

دو رکعت نماز را در هنگام خلوت بخوانم و نه نماز بر جنازه امام (علیه السلام) خواندم! گفتم سعید اگر من به جای تو بودم نماز بر جنازه حضرت زین العابدین (علیه السلام) را انتخاب می‌کردم واقعا زیان بزرگی کردی، اشکهای سعید جاری شده گفت من نظری جز خیر نداشتیم. ولی کاش می‌توانستم بر جنازه حضرت زین العابدین (علیه السلام) نماز بخوانم آن آقا نظیر نداشت. (۱)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) در سن پنجاه و هشت سالگی از دنیا رفت.

حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) در مدینه از دنیا رفت و در بقیع در سال نود و چهار دفن شدند، آن سال را سال فقهاء و دانشمندان نامیدند به خاطر این که بسیاری از فقهاء در این سال فوت شدند. در اول سال حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) از دنیا رحلت نمودند و پس از ایشان یکی پس از دیگری از قبیل سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و سعید بن جبیر و گروهی از فقهای مدینه از دنیا رفتند.

مدت امامت حضرتش پس از پدر، سی و چهار سال بود، در مدت امامتش بقیه حکومت یزید بن معاویه و سلطنت معاویه بن یزید و مروان حکم و عبد الملک مروان بود و در زمان ولید بن عبد الملک از دنیا رفت.

بعضی گویند در بیست و پنجم محرم حضرت سجّاد (علیه السلام) از دنیا رفتند و بعضی دیگر می‌گویند در روز شنبه بیست و دوم محرم سال نود و پنج از دنیا رفتند و هشام بن عبد الملک او را مسموم کرد در آن زمان ولید بن عبد الملک سلطنت می‌کرد و بعضی می‌گویند ولید بن عبد الملک آن حضرت را مسموم نمود. (۲)

۱ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۴۹ حدیث ۸

۲ - بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۵۱ حدیث ۱۰.



حضرت باقر علیه السلام فرمودند پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام هنگام وفات مرا در آغوش گرفته فرمودند پسرم تو را وصیتی می‌کنم که پدرم هنگام وفات به من نمود از جمله سفارشی که نمود این بود که فرمود: «یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله». «به ترس از این که ستم روا داری بکسی که جز خدا ناصری ندارد».^(۱)

حضرت باقر علیه السلام فرمودند از جمله وصیتی که پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من نمود این بود که پسر جان وقتی من از دنیا رفتم دیگری جز تو مرا غسل ندهد زیرا امام علیه السلام را جز امام علیه السلام غسل نمی‌دهد. بدان که برادرت عبد الله ادعای مقام تو را خواهد نمود او را از این کار باز دار اگر قبول نکرد چیزی عمر نخواهد کرد.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند پس از درگذشت پدرم عبد الله ادعای امامت کرد من با او نزاع نکردم چند ماه بیشتر زندگی نکرد و از دنیا رفت.

عبد الله برادر حضرت باقر علیه السلام عهده دار موقوفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام بود مردی فاضل و فقیه به شمار می‌رفت که از پدران خود و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل نمود و مردم را تبلیغ کرده و از او مردم آثاری فرا گرفتند.

مصائب حضرت امام سجاد علیه السلام تنها مربوط به زمان وفاتشان نبوده است بلکه مصیبت‌شان در کربلا بیشتر از موقع وفاتشان بوده است.

بخش پنجم

پاسخ

به چند سؤال

«پاسخ به چند سؤال»

۱ - عمده کار حضرت امام سجّاد علیه السلام بعد از جریان

عاشورا چه بود؟

پاسخ ما:

ائمه اطهار علیهم السلام از نظر تکوین دست خدا هستند،^(۱) عالم و همه موجودات را حفظ می‌کنند. ولی از بُعد تشریع یعنی اعمال معمولی و خدماتی نسبت به بشر عمده کار این بزرگواران من جمله حضرت امام سجّاد علیه السلام بیدار کردن مردم از خواب غفلت و ارشاد و هدایت آنها به طرف حق بوده است. مردم زمان حضرت سجّاد علیه السلام در کمال غفلت و در نهایت درجه خواب عمیق روحی بودند. آن قدر خوبان اینها خواب و بی‌توجه به حقایق بودند که حضرت امام سجّاد علیه السلام را تنها گذاشته و حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در کربلا به دست دشمن دادند. یزید و بنی امیه را در اوج قدرت قرار داده و آنها هم زمام امور مردم مسلمان را بر عهده گرفته بودند. مردم هم فرقی بین حضرت امام سجّاد علیه السلام یا حضرت امام حسین علیه السلام با یزید و معاویه نمی‌گذاشتند. چرا؟ زیرا گاهی به خاطر جنبه‌های مادی و گاهی به خاطر تبلیغات ضدّ علم و انسانی این مسئله انجام می‌شود. بالاخره مردم آن زمان خواب و غافل بودند و این خواب غفلت همین طور ادامه دارد تا این که مردم صددرصد آن امام معصوم پر قدرتی که بتواند دین را برای آنها حفظ کند طالب باشند. یکی از چیزهائی که برای بشر خیلی اهمیّت دارد این است که انسان غافل

۱ - قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ (بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۱۹۴)



نباشد. زیرا اگر غافل باشی و حرم حضرت رضا علیه السلام بروی، سارق جیبیت را می‌زند، اگر غافل باشی و در ماشینت را باز بگذاری اشیاء درون آن و یا ماشین را می‌برند. چقدر انسان باید غافل و بیهوش و بی‌توجه باشد که دزد خونخوار را به خانه‌اش بیاورد و بر تمام اموال و جان و مالش حاکم کند؟ اگر در خانه‌ای دزد وارد شد، «فعال ما یشاء» شد، این صاحب‌خانه یا خواب است یا مُرده و یا این که خیلی ضعیف است و گرنه دزد که آمده او باید از تو بترسد نه اینکه تو از او بترسی.

از روز اولی که پیدایش بنی‌امیه در اسلام به وجود آمد اینها از طرف حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دزدان معرفی شده بودند. روزی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد تشریف آورد، خیلی محزون و گرفته بود از وجود مقدّسش سؤال کردند چرا این طور گرفته‌اید؟ فرمود دیشب خواب می‌دیدم روی منبر من بوزینه‌ها نشسته‌اند و مردم هم پای منبر به حرف آنها گوش می‌دهند. اینجا آیه نازل شد که ای پیغمبر این خوابی که تو دیده‌ای «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ»^(۱) این خوابی که ما به تو نشان دادیم که خواب پیغمبر عین واقع است. برای خاطر آزمایش مردم بود.^(۲) تمام انبیاء و اولیاء برای رفع غفلت آمده‌اند بعضی از انبیاء کارشان خیلی ظاهر بوده بعضی‌ها نه. وقتی حضرت موسی علیه السلام آمد بنی‌اسرائیل غافل نبودند، روی سرشان ظلم فشار آورده و دنبال یک عادل می‌گشتند که بیاید و از اینها رفع ظلم کند خدا هم با عجله حتّی تأخیر که نشد بماند زودتر از موعد هم حضرت

۱ - سوره اسراء آیه ۶۰.

۲ - قَالَ الصّادِقُ عليه السلام إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَخَذَتْهُ نَعْسَةٌ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ رَجُلًا يَنْزُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ نَزْوُ الْقَرْدَةِ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَاسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم جَالِسًا وَ الْحُزْنَ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ الْآيَةَ يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ قَالَ يَا جَبْرِئِيلُ أَعْلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي قَالَ لَا وَ لَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبُثُ بِذَلِكَ عَشْرًا ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ عَلَى رَأْسِ خُمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبُثُ بِذَلِكَ خُمْسًا (بحار الانوار جلد ۵۵ صفحه ۳۵۰).

موسی علیه السلام را رساند.^(۱) طبق روایات بنا بود چهل سال بعد حضرت موسی علیه السلام بیاید اما سی سال جلو افتاد چرا؟ به جهت اینکه مردم غافل نبودند در بیابانها جمع می شدند و گریه و زاری می کردند و داد فَرَج می زدند. در روایت دارد که در یک شب مهتابی در وسط بیابان جمع شده بودند و عالیشان برای آنها قضایای بعد از ظهور را می گفت: که حضرت یوسف گفته حضرت موسی ای خواهد آمد و او ما را نجات خواهد داد. شکل و قیافه اش هم این است چون «وصف العیش نصف العیش».

نگوئید حالا ما بنشینیم و درباره حضرت امام زمان علیه السلام چه بگوئیم؟ اگر ما هم امروز مثل مردم ۱۴۰۰ سال پیش به خواب برویم همان گرفتاریها را خواهیم داشت. حضرت امام زمان علیه السلام ما را می گشند مثل آن که حضرت حسین بن علی علیه السلام را کشتند و بدنش را قطعه قطعه کردند، غفلت امروز ما نیز باعث می شود نگذارند نامی از امام زمانمان علیه السلام باقی بماند. اگر دسترسی به وجود مقدّسش نداشته باشند لااقل نمی گذارند نام حضرت پخش شود یکی از علماء نقل می کرد: وهابیه به یک نفر شیعه پول دادند علیه حضرت امام زمان علیه السلام کتاب بنویسد او هم نوشته است! اگر برای ما بردن نام مقدّس حجة بن الحسن علیه السلام سخت باشد و به او زیاد اظهار محبّت نکنیم، اگر چنین مسئله ای دیدیم به آن تن بدهیم مثل همان مردم کوفه و شام هستیم که حضرت امام حسین علیه السلام را از بین بردند و مردم هیچ توجّهی نکردند.

۱ - عَنْ الْقُضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ سَيُؤَكِّدُ لَكَ فَقَالَ لِسَارَةَ فَقَالَتْ أَلِدْتُ وَأَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهَا سَتَلِدُ وَيُعَذِّبُ أَوْلَادَهَا أَنْ يَمَائَةِ سَنَةٍ يَرُدُّهَا إِلَيْكَ عَالِي قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَبَكَوا إِلَى اللَّهِ أَنْ يُبْعِنَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَهَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَمِائَةً سَنَةً قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْنَا فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَيَّ مُنْتَهَاهُ (بحار الانوار جلد ۱۳ صفحه ۱۴۰).



۲ - لطفاً نمونه‌ای از خصوصیات اخلاقی آقا حضرت امام

سجاد علیه السلام را بفرمائید.

پاسخ ما:

عده‌ای از اصحاب حضرت امام سجاد علیه السلام که در مقابل امامشان ادب حضور را رعایت کرده و «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»^(۱) بودند و در کلام بر او پیشی نمی‌گرفتند و بدون اجازه ایشان از پیش خود کاری نمی‌کردند با حضرت می‌رفتند که یک نفر از پسر عموهای حضرت جلو آمد در حالی که چاقویی در دستش بود به حضرت امام سجاد علیه السلام حمله و جسارت کرد اصحاب جلوی او را گرفتند او برگشت و فحاشی کرد. حضرت به منزل برگشتند به دوستانشان فرمودند: که اینجا باشید می‌خواهیم برویم جواب این شخص را بدهیم. با این که اصحاب حضرت امام سجاد علیه السلام را می‌شناختند اما چون او خیلی بی‌حیایی کرده بود اینها فکر کردند حضرت می‌خواهد آنجا برود و با او درگیر شود. حضرت وضوء گرفت، قدمها را آهسته آهسته بر می‌داشت. راوی می‌گوید من نزدیک حضرت بودم دیدم با خود این آیه شریفه را می‌خوانند «وَالْكَافِرِينَ الْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^(۲) (هر وقت غیظتان گرفت و ناراحت شدید این آیه را بخوانید، کلام خدا را با خودتان تلقین

۱ - سوره انبیاء آیه ۲۷.

۲ - سوره آل عمران آیه ۱۳۴.

کنید روحیه تان عوض می شود. اگر احساس کردید از کسی کینه ای در دلتان هست بگوئید «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا»^(۱) و اگر حس کردید از کسی می خواهید انتقام بگیرید بگوئید «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (راوی می گوید دیدم حضرت این آیه شریفه را می خواند فهمیدم می خواهد برود او را عفو کند. وقتی در منزل او رسیدیم خبر دادند حضرت امام سجّاد علیه السلام آمده، باز رفت چاقو را برداشت، حضرت به او یک پاکت دادند و فرمودند خوب، تو در اثر فقر، ناراحتی حق داری، شاید ما به تو بی توجه شده ایم و غفلت کرده ایم!^(۲) آقاها و بزرگان این طورند که همیشه تقصیر را به گردن خودشان می اندازند. هیچ وقت طرف را مقصّر معرفی نمی کنند. ما به عکس هستیم می دانیم تقصیر با خودمان است می خواهیم کسی را پیدا کنیم و تقصیر را به گردنش بیاندازیم.

نماز شب نخوانده می گوید خدا توفیق نداده، مشهد نیامده می گوید حضرت امام رضا علیه السلام نطلبیده، با رفیقش گناهی کرده می گوید او مرا به اینجا کشانید. این همه معتاد همه می گویند به خاطر رفیق بد بوده است. خیلی آدم خوبی باشد می گوید شیطان مرا گول زد. تمام اینها مربوط به این است که می خواهد گنااهش را به گردن دیگری بیاندازد. حضرت یونس را وقتی خدا نجات داد که گفت «إِنِّي كُنْتُ

۱ - سوره حشر آیه ۱۰.

۲ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَغَيْرِهِ قَالُوا وَقَفَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَسْمَعَهُ وَشَمَهُ فَلَمْ يُكَلِّمَهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لِحُلَسَائِهِ لَقَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ تَبْلُغُوا مَعِيَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْمَعُوا مِنِّي رَدِّي عَلَيْهِ قَالَ فَقَالُوا لَهُ نَفْعُ وَ لَقَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ يَقُولَ لَهُ وَ يَقُولَ فَأَخَذَ نَعْلَيْهِ وَ مَشَى وَ هُوَ يَقُولُ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَهُ شَيْئًا قَالَ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى مَنْزِلَ الرَّجُلِ فَصَرَخَ بِهِ فَقَالَ قُولُوا لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مَتَوَنِّبًا لِلشَّرِّ وَ هُوَ لَا يَشْكُ أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَ مُكَافَأًا لَهُ عَلَى بَعْضِ مَا كَانَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ إِنَّمَا قُلْتَ وَ قُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا نَبِيٍّ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَ إِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ قَالَ فَقَبِلَ الرَّجُلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بَلْ قُلْتَ فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ وَ أَنَا أَحَقُّ بِهِ قَالَ الرَّاوي لِلْحَدِيثِ وَ الرَّجُلُ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۵۴).



مِنْ الظَّالِمِينَ»^(۱) تو به من ظلم نکردی، تو مرا به دهان ماهی نینداختی، این دسترنج خودم است. ما خیلی بخواهیم همت کنیم و بزرگی نشان دهیم گناه خودمان را خودمان به گردن می‌گیریم اما آنهایی که خیلی بزرگ هستند اصلاً اجازه نمی‌دهند طرف به رویش بیاید که بد کرده است. می‌گویند نه، تو حق داری، این طور دروغها برای رفع خصومت اشکالی ندارد). روایت طوری است که دروغ نیست حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود شما دستتان تنگ است حق دارید خدا بنی‌امیه را لعنت کند که نگذاشتند شما سادات به حقتان برسید (او پسر عموی حضرت سجاد علیه السلام بود). پاکت پول را به او دادند و فرمودند هر وقت ناراحت شوی پیش من بیا در خدمت هستم او به پای حضرت امام سجاد علیه السلام افتاد و گفت آقا ببخشید.

۳ - اینکه می‌گویند حضرت علی اکبر علیه السلام فرزند حضرت امام حسین علیه السلام در هنگام شهادت جوان بوده‌اند درست است یا خیر؟ در حالی که یکی از بزرگان با استدلالی می‌فرمودند که حضرت علی اکبر علیه السلام بزرگتر از حضرت امام سجّاد علیه السلام که علی اوسط بوده، بوده‌اند و آن زمان فرزند حضرت امام سجّاد علیه السلام، حضرت امام باقر علیه السلام پنج ساله بوده‌اند؟

پاسخ ما:

بله، از اسم علی اکبر استفاده می‌شود که حضرت علی اکبر علیه السلام فرزند بزرگتر بوده‌اند، علی اکبر یعنی علی بزرگتر.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اکثر ائمّه علیهم السلام این طور بوده‌اند که معمولاً اسم پدرشان را روی فرزندشان می‌گذاشتند، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، سه فرزند به نامهای علی اکبر و علی اوسط که حضرت امام سجّاد علیه السلام هستند و حضرت علی اصغر علیه السلام یعنی علی کوچکتر داشتند.

طبیعی است که اگر حضرت علی اکبر علیه السلام بزرگتر از حضرت امام سجّاد علیه السلام نباشند این اسم‌گذاری غلط است و از امام علیه السلام چنین کاری صحیح نیست.

قطعاً و یقیناً حضرت علی اکبر علیه السلام بزرگتر از حضرت امام سجّاد علیه السلام بوده‌اند و غیر از این نمی‌شود تصوّر کرد و به طور قطع حضرت امام سجّاد علیه السلام دارای همسر بوده‌اند و همسرشان فاطمه بنت الحسن از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام بوده‌اند.



و لذا سادات حسینی که از نسل حضرت امام سجّاد علیه السلام هستند، هم حسنی و هم حسینی هستند.

در زیارت‌های ائمّه علیهم السلام بعد از حضرت امام سجّاد علیه السلام هر کدام را که بخواهیم زیارت کنیم می‌توانیم بگوئیم «السلام علیک یا بن الحسن و الحسین»، ای پسر حضرت امام حسن علیه السلام و ای پسر حضرت امام حسین علیه السلام چنان که در زیارت حضرت امام زمان علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام آمده و حضرت سجّاد علیه السلام فرزند هم داشته‌اند.

حضرت امام باقر علیه السلام طبق آنچه نقل شده و قطعی هم هست، در کربلا بوده‌اند و پنج ساله بوده‌اند.

اما حضرت علی اکبر علیه السلام چون ازدواج‌شان از یک خانواده خیلی معروفی نبوده و در ضمن امام نبودند ازدواج‌شان ثبت نشده، بعضی‌ها فکر کرده‌اند که حضرت علی اکبر علیه السلام ازدواج نکرده بودند، تا جایی که شعر هم در این مورد سروده‌اند که

یقین دارم که در دل آرزویی به جز دامادی اکبر نداری

یا جوان ناکامم علی! ناکام هم یعنی ازدواج نکرده، انسان حیوان سیرت کامی جز ازدواج سرش نمی‌شود و جز همین عمل حیوانی زناشویی از زندگی دنیا نمی‌فهمد.

کام یعنی بهره برداری، جوان ناکام به علی اکبر گفتن، علی اکبری که شبیه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود «خُلُقاً وَ خُلُقاً»^(۱) این بسیار بد است.

ناکام یعنی کسی که هیچ بهره‌ای از زندگی بر نداشته و افراد بی‌معرفت می‌گویند

۱ - قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَي نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَي وَجْهِهِ (بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۴۲).

که علی اکبر جوان ناکام بوده و هیچ بهره‌ای از زندگی نداشته! و در این شعرهایی که کفرآمیز است می‌گویند که در دل هیچ آرزویی حضرت امام حسین علیه السلام نداشته جز دامادی علی اکبر! یعنی نه آرزوی پیشرفت اسلام داشته، نه آرزوی از بین رفتن ظلم و ظالم را داشته، هیچ چیز جز یک آرزو بیشتر نداشته است.

در حالی که حتی آدم‌های متدین معمولی هم این طور نیستند، آدمی که خیلی محدود فکر می‌کند و پسر بزرگش در مقابل چشمش است و دلش می‌خواست او هم داماد شود و در عروسی‌اش شرکت می‌کرد و لذا این قبیل حرفها و این قبیل شعرها را به عنوان زبان حال حضرت امام حسین علیه السلام می‌خوانند، در حالی که آنها از کجا می‌دانند که زبان حال حضرت امام حسین علیه السلام این است؟

گاهی این گونه زبان حالها، سبب کفر انسان نسبت به خدا و ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گردد به هر حال حضرت علی اکبر علیه السلام حتماً ازدواج کرده بودند، حال فرزندی داشتند یا نداشتند ثبت نشده و یقیناً بزرگتر از حضرت سجّاد علیه السلام هم بودند.

۴ - بعضی قضایا نقل می شود که علت نقل آنها را نمی دانیم مانند این که وقتی حضرت سجاد علیه السلام می خواستند از کنار گودی قتلگاه بگذرند نزدیک بود قالب تهی کند، توضیحی درباره این مسئله بفرمائید.

پاسخ ما:

حضرت سجاد علیه السلام از آن روزی که از کربلا حرکت کرد کارهایی انجام می دادند که هر یک اهمیت مسئله کربلا را معرفی می کند مثلاً سوار شتر شدند و می خواهند حرکت کنند به طرف کوفه آن حضرت را آوردند کنار گودی قتلگاه و نقل می کنند حضرت زینب علیه السلام نگاه کرد دید پسر برادر چشم ها را دوخته به بدن مقدس پدر و حال عجیبی به او دست داده که حضرت امام سجاد علیه السلام را صدا می زند چه شده؟ می بینم داری با جانث بازی می کنی تو حجت خدا هستی؟ حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمایند مگر این بدن حجت خدا نیست. ^(۱) از این قضیه چند مسئله به دست می آید اول این که امام سجاد علیه السلام روی شتر برهنه پاها زیر شکم شتر بسته شده حالت عجیب اسارت حضرت از این کلمه به دست می آید و الا می توانست پیاده

۱ - قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام قُتِلَ أَبِي عليه السلام وَ قُتِلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ وُلْدِهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ سَائِرِ أَهْلِهِ وَ حُمِلَتْ حَرَمُهُ وَ نَسَاوُهُ عَلَى الْأَقْتَابِ يُرَادُ بِنَا الْكُوفَةِ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ صَرَخِي وَ لَمْ يُوَارَوْا فَبِعَظَمِ ذَلِكَ فِي صَدْرِي وَ يَشْتَدُّ لِمَا أَرَى مِنْهُمْ فَلَقِي فَكَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ وَ تَبَيَّنَتْ ذَلِكَ مِنِّي عَمَّتِي زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ الْكُبْرَى فَقَالَتْ مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَ إِخْوَتِي فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا أَجْرَعُ وَ لَا أَهْلَعُ وَ قَدْ أَرَى سَيِّدِي وَ إِخْوَتِي وَ عُمُومَتِي وَ وُلْدَ عَمِّي وَ أَهْلِي مُضْرَعِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرْمَلِينَ بِالْعَرَاءِ مُسْلَبِينَ لَا يُكْفَنُونَ وَ لَا يُوَارَوْنَ وَ لَا يُعْرَجُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ وَ لَا يَفْرُبُهُمْ بَشَرٌ (بحار الانوار جلد ۲۸ صفحه ۵۵).

شود و کنار بدن بنشیند این که پیاده نشده کلام بالا را مؤید است.

دوم این که آن قدر وضع بدن حضرت سیدالشهداء علیه السلام عجیب بود که حضرت امام سجّاد علیه السلام با آن همه عظمت و استقامت که مظهر قدرت خداست یک حالتی به او دست می دهد که می خواهد قالب تهی کند.

مطلب سوم این که وقتی حضرت زینب علیه السلام به او عرض می کند تو حجت خدا هستی او می فرماید مگر این بدن حجت خدا نیست اثبات امامت خود حضرت امام سجّاد علیه السلام و اثبات امامت حضرت امام حسین علیه السلام را می کند.



۵ - خبر رسیده که سقاها در زمان حضرت امام سجّاد علیه السلام وقتی حضرت قرآن می خواندند مبهوت صدای آن حضرت می شدند آیا درست است؟

پاسخ ما:

بعضی افراد فکر می کنند سقاها برای صدای خوب حضرت بوده که مبهوت می شدند البتّه حضرت امام سجّاد علیه السلام صوت خوبی داشتند اما این طور نبوده بلکه مبهوت حقایق و معانی آیات بودند. سابق سقاها با مشک آب، آب را از سرچشمه می آوردند و به خانه ها و خمره هایی که در خانه ها برای آب خوردن گذاشته بودند می ریختند، گاه چکه چکه از مشک آب می آمد یک سقا که مشک بر روی دوشش بود گاه چنان مبهوت آیات قرآن و قرآن خواندن حضرت سجّاد علیه السلام می شد که وقتی حضرت ساکت می شدند سقاء نگاه می کرد می دید از بس اینجا مبهوت بوده که تمام آب مشک او روی زمین ریخته است در حقیقت آنها مبهوت معانی قرآن می شدند.

۶ - چرا به چهار نفر از ائمّه علیهم السلام که به نام علی علیه السلام هستند

خدای تعالی فرموده که به خودتان در مورد اینها ظلم نکنید؟

پاسخ ما:

چهار نفر از ائمّه علیهم السلام به نام علی علیه السلام می باشد که اعتقاد به آنها حسّاس تر است. اوّل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که اگر کسی حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلافت بلا فصل حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبول کند این شخص شیعه است. و اگر کسی معتقد باشد که مثلاً حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه چهارم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است این شخص به خودش ظلم کرده است و عقلش را زیر پا گذاشته است. زیرا کسی که سیصد آیه در شأنش نازل شده است و یکی آن سوره هل اتی است که خود اهل سنت آن را نقل کرده اند با کسی که یک آیه هم در قرآن در شأن او نازل نشده است می شود که اینها با هم مساوی باشند؟ نور خدا هیچ وقت خاموش نمی شود. اگر مختصر تحقیقات علوم اعتقادی را کسی کرده باشد حقیقت برایش روشن می شود.

دوم حضرت علی بن الحسین علیه السلام هستند که در زمان طغیان بنی امیه قرار گرفته بودند که شاید لازم بوده که خدای تعالی سفارش بیشتری نسبت به حضرت امام سجّاد علیه السلام بکند. کسی که فرقی بین حضرت امام سجّاد علیه السلام و یزید نمی گذارد این ظلم به خودش کرده است. صدها روایت از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است که خلیفه های بعد از ایشان چه کسانی هستند ولی با این حال رفته اند و سه



امامی و یا شش امامی شده‌اند.

کسی که فرقی بین حضرت امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه نمی‌گذارد ظلم به خودش کرده است. «فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ»^(۱) آن شخص که شش امامی شده است و بقیه را قبول ندارد مگر چه فرقی بین حضرت امام صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد که در مقابل قبر حضرت امام صادق علیه السلام تعظیم می‌کند ولی در کاظمین رویش را از گنبد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌گرداند.

سوم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است که اگر کسی اعتقاد به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام داشته باشد طبعاً دوازده امامی است.

چهارم حضرت علی الهادی علیه السلام که جان همه مان به قربانشان، امامی می‌باشد که در زمان طغیان بنی العباس قرار گرفته بودند و متوکل عباسی کوشش می‌کرد تا این نور الهی را خاموش کند و آنها که سه امامی یا چهار امامی و یا شش امامی هستند و اسم خودشان را مسلمان گذاشته‌اند مگر چه فرقی بین حضرت امام هادی علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشد که روز عاشورا آن طور عزاداری می‌کنند ولی روز وفات حضرت امام هادی علیه السلام اصلاً نمی‌دانند که چه روزی می‌باشد. دور صحن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قبرهای علماء، مراجع دفن هستند ولی دور صحن حضرت امام هادی علیه السلام و حضرت امام عسکری علیه السلام و سرداب مطهر حضرت بقیة الله علیه السلام و خانه حضرت امام عسکری علیه السلام یک نفر هم دفن نشده است. لذا خدای تعالی حق دارد که سفارش این چهار امام (علی) را به ما بکند و بفرماید: «فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ».

۷ - معنای شک و فتنه در مناجات حضرت امام

سجّاد علیه السلام چیست؟ چه شکی باعث فتنه می‌شود؟

پاسخ ما:

سوء ظن و بدبینی اگر بین دو تا دوست باشد سبب فتنه بین آنها می‌شود یعنی جدایی بین اینها می‌افتد به هیچ مسلمانی نباید سوء ظن داشته باشید یک وقت بین جمعی سوء ظن است با هم نمی‌توانند همکاری کنند اما یک وقت در جامعه و کشوری سوء ظن بین مردم و مسئولین است خوب در اینجا سوء ظن سبب می‌شود مردم تابع مسئولین نباشند و مسئولین هم دلگرم به خدمت به مردم نیستند. اساساً فتنه یعنی چیزی که در راه و روش حق قرار نمی‌گیرد. جنگ و عداوت و دشمنی به وجود می‌آید. و شک و سوء ظن سبب فتنه می‌شود.



۸ - فرق روح و نفس چیست؟ آیا فرقی دارند؟

پاسخ ما:

از کلمات به کار برده شده در قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه استفاده می‌شود که روح و نفس یکی حساب می‌شود در دعای چهارم صحیفه سجادیه حضرت امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند « آن روزی که نفس از بدن خارج می‌شود آن را آسان کن». یا اگر آن زمانی که مشخص شود اجل آن زمان است مؤمنین از شدت اشتیاق به عالم آخرت روح از بدنشان خارج می‌شود.

۹ - اینکه انسان باید از این خانه غرور و فریب پهلوی خالی کند که می‌فرمایند: «اللّٰهُمَّ ارزُقْنی التَّجافى عَنْ دَارِ الْغُرُورِ»^(۱) آیا منظور این است که باید از اجتماع و تمام زینت‌ها و لذت‌های دنیا کناره‌گیری کند؟ معنای افراط و تفریط آن چیست؟

پاسخ ما:

اگر ما از دار غرور، تجافی کردیم چه کار باید بکنیم؟ بعضی فکر می‌کنند که معنایش این است که برو در گوشه‌ای و خرابه‌ای، آنجا از لباسهایی که چوپانان می‌پوشند بپوش و روزها مشغول خوردن نان و نمک و روزه و شبها مشغول عبادت باش. خیر، این را نگفته‌اند. پس چه کنیم؟ شما مشغول امتحان باشید. خود امتحان کار است، چطور امتحان می‌شویم؟ اصلاً چه کار باید بکنیم که امتحان بشویم. جنسی را که می‌فروشی در آن غش نکن، امتحان تو در این است که این جنس را سالم بفروشی. می‌توانی طوری بفروشی که خیلی استفاده کنی، غش نکن، کم نفروش، سر وعده‌ات باش و هر چیزی که شما می‌دانید خدا راضی است انجام بدهید و آنچه که خدا راضی نیست ترک کنید. ممکن است شما یک فرد پولدار ثروتمند با همه وسایل باشید و همین یکی از مواد امتحانی‌تان باشد. همین که شما



پول و امکانات و قدرت زیادی داشته باشید، «فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^(۱)، خدای تعالی به بنی اسرائیل می فرماید: «ما دشمن شما را هلاک کردیم، شما را آقا کردیم و در رأس کارها قرار دادیم، تا ببینیم چگونه عمل می کنید، «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^(۲)، «المَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^(۳) مال و فرزند زینت حیات دنیا هستند خدای تعالی می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ»^(۴)، زینت را چه کسی بر انسان حرام کرد؟ «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^(۵)، اموال و اولادتان امتحان شماست. فتنه به معنای امتحان است. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی از کوه طور برگشت و دید که همه گوساله پرست شده اند گفت: «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ»^(۶)، خدایا این نیست مگر امتحان تو. بنابراین گاهی همین مال زیاد و فرزندان زیاد و قدرت و مکنّت، مایه امتحان است. یک ماده امتحانی است. خدا به شما قدرت داده است تا ببیند با مردم مستضعف و ضعیف چه می کنید. به شما مال داده است تا ببیند با مردم فقیر چه می کنید.

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۲۹.

۲ - سوره مبارکه ملک آیه ۲.

۳ - سوره مبارکه کهف آیه ۴۶.

۴ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۲.

۵ - سوره مبارکه انفال آیه ۲۸.

۶ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۵۵.

بخش ششم

کلمات

حضرت سجاد علیہ السلام

«کلمات حضرت سجّاد (علیه السلام)»

۱ - حضرت امام سجّاد (علیه السلام) فرمودند: از عرب تعجب می‌کنم که چگونه ما را بر روی دوش‌های خود سوار نمی‌کنند حال این که خدای تعالی می‌فرماید «وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها»^(۱) مردم این محبت‌ها را که نکردند هیچ، چقدر اذیت و آزار رساندند.

۲ - می‌فرمود: قومی که خدا را از ترس عقاب عبادت می‌کنند عبادت آنها عبادت بندگان است، و قومی دیگر که او را پرستش می‌کنند از جهت رغبت به ثواب، عبادت آنها عبادت تاجران است، و قومی دیگر که عبادت او را می‌کنند از برای شکر، عبادت آنها عبادت آزادگان است.

۳ - ثمالی گفت از حضرت علی بن الحسین امام سجّاد (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود تمام تعجب، از متکبر خودخواهی است که دیروز نطفه بود و فردا مرده گندیده است، تمام تعجب از کسی است که شک در خدا دارد با این که آفرینش را مشاهده می‌کند. تمام تعجب از کسی است که منکر مرگ است با این که او در هر شبانه روز می‌میرد (با خواب، که نوعی مرگ است) تمام تعجب از کسی است که منکر زندگی آینده است با این که زندگی پیشین را می‌بیند، تمام تعجب از کسی است که عمل برای دنیا می‌کند و آخرت را رها کرده.^(۲)

۴ - فرمودند به یکی از فرزندان که پسر دقت کن با پنج نفر مصاحبت و

۱ - کافی جلد ۸ صفحه ۲۶۶ حدیث ۳۸۸.

۲ - حلیة الابرار جلد ۴ صفحه ۲۸۴ حدیث ۵.



گفتگو و رفاقت در راه مکن، عرض کرد پدر جان آنها کیانند؟ فرمود:

۱- به پرهیز از مصاحبت دروغگو، زیرا او همچون سراب است که دور را برایت نزدیک نشان می‌دهد و نزدیک را دور.

۲- به پرهیز از مصاحبت فاسق، زیرا او تو را معامله می‌کند بایک شکم خوراک یا کمتر از آن.

۳- به پرهیز از مصاحبت بخیل، زیرا او از تو مضایقه می‌کند در حساسترین موقعیتی که به او احتیاج داری.

۴- به پرهیز از مصاحبت نادان، زیرا او می‌خواهد به تو نفع برساند ولی (از نادانی) ضرر می‌رساند.

۵- به پرهیز از کسی که قطع رحم می‌کند، زیرا من او را در کتاب خدا ملعون دیده‌ام.^(۱)

۵ - ابو حمزه ثمالی گفت حضرت زین العابدین (ع) را دیدم نشسته و یک پای خود را بر روی ران دیگرش نهاده، گفتم مردم این طور نشستن را زشت می‌شمارند و می‌گویند این نشستن خداست، فرمودند به واسطه خستگی و رنجوری این طور نشسته‌ام، خدا را خستگی و رنج فرا نمی‌گیرد و خواب و چرت برایش نیست.^(۲)

۶ - حضرت علی بن حسین (ع) فرمود: که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیزند اهل فضل، پس بعضی از مردم بلند شوند، گویند یک سر به بهشت بروید، ملائکه در راه به ایشان رسند و گویند به کجا می‌روید؟ گویند به بهشت، ملائکه گویند پیش از حساب؟ ایشان گویند بلی، گویند شما چه کسانی هستید؟

۱ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۷.

۲ - کافی جلد ۲ صفحه ۶۶۱ حدیث ۲.

ایشان گویند که مائیم اهل فضل، گویند فضل شما چه بود؟ گویند اگر نادانی به ما سخنی نامالایم می‌گفت ما حلم را پیشه می‌کردیم، و چون کسی بر ما ظلم می‌کرد صبر می‌کردیم و چون کسی اذیتی می‌کرد از او عفو می‌نمودیم، ملائکه گویند به بهشت بروید که نیکو است اجر عمل‌کنندگان، بعد از آن منادی ندا کند که اهل صبر برخیزند، بعضی از مردمان برخیزند و همچنان گویند که بروید به بهشت، و ملائکه به ایشان رسند و مثل آنچه مذکور شد از ایشان پرسند ایشان گویند ما اهل صبریم گویند صبر شما بر چه بود؟ گویند صبر کردیم بر طاعت خدا و نفس را نگه داشتیم از معصیت خدا، ملائکه گویند بروید به بهشت که نیکو است مزد کارکنندگان، بعد از آن ندا کند منادی که برخیزند همسایگان الهی که در خانه او بودند، بعضی از مردم برخیزند و ایشان اندک باشند، پس گویند که بروید به بهشت، فرشتگان با ایشان ملاقات کنند و همان پرسند که همسایگی شما با خدای تعالی چگونه بود در خانه او؟ گویند ما زیارت می‌کردیم مردان حق را در راه خدای تعالی، و بذل می‌نمودیم در راه حق جلا و علا، گویند بروید به بهشت که نیکو است مزد نیکوکاران.^(۱)

۷ - حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود ترک کننده امر به معروف و نهی از منکر همچون کسی است که کتاب الهی را بی‌اعتنایی کند مگر آن که به شدت بترسد، پرسیدند چه نوع ترسیدنی باشد؟ فرمودند همانند ترس از جبار ستم‌کار که در عقوبت او عجله کند یا در اذیت و آزار او شدت داشته باشد.^(۲)

۸ - و فرمود هر که علم خود را از دیگران کتمان کند یا یاد گرفتن علم او از برای شری باشد هرگز از آن علم فایده نبیند.^(۳)

۱ - بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۴۰۰ حدیث ۴.

۲ - کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۱۰۷.

۳ - کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۱۰۷.



- ۹ - حضرت علی بن حسین زین العابدین علیه السلام نگاه کرد به سائلی که می گریست فرمود اگر تمام دنیا در کف او بود و از دست داده بود سزاوار نبود که بگرید بر آن. ^(۱)
- ۱۰ - از آن حضرت سؤال کردند از سبب یتیمی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدون پدر و مادر بزرگ شدند، فرمود برای آنکه واجب نگردد بر او حقی از برای مخلوق. ^(۲)
- ۱۱ - مردی نزد حضرت علی بن حسین علیه السلام آمد و گفت چه سخت بغضی دارند قریش به پدر شما. فرمود برای آن که اولین نفر ایشان را به جهنم فرستاد و آخرین نفر ایشان را به عار کشاند. ^(۳)
- ۱۲ - در خصوص معاصی نزد حضرت سجاد علیه السلام سخن گفته شد، فرمودند من تعجب می کنم از کسی که خود را از غذا به واسطه ضررهای آن نگه می دارد، ولی خود را از گناه با وجود پستی و ضررهای آن نگه نمی دارد. ^(۴)
- ۱۳ - آورده اند که مردی سخن زشتی به یکی از آل زبیر گفت، زبیری از او روی گرداند و چیزی نگفت بعد از آن سخن، آن زبیری نسبت به حضرت سجاد علیه السلام جسارت بدی کرد و بی ادبی نمود آن حضرت از او روی گرداند و توجهی به او نکردند، زبیری گفت چه چیز سبب شد شما جواب من را نگفتی؟ فرمودند آنچه که تو را از جواب آن مرد مانع گشت. ^(۵)
- ۱۴ - حضرت سجاد علیه السلام خطاب به مردی که دیگری به او ظلمی کرده بود و او

۱ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۱۶.

۲ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۱۶.

۳ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۷.

۴ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۷.

۵ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۰۱.

از آن مرد به بدی یاد می‌کرد فرمود به پرهیز از غیبت که آن نان و خورش سگ‌های دوزخ است.^(۱)

۱۵ - آن حضرت فرمود هلاک نمی‌شود مؤمن با داشتن سه چیز، یکی شهادت به «لا اله الا الله وحده لا شریک له»، و دیگر شفاعت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و سوم وسعت رحمت پروردگار.^(۲)

۱۶ - فرمود به ترس از خدای عز و جل از جهت قدرت او بر تو، و شرم دار از او از برای قرب او به تو، و هر گاه که نماز خواندی مانند کسی که نماز آخرش را می‌خواند باش و از تقصیر و کوتاهی دوری کن و از خدای تعالی به گونه‌ای به ترس که نخواهی عذر خواهی کنی.^(۳)

۱۷ - پرسیدند از حضرت علی بن حسین علیه السلام که به کدام حکم شما حکم می‌کنید؟ فرمودند به حکم آل داود، پس اگر درماندیم از چیزی، ما را به آن روح القدس کمک می‌کند.^(۴)

۱۸ - و آن حضرت فرمودند هلاک می‌شود کسی که او را حکیمی نباشد که او را ارشاد نماید.^(۵)

۱۹ - حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمودند دقت کن که چگونه سپاس کسی را به جا آورده‌ای که از کوچکی تا بزرگی تو را تربیت کرده و غذا داده است. می‌ترسم که مشمول این آیه شوی: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا

۱ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۰۸.

۲ - بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۶۰ حدیث ۲۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۴۲.

۴ - بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۴۵۱ حدیث ۲.

۵ - کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۱۳.



اَلْاَدْنٰى وَ يَقُوْلُوْنَ سَيُعْزِّزُنَا». یعنی بعد از آنها گروهی وارث کتاب خدا شدند که دل به دنیا بستند و شروع به جمع‌آوری دنیا کردند و گفتند در آینده ما را خواهند بخشید.^(۱)

۲۰ - هم چنین فرمودند تو در جایگاهی دائمی نیستی. در خانه‌ای هستی که اعلام کرده‌اند باید بروی هیچ کس پس از دوستان خود باقی نخواهد ماند خوشا به حال کسی که در دنیا بیمناک باشد.^(۲)

۲۱ - فرمود چقدر بدبخت است کسی که می‌میرد ولی گناهانش باقی است.^(۳)

۲۲ - فرمود درخواست نیازمندیها از مردم سبب خواری در زندگی و از بین برنده شرم و سبک شدن می‌گردد و فقر و تنگدستی ببار می‌آورد. و کمتر نیاز خواستن از مردم ثروت حاضر است.^(۴)

۲۳ - فرمود محبوبترین شما نزد خدا کسی است که بهترین عمل را داشته باشد. و با عملترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر علاقه را داشته باشد به آنچه نزد خدا است.^(۵)

۲۴ - و فرمود معرفت و کمال دین مسلمان به این است که سخن درباره چیزی که مربوط به او نیست را ترک کند و کم بحث کند و حلم و صبر و اخلاق خوش داشته باشد.^(۶)

۲۵ - و فرمود فرزند آدم، تو پیوسته به سوی خیر و نیکی در حرکت هستی تا

۱ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۳.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۳.

۳ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۳.

۴ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۶.

۵ - کافی جلد ۸ صفحه ۶۸ حدیث ۲۴.

۶ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۷.

وقتی پند دهنده‌ای در خود داشته باشی (وجدان بیداری داشته باشی) و سعی کنی از خود حساب کنی و ترس را شعار خود قرار دهی و برحذر بودن را رفتار خویش نمائی.

پسر آدم تو خواهی مرد و برانگیخته می‌شوی و در پیشگاه پروردگار برای محاسبه خواهی ایستاد برای آن روز جوابی آماده کن.^(۱)

۲۶ - فرمود افتخار نژادی برای هیچ قریشی و عربی نیست مگر به تواضع، و شرافت و کرم نیست مگر به تقوی و نیست عملی مگر با نیت، و نیست عبادتی مگر به تفقه، بدانید دشمن‌ترین شخص در نزد خدا کسی است که روش امامی را بپذیرد ولی عمل او را انجام ندهد.^(۲)

۲۷ - فرمود مؤمن در دعا‌های خود یکی از سه استفاده را می‌برد، یا برایش ذخیره می‌شود، و یا دعایش مستجاب می‌گردد، و یا بلائی از او دفع می‌شود که باید دچار آن بلا می‌شد.^(۳)

۲۸ - و فرمود منافق نهی می‌کند اما خودش از کار زشت خودداری نمی‌نماید و امر می‌کند ولی خودش انجام نمی‌دهد، وقتی به نماز می‌ایستد متوجه این طرف و آن طرف است. و وقتی به رکوع می‌رود خود را مثل چهارپایان به زمین می‌اندازد، وقتی به سجده می‌رود همچون پرنده‌ها که دانه می‌چینند سر می‌گذارد و برمیدارد، شب را به امید شام خوردن دوست دارد و صبح به امید خوابیدن، و شب‌زنده‌داری ندارد، اما مؤمن عمل خود را با حلم می‌آمیزد، می‌نشیند تا چیزی بیاموزد و ساکت است تا سالم بماند. با دوستان خود از امانت‌داری خویش صحبت نمی‌کند، و

۱ - امالی مفید صفحه ۱۱۰ حدیث ۱۰.

۲ - کافی جلد ۸ صفحه ۲۳۴ حدیث ۳۱۲.

۳ - تحف العقول صفحه ۲۸۰.



شهادت را برای اشخاص که از او دورند کتمان نمی‌نماید، هرگز کار نیکی را از روی ریا نمی‌کند و به واسطه خجالت ترک نمی‌کند، اگر از او تعریف کنند می‌ترسد از حرف آنها، و از خدا طلب مغفرت می‌نماید راجع به چیزهایی که آنها نمی‌دانند، نادانی دیگران او را ضرر نمی‌رساند (که تحت تاثیر جهل آنها قرار گیرد).^(۱)

۲۹ - امام علی علیه السلام بیماری را که خوب شده بود ملاقات کرده به او فرمودند مبارک باشد پاک شدن از گناه برایت خدا به یاد تو افتاد تو هم او را یاد کن و بخشید تو را، از او سپاسگزاری کن.^(۲)

۳۰ - فرمودند پنج چیز است که اگر در پی آموختنش آن قدر سیر و سفر کنید که مرکب خویش را لاغر و ضعیف نمائید نمی‌توانید مانند آنها را به دست آورید:

۱- بدانید که هیچ کس نباید جز از گناه خویش بترسد.

۲- و جز به پروردگار خود امید نداشته باشد.

۳- خجالت نکشد کسی که نمی‌داند و اگر چیزی را از او پرسیدند به دنبال آموختن آن برود.

۴- بدانید صبر نسبت به ایمان مانند سر است نسبت به بدن.

۵- بدانید کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.^(۳)

۳۱ - و فرمود خداوند می‌فرماید: پسر آدم خشنود باش به آنچه به تو داده‌ام که زاهدترین مردم خواهی بود و عمل کن به آنچه بر تو واجب نموده‌ام که از پارساترین و عابدترین اشخاص می‌شوی و به پرهیز از حرامها که از باورع‌ترین مردم

۱ - کافی جلد ۲ صفحه ۳۹۶ حدیث ۳.

۲ - بحار ترجمه جلد ۷۵ صفحه ۱۲۵.

۳ - بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.

می‌گردد. (۱)

۳۲ - فرمود چقدر فریفته‌ها که فریب تعریف مردم را خورده‌اند، و چه بسیار گول خورده‌هائی که گول ستار العیوبی خدا را خورده‌اند، و بسا غفلت زده‌ها که از تلاش و سعی دست بازداشته‌اند به واسطه این که به آنها کمک شده (و نمی‌دانند که نیکی و لطف خدا به واسطه اتمام حجت است نه این که شایسته آن بوده‌اند). (۲)

۳۳ - فرمود وای بر آن کس که یکی‌های او بیشتر از ده تاهایش باشد منظور گناه است که به اندازه همان گناه کیفر می‌شود ولی ثواب ده مقابل خواهد شد. (۳)

۳۴ - و فرمود دنیا آماده تمام شدن است در حالی که فاصله می‌گیرد، و آخرت روبروی شماست در حالی که نزدیک می‌شود و هر کدام دارای فرزندانی هستند. از فرزندان آخرت باشید و مبدا از فرزندان دنیا شوید. از پارسایان در دنیا باشید و علاقمندان به آخرت، زیرا زاهدان، زمین خدا را فرش و خاک را لحاف و سنگ و ریگ را بالش و آب را پاک‌کننده و بوی خوش، و از زندگی در دنیا بسیار زیاد کاسته‌اند. (۴)

۳۵ - فرمود بدانید هر کس مشتاق بهشت باشد به کارهای نیک سرعت می‌گیرد و از شهوت‌پرستی کناره‌گیری می‌کند، و هر که از آتش بترسد مبادرت به توبه می‌نماید و نزد خدا از گناهان خود و از کارهای حرام باز می‌ایستد، و هر که زاهد باشد در دنیا گرفتاری و مصائب دنیا بر او ساده و آسان است و از دنیا بیزار نیست. (۵)

۱ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.

۳ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.

۴ - کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۱ حدیث ۱۵.

۵ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.



۳۶ - و فرمود همانا خداوند را بندگانی است که دل‌های آنها وابسته به آخرت و ثواب است، آنها گویا بهشتیان را در بهشت دیده‌اند که مشغول بهره‌برداری از نعمتهای بهشتند و دوزخیان را در جهنم مشاهده کرده‌اند که در آتش معذبند. این چنین اشخاصی مردم از شر و ناراحتی‌های ایشان در امانند زیرا دل‌های آنها پیوسته متوجه خوف و ترس از خدا است، چشم از حرام بسته و نیازمندی آنها به مردم کم است، به کم ساخته‌اند و در معاش به همان مقدار ضروری راضی هستند. مدت کوتاهی را صبر می‌کنند مبادا روز قیامت دچار حسرت و اندوه طولانی شوند.^(۱)

۳۷ - مردی به آن حضرت عرض کرد من برای خدا به شما بسیار علاقه دارم، امام علی^{علیه السلام} مدتی سر بزیار انداخت سپس فرمود: خدایا به تو پناه می‌برم که مردم مرا برای تو دوست داشته باشند و تو مرا دشمن بداری، سپس فرمود منم تو را دوست می‌دارم به همان خاطر که تو مرا دوست می‌داری.^(۲)

۳۸ - و فرمود خداوند دشمن می‌دارد شخص بخیل را که سؤال می‌کند و اصرار می‌ورزد.^(۳)

۳۹ - و فرمود بسا از گول‌خورده‌ها که فریفته شده‌اند و صبح و شام به لاهو و خنده مشغولند، می‌خورند و می‌آشامند با این که نمی‌دانند شاید خداوند آنها را مورد خشم خود قرار داده باشد که به واسطه آن خشم دچار جهنم خواهند شد.^(۴)

۴۰ - و فرمود از اخلاق مؤمن اتفاق و بخشش است به طوری که خود در حال تنگی و سختی می‌گذرانند و وسعت می‌دهد به دیگران به اندازه‌ای که امکان وسعت

۱ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.

۲ - خصال جلد ۲ صفحه ۵۱۸ حدیث ۴.

۳ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۳۹.

۴ - تحف العقول صفحه ۲۸۲.

دارد. و به مردم انصاف می‌دهد در رابطه با نفس خویش و اول او سلام به مردم می‌کند.^(۱)

۴۱ - فرمود سه چیز موجب نجات مؤمن است:

۱ - نگاهداشتن زبان از مردم و غیبت نمودن آنها، ۲ - مشغول کردن خود به چیزهایی که برای آخرت و دنیایش سودمند است، ۳ - زیاد گریه کردن بر گناه خویش.^(۲)

۴۲ - فرمود نگاه کردن مؤمن به چهره برادر مؤمن خود به واسطه دوست داشتن و محبت به او عبادت است.^(۳)

۴۳ - و فرمود سه چیز است که هر که همراه با آن باشد در پناه لطف خدا است و در سایه عرش او در قیامت جا می‌گیرد و از وحشت بزرگ، خدا او را در امان خواهد داشت.

۱ - آن که آن چه از مردم متوقع است در مورد خویش بجا آورد - آن که دست دراز نکند و قدم برندارد به سوی کاری مگر این که بداند در راه اطاعت خدا است، ۳ - آن که عیبی از برادر خود نگیرد جز این که آن عیب را خود رها نموده باشد زیرا گرفتاری شخص همین بس که مشغول به عیب خویش است و به عیب دیگران نمی‌پردازد.^(۴)

۴۴ - و فرمود هیچ چیز محبوبتر نزد خدا بعد از شناخت او از عفت شکم و

۱ - تحف العقول صفحه ۲۸۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۴۰.

۳ - تحف العقول صفحه ۲۸۲.

۴ - تحف العقول صفحه ۲۸۲.



شهوت نیست و چیزی محبوبتر نزد خدا از این که از او بخواهند نمی‌باشد.^(۱)

۴۵ - فرمودند به فرزندش، کار نیک انجام بده درباره هر کس که از تو درخواست آن را دارد شایسته نیکوکاری است که کار بجائی کرده‌ای و اگر او شایسته نباشد تو شایسته نیکوکاری هستی، اگر کسی به تو فحش داد و از جانب راست برگشت به طرف چپ و عذرخواهی نمود عذر او را بپذیر (منظور این است که حتی با این فاصله کم، عذر او را بپذیر).^(۲)

۴۶ - و فرمود همنشینی با صالحین موجب اصلاح است و برخورد با دانشمندان عقل را افزون می‌کند. و فرمانبرداری از فرمانروایان و پیشوایان موجب کمال عزت می‌شود و بهره‌برداری از مال، کمال جوانمردی است و راهنمایی کسی که با تو مشورت می‌کند موجب ادای حق نعمت (است که خدا به تو ارزانی داشته)، و آزار نرساندن از کمال عقل است و موجب آسایش انسان در دنیا و آخرت می‌باشد.^(۳)

۴۷ - و فرمود منزله است خداوندی که اعتراف به نعمت را به عنوان سپاس، اعتراف به ناتوانی از شکر را، شکر قرار داد.^(۴)

۴۸ - حضرت زین العابدین (ع) فرمود از خدا به ترس به واسطه قدرتی که بر تو دارد، و از او خجالت بکش به واسطه نزدیکی او به تو، با هیچ کس دشمنی مکن گرچه خیال می‌کنی او به تو زیان می‌رساند، و از دوستی هیچ کس امتناع نورز گرچه خیال می‌کنی او برایت نفعی ندارد زیرا تو نمی‌دانی چه وقت امید به دوست خود

۱ - بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۴۱.

۲ - کافی جلد ۸ صفحه ۱۵۳ حدیث ۱۴۱.

۳ - تحف العقول صفحه ۲۸۲.

۴ - بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۱۴۲.

داری و نمی‌دانی چه موقع از دشمن خویش باید بترسی، هر کس از توپوزش خواست پوزش او را بپذیر گرچه می‌دانی او دروغ می‌گوید، عیبجوئی از مردم باید بر زبان تو کم باشد.^(۱)

۴۹ - و فرمود هر که بر زمانه خشم بگیرد، خشم او طولانی خواهد شد.^(۲)

۵۰ - و فرمود هر کس با پناه بردن به خدا بی‌نیاز باشد، مردم به او نیازمند می‌شوند، و هر کس متکی بر حسن انتخاب خدا برای خویش باشد آرزو نمی‌کند در غیر حالی باشد که خدا برای او خواسته است، و فرمود شخص کریم خوشحال است از بخشش خود ولی شخص لئیم و پست افتخار می‌کند بر ثروت خویش.^(۳)

۵۱ - و فرمود مردم بترسید از معصیت و گناهها، خداوند شما را در قرآن کریم از آن نهی نموده، و بر حذر باشید مبادا از مکر خدا خود را آسوده پندارید و از کیفر سخت او خود را در امان بینید در آن موقع که شیطان ملعون شما را دعوت به شهوت‌رانی زودگذر و لذت‌های فانی در این دنیا می‌کند خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^(۴). یعنی «کسانی که پرهیزکارند وقتی خیال و وسوسه‌ای شیطانی در آنها پیدا شود متوجه خدا می‌شوند و بینش واقعی پیدا می‌کنند».

شما را به خدا قسم دلهایتان را هم‌آهنگ با خوف خدا کنید و به یاد وعده‌هائی از قبیل پاداش نیکو که به شما داده است هنگام بازگشت به سوی او باشید همان طور که از کیفر شدید خود، شما را ترسانیده زیرا هر کس از چیزی بهراسد از آن

۱ - بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۱۴۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۱۴۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۱۴۲.

۴ - سوره مبارکه اعراف آیه ۲۰۱.



پرهیز می‌کند. و هر که از چیزی به پرهیزد از برخورد با آن می‌ترسد مبادا از غفلت زده‌هائی باشید که دلبسته به زیور ظاهری دنیا شده‌اند که در نتیجه از آنهائی خواهید بود که در پی انجام گناهانند، خداوند در این آیه می‌فرماید: «أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^(۱) یعنی «آیا کسانی که توطئه بدیها را می‌کنند، از این که خدای تعالی آنها را در زمین فرو ببرد، یا آن که عذاب از جائی که نمی‌فهمند به سراغشان بیاید در امانند؟ یا وقتی که در رفت و آمد هستند، (عذاب) آنها را بگیرد، پس آنها نتوانند از آن (خدا را) عاجز کنند. یا آن که عذاب، آنها را در بیداری و به طور تدریجی بگیرد. پس قطعاً پروردگارتان رؤوف مهربانی است».

به پرهیزد از آنچه خدا شما را پرهیز داده و پند بگیرد از آنچه با ستمگران رفتار کرده در قرآن مجید، مطمئن نباشید از اینکه رفتار بعضی از کیفرهائی که ستمگران را نموده و در قرآن تذکر داده بشوید. به خدا قسم شما را به وسیله دیگران پند داده‌اند و سعادت‌مند کسی است که به وسیله دیگری پند گیرد. خداوند به گوش شما رسانده چه کرده با ستمگران شهرها در گذشته، مانند این آیه: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَلَمَّا أَحْسُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ. لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ»^(۲) یعنی «و ما چه آبادیهای بسیاری که ستمگر بوده است، درهم شکستیم و بعد از آنها قوم دیگری را به وجود آوردیم. پس وقتی که ستمگران عذاب ما را احساس کردند، ناگهان آنها از

۱ - سوره مبارکه نحل آیات ۴۵ - ۴۷.

۲ - سوره مبارکه انبیاء آیات ۱۱ - ۱۵.

آن عذاب فرار نمودند. فرار نکنید و به سوی زندگی که در آن ناز و نعمت داشتید و به خانه‌هایتان برگردید، شاید شما سؤال شوید. گفتند: ای وای بر ما، قطعاً ما ستمگر بوده‌ایم. پس دائماً این سخن را می‌گویند تا وقتی که آنها را درو شده و خاموش قرار دهیم». به خدا سوگند این پندی است واقعی اگر شما پندپذیر باشید و بترسید.

بندگان خدا، از اندیشمندان باشید و تکیه به دنیا نکنید خداوند به پیامبرش و اصحاب فرموده: «وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^(۱).

مبادا متکی شوید به ظاهر زیبای دنیا و آنچه در دنیا است، مانند اعتماد کسی که اینجا را خانه ابدی و محل مورد اعتماد گرفته، دنیا منزل بین راه است و باید به وسیله آن به هدف آخرت رسید و محل عمل است و از این دنیا اعمال صالح را توشه قرار دهید پیش از خارج شدن از آن و قبل از آنکه خدا اجازه ویرانی آن را بدهد، مثل این که دنیا را خراب نموده کسی که ابتدا شروع به آبادی دنیا کرده و بنایش را نهاده، خدا وارث جهان است.

از خدا برای شما و خود تقاضای توشه تقوی دارم و زهد در دنیا. خداوند ما و شما را از زاهدان نسبت به ظاهر زیبای دنیا قرار دهد و علاقمندان و عمل‌کنندگان برای رسیدن به ثواب آخرت، ما در اختیار خدائیم و بقدرت او زنده‌ایم و متعلق به او هستیم.^(۲)

۵۲ - حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود: شدیدترین ساعات انسان سه ساعت

است:

۱ - سوره مبارکه هود آیه ۱۱۳.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۴۳ حدیث ۶.



۱- ساعتی که با ملک الموت روبرو می شود.

۲- ساعتی که از قبر خود بر انگيخته می شود.

۳- ساعتی که در پیشگاه پروردگار می ایستد. که یا به طرف بهشت رهسپار می شود و یا به طرف جهنم. سپس فرمود اگر نجات یافتی در هنگام مرگ، دارای شخصیت هستی و گر نه هلاک شده ای، اگر نجات یابی موقعی که درون قبرت می گذارند، رستگاری و گر نه هلاک شده ای، اگر نجات یابی در قیامت، آسوده شده ای و گر نه هلاک گشته ای. و اگر نجات یابی هنگامی که مردم را بر صراط می برند رستگاری و گر نه هلاک می شوی، اگر نجات یابی هنگامی که مردم به پا می ایستند در پیشگاه پروردگار، رستگاری و گر نه هلاک گشته ای بعد این آیه را قرائت نمود: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».^(۱)

فرمود این برزخ همان قبر است که در آنجا زندگی دشواری دارند. به خدا قسم قبر یا باغی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودالهای جهنم است.^(۲)

۵۳ - و فرمود علماء و پیروان آنها که عارف به خدا هستند برای او عمل می کنند و دل به او می سپارند، خداوند در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۳) مبادا در جستجوی چیزی از دنیا باشید به وسیله معصیت خدا، و در این زندگی اشتغال به اطاعت او بورزید. چند روز دنیا را غنیمت بشمارید و کوشش کنید در کارهایی که فردا موجب نجات شما از عذاب خدا باشد. این کار دشواریش کمتر از گرفتار شدن به معصیت و آسان تر از پوزش خواستن است، و امید به نجات با این عمل بیشتر است.

۱ - سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۰۰.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۴۸ حدیث ۱۰.

۳ - سوره مبارکه فاطر آیه ۲۵.

بدانید خداوند هیچ دروغگوئی را تصدیق نخواهد کرد و هیچ راستگوئی را تکذیب نمی‌نماید و پوزش کسی را که استحقاق دارد رد نمی‌کند و عذر کسی را که معذور نیست نمی‌پذیرد. خداوند حجت کامل را بر مردم به وسیله پیامبران و بعد از پیامبران توسط جانشینان آنها تمام نموده است.

از خدا به پرهیزد و روی آورید به اصلاح خویش و اطاعت خدا و کسانی که در راه خدا آنها را دوست می‌دارید، شاید یک نفر پشیمان شود از کوتاهی که دیروز نموده در راه خدا و حقوقی را که ضایع کرده. استغفار کنید و توبه نمائید. او توبه‌پذیر است و از گناهان می‌گذرد و اطلاع از کردار شما دارد. از همنشینی با معصیت‌کاران و کمک به ستمکاران و هم‌آهنگی با تبهکاران به پرهیزد. از فتنه آنها بر حذر باشید و از آنها کناره‌گیری کنید. بدانید کسی که مخالف اولیاء خدا باشد و راه غیر خدا را بپذیرد و خودرایی کند در مقابل امر ولی خدا، در آتش فروزان است که بدنهای بدون روح را با شعله خود می‌سوزاند، بدنهایی که شقاوت بر آنها چیره شده آنها مرده‌هائی هستند که حرارت آتش را نمی‌یابند، عبرت بگیرید ای خردمندان، خدا را ستایش کنید بر این که شما را هدایت کرده، بدانید که از قدرت خدا نمی‌توانید خارج شوید. او عمل شما را بزودی رسیدگی می‌کند سپس به سوی او برمی‌گردید، از پندها عبرت بگیرید و به آداب صالحین خود را بیارائید.^(۱)

۵۴ - حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل کرد که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از این دو گام محبوبتر در نزد خدا گامی نیست. ۱ - قدمی که برداشته می‌شود برای تحکیم صفی در راه خدا. ۲ - و گامی که برداشته می‌شود برای صله رحمی که آن را قطع کرده. و هیچ جرعه و آشامیدنی از این دو آشامیدن نزد خدا محبوبتر نیست ۱ -



خشمی که با حلم، مؤمن فرو می خورد. ۲- ناراحتی و گرفتاری و مصیبتی را که با صبر بر خود هموار می کند. و هیچ قطره ای در نزد خدا از این دو قطره محبوبتر نیست. ۱- قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، ۲- و قطره اشکی که در دل شب از خوف خدا بریزد.^(۱)

۵۵ - حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمود ناامیدی از مردم را اظهار نما که این خود بی نیازی و غنی است. درخواست را از مردم کم کن که درخواست نمودن فقر حاضر است. به پرهیز از چیزهایی که باید پوزش از آن بطلبی، نماز بخوان مثل کسی که می خواهد از نماز وداع کند. اگر می توانی امروز از روز گذشته و فردا بهتر از امروز باشی این کار را بکن.^(۲)

۵۶ - در مذمت دنیا فرمود تا چه وقت دنیا مرا وعده می دهد و خلاف وعده می کند و تا کی به او اعتماد کنم و او خیانت نماید. هیچ لباس تازه ای بر تن نمی پوشی مگر این که تازه ات کهنه شده و هیچ اجتماعی به وجود نمی آید مگر این که افتراق و جدائی در گروه دیگری پیدا می شود، مثل این که دنیا نمی تواند آسایش ما را ببیند و بر الفت و هم آهنگی ما رنج می برد و بر نعمت داران رشک و حسد می ورزد.

فقد أذنتني بانقطاع و فرقة و اومض لي من كل افق بروقها

دنیا اعلام جدائی و فراق نموده و از هر کرانه ای سوسوی جدائی چشمک می زند.

هیچ بهانه و عذری ندارد کسی که به سرعت در سفری است و در یک منزل بین

۱ - امالی مفید صفحه ۱۱ حدیث ۸.

۲ - بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۸۵ حدیث ۴۶.

راه آسوده بیارآمد و در غفلت فرو رود، آن هم با انواع ستمهای دوران و تلخی زندگی و نسیم ملایم فریب. در گذشته شیرینی دنیا همراه با تلخی شده و این نسیم را گرد و غبار و حسرت و اندوه دگرگون نموده حرکت‌هایی بود ولی ساکن شد. هر دوره‌ای هر چه داشت از بین برد.

فما عیشة الا تزید مرارة و لا ضیقة الا و یزداد ضیقها

هیچ خوشی نیست مگر این که افزایش تلخ‌کامی است و به هیچ تنگنایی دچار نمیشوی مگر این که مرتب تنگتر می‌شود.

چگونه اشک خردمند خشک می‌شود و چشم بیدار دل آرام می‌گیرد با بدرفتاری دنیا و مصیبت‌هایی که دچار ساکنان آن می‌شود و تغییر و حرکت‌های به ناگهان. چگونه دل به او می‌بندد کسی که دنیا را شناخته که پدران را به داغ فرزندان مبتلا می‌کند و فرزندان آسوده از پدران هستند، و هرگز غم پدران خود را نمی‌خورند و از دست پدران عزیزانشان را می‌گیرد.

و ترمی قساوات القلوب باسهم و جمر فراق لا یبوخ حریقها

دل‌های سنگین را با تیرها چنان هدف می‌گیرد و آن چنان شعله فراق را بین آنها می‌افروزد که هرگز لهیب و شراره آن فرو نمی‌نشیند، هیچ امید ندادم که گرفتاری‌های دنیا را توضیح دهم و پرده بردارم از اسرار پنهان که در معرض دوران فلک قرار گرفته. حرفی نمی‌زنم جز از کشته‌ای که نابود شده و کسی که درون خاک پنهان شده و از او کناره گرفته‌اند، ای شنونده، از نابودی ملت‌های گذشته و از بین رفتن نعمتها و آثار دلخراشی که می‌شنوی و می‌بینی در شهرهای خالی از سکنه، و باقیمانده ساختمان‌هایی که در حال فنا است و خانه‌های خالی عبرت بگیر.

و کم عاقل افنت فلم تبک شجوه و لا بد ان تفنی سریعا لحوقها



چه بسیار مردان عاقلی را که دنیا از میان برد و بر اندوه و حزن آنها گریه نکردی، پیوستگی به دنیا بسیار سریع گسسته می شود.

با دیده دل نگاه کن متکبران و طاغوتان زمان را که چگونه به زمین خوردند و با دقت تماشا کن قصرهای پادشاهان و ساخته و پرداخته های ستمگران را. چگونه دنیا با دگرگونیهای خود و فنا و زوال آنها را متوجه نموده و با زشتیها روبرو کرده و دامن نیستی را بر سر آنها افکنده. مانند دانه گندم آنها را آسیاب کرده و در معرض شدت طوفانها قرار داده که بادهای سهمگین بر مزار آنها در پهنشدت بیابان می وزد.

فتلک مغانیهم و هدی قبورهم توارثها اعصارها و قبورها

اینجا است منزلهای ایشان و این هم قبرهاشان که روزگار بیادگار از آنها مواعظ باقی گذارده، ای کسی که در آثار ملتهای گذشته کوشائی بایست و دقت کن. نگاه کن کدام عزت پادشاهی و نعمت انس و الفتی یا خوشگذرانی شخصی است که دنیا شادکامی آنها را آلوده و همراه با غصه نکرده و دست مرگ بین آنها جدائی نیانداخته و آنها را درون خاک تیره نکرده. در دل قبرها از پیکرشان استخوانهای پوسیده و گلهای خشک باقیمانده و کهنه و فرسوده شده اند.^(۱)

۵۷ - حضرت امام سجاد علیه السلام می فرماید «ان کان الندم علی الذنب توبه فانی و عزتک من النادمین»^(۲) یعنی پشیمانیات قلبی و واقعی باشد رویت را به طرف خدا برگردان و خدا را ببین با خدا باش و طرفدار خدا باش، کاری نکن که خدا کراحت داشته یا حرامش بداند هر کاری که می کنی، آن کس که می خواهد در مرحله توبه قدم بگذارد باید این طور باشد که همه کارهایش برای خدا باشد یا مستحب یا

۱ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۵۳ حدیث ۱۸.

۲ - بحارالانوار جلد ۹۱ صفحه ۱۴۲.

واجب.

۵۸ - حدیثی از حضرت امام سجّاد علیه السلام است در خصوص این آیه «و فی السماء رزقکم و ما توعدون»^(۱) حضرت می فرمایند این رزق، ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام است «و ما توعدون» روز ظهور است آنچه به شما وعده داده شده است. به سبب این ظهور نشر ایمان و حکمت و انواع علوم انسانی می شود که حقیقت رزق اینها هستند. آن قدر در آن روز علم داده می شود که زن در خانه خود به کتاب و سنت خدا حکم می کند.

۵۹ - حضرت سجّاد علیه السلام خطاب به حضرت زینب علیه السلام می فرماید «انت بحمد الله عالمة غیر معلّمة» یعنی خدا را شکر که تو دانا و آگاه و عالم هستی بدون این که درسی خوانده و تحصیل کرده باشی.^(۲)

۶۰ - حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمودند برای عمویم حضرت عباس علیه السلام مقامی است در بهشت، که تمام شهداء به حال ایشان غبطه می خورند.^(۳)

۱ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۲۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۶۴ و احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۰۵.

۳ - امالی صدوق صفحه ۴۶۳ حدیث ۱۰.



«سخنان حضرت امام سجاد علیه السلام در خصوص حضرت امام زمان علیه السلام»

شیخ صدوق در کمال الدین از ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود آیه شریفه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^(۱) یعنی خویشان انسان برخی بر برخی دیگر مقدم می‌باشند، در باره ما نازل گردیده «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»^(۲) یعنی خداوند امامت را در نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت برقرار داشته است و فرمود قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر می‌باشد.

غیبت اول شش روز یا شش ماه یا شش سال است و غیبت دومی چندان طولانی می‌گردد که اکثر آنها که به او عقیده دارند منحرف می‌گردند و جز کسانی که یقین قوی و معرفت صحیح دارند و از آنچه به آنها دستور داده‌ایم در خود ناراحتی و تنگی نمی‌بینند، و تسلیم ما اهل بیت می‌باشند، کسی بر این عقیده ثابت نمی‌ماند.^(۳)

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود قائم ما ولادتش بر مردم پوشیده می‌ماند تا جایی که می‌گویند هنوز متولد نشده است.^(۴) ابو خالد کابلی روایت نموده که گفت حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود ای ابو خالد! فتنه‌هایی پدید خواهد آمد که مانند شب ظلمانی تاریک است کسی از آن فتنه‌ها نجات پیدا نمی‌کند مگر آنان که خداوند از آنها پیمان گرفته (که در

۱ - سوره مبارکه انفال آیه ۷۵.

۲ - سوره مبارکه زخرف آیه ۲۸.

۳ - کمال الدین جلد ۱ صفحه ۳۲۳ حدیث ۸.

۴ - کمال الدین جلد ۱ صفحه ۳۲۲ حدیث ۶.

راه حفظ ایمان پیوسته ثابت بمانند) آنها چراغهای هدایت و چشمه‌های دانش می‌باشند.

پروردگار آنها را از هر فتنه و آشوب تاریک نجات خواهد داد. گویا صاحب‌الامر را می‌بینم که بر بالای، واقع در پشت کوفه با سیصد و اندی مرد برآمده، در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در جانب چپ و اسرافیل در جلو او قرار دارند، پرچم حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به اهتزاز درآورده و به طرف قومی نمی‌رود جز این که آنها را به دیار عدم بفرستد. (۱)

«احتجاجات حضرت امام سجّاد (علیه السلام)»

مردی از اهالی بصره نزد آن حضرت آمده و گفت:

ای علی بن حسین (علیه السلام)، جدّ شما علی بن ابی طالب (علیه السلام) اهل ایمان را به قتل رساند! با این سخن اشک در دیدگان آن حضرت جمع شده و گفت:

ای برادر اهل بصره، نه، به خدا این گونه نیست، حضرت علی (علیه السلام) هیچ مؤمنی را نکشت و خون هیچ مسلمانی را نریخت، آنان اهل اسلام نبودند بلکه در دل کافر و در ظاهر مسلمان بودند، و زمانی که بر کفر خود یار و اعوانی یافتند آن را آشکار ساختند، حال اینکه اهل خبره و حافظان آل محمد (صلی الله علیه و آله) نیک آگاهند که أصحاب جمل و صفین و نهروان، بر زبان رسول خدا لعن شده‌اند، پس رسوا باد آنکه افترای بر خدا و رسول بست! شیخی از اهالی کوفه گفت ای علی بن الحسین (علیه السلام)، جدّ تو حضرت علی (علیه السلام) می‌گفت «برادرانمان بر ما ستم نمودند».

حضرت فرمود مگر این آیه را تلاوت نکرده‌ای که خدای تعالی در قرآن



می‌فرماید: «و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم»^(۱) و قوم عاد نیز مانند همان برادرانی بودند که در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، خداوند هود و یارانش را نجات داد، و قوم عاد را با بادی عقیم هلاک ساخت.^(۲)

حضرت سجاد علیه السلام در حال بازگویی سرگذشت مسخ‌شدگان از بنی اسرائیل به میمون بود که در آخر فرمود خداوند آن قوم را به جهت صید ماهی در روز شنبه مسخ فرمود، شما فکر می‌کنید خداوند با این مردمی که اولاد پیامبرش را کشته و حرمت او را شکستند چه خواهد کرد؟ پروردگار اگر چه در این دنیا ایشان را مسخ نکرد ولی برای اینان چندین برابر عذاب مسخ در آخرت شکنجه‌ای سخت آماده فرموده است.

یکی پرسید ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما این حدیث را شنیده بودیم، ولی برخی از ناصبین به ما می‌گویند اگر قتل حضرت حسین بن علی علیه السلام باطل بود (که آن از صید روز شنبه بمراتب عظیمتر و سختتر بوده)، پس آیا نباید خداوند بیشتر از آن مقدار که بر صیّادان روز شنبه غضب کرد بر قاتلین آن حضرت خشم کند؟! حضرت فرمود به این ناصبان بگو مگر گناهان ابلیس بزرگتر از کسانی نیست که به اغوای او کافر شدند؛ پس چرا خداوند آنان را مثل قوم نوح و فرعون هلاک کرد ولی با ابلیس کاری نکرد، مگر او به هلاکت شایسته‌تر نیست، پس چرا خداوند این مردمی که به جهت ابلیس مرتکب عمل گناه شدند را نابود کرد ولی ابلیس را با آن همه دغلی مهلت داد؟! مگر نه این است که پروردگار ما با تدبیر و حکم خود می‌داند که چه کسی را هلاک و چه کسی را باقی گذارد؟ پس همین طور درباره صیّادان روز شنبه و قاتلان حضرت حسین علیه السلام حکیمانه حکم فرموده، و

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۶۵.

۲ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۱۲.

بازخواست مختصّ بندگان است نه خدای تعالی.

و حضرت باقر علیه السلام فرمود: وقتی پدرم این حدیث را بیان فرمود، یکی از افراد مجلس گفت ای زاده رسول خدا، چگونه خدا نسل این گروه را به خاطر گناهان و معاصی گذشتگان و پدرانشان مورد عتاب و توبیخ قرار می‌دهد؛ با اینکه خود فرموده: «هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد».^(۱)

پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: بی‌شک قرآن به لغت عرب نازل شده و عربها را به لغتشان مخاطب قرار می‌دهد، مردی از قبیله تیم، که قبیله‌اش یک شهری را غارت کرده و همه را کشته بودند، گفت شما فلان شهر را غارت کردید و فلان کار را انجام دادید، ولی فرد عرب، به جای لفظ شما غارت کردید، می‌گوید ما فلان کار را با فلان قبیله کردیم، و ما آل فلان را به اسارت گرفتیم، و ما فلان شهر را نابود کردیم. آنها قصد آن را ندارند که خود را در آن کار شریک بدانند، قصد آنان سرکوفت قومشان است ولی قصد عربها افتخار است، که قوم ایشان بود که فلان کار را انجام داد.

و کلام خداوند در این آیات توبیخ گذشتگان و سرزنش این افرادی است که امروز بر آن کردار مباهات می‌کنند، زیرا آن لغتی است که قرآن بر آن نازل شده است، و بدین خاطر بوده که بازماندگان از اعمال گذشتگان خود راضی و خشنود بودند و آن را بر آنان روا می‌داشتند، پس می‌شود به ایشان گفت شما مرتکب آن اعمال شدید، یعنی به زشتی کارشان رضایت دادید.^(۲)

از ابو حمزه ثمالی نقل است که گفت یکی از قضات اهل کوفه بر حضرت

۱ - سوره مبارکه انعام آیه ۱۶۴.

۲ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۳۱۲.



سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده و گفت خدا مرا فدایت کند! مرا از حقیقت آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ اِيَّاماً اَمِينٍ»^(۱) «و در میان آنها و قریه‌هائی که در آنها برکت دادیم، قریه‌هائی را که آشکار بودند قرار دادیم و سیر و سفر در میان آنها مقرر نمودیم. شبها و روزها در این قریه‌ها با کمال امنیت مسافرت کنید». آگاه فرما؟

حضرت فرمود اطرافیان شما در عراق چه می‌گویند؟ گفت می‌گویند مراد از قریه، مکه است.

فرمود مگر در جایی بیشتر از مکه سرقت دیده‌ای؟ گفت پس آن چیست؟
فرمود مراد فقط مردان قریه است. گفت این در کجای قرآن است؟
فرمود مگر آیه «و بسا ده و آبادی که از فرمان پروردگارشان و فرستادگان او سر باز زدند»^(۲) «و آن آبادیها را چون ستم کردند هلاک کردیم»^(۳) «و از شهری که در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم پرس»^(۴) را نشنیده‌ای؟ آیا پرسش از قریه و آبادی می‌کنند یا از مردان قریه؟

راوی گوید آن حضرت در این معنی آیات دیگری را نیز تلاوت نمود.
سائل پرسید قربانت گردم، پس اینان چه کسانی هستند؟ فرمود آنان ما هستیم، مگر این آیه را نشنیده‌ای که فرموده «شبها و روزها در این قریه‌ها با کمال امنیت مسافرت کنید»؟ فرمود مراد ایمنی از انحراف و کجی است.^(۵)

۱ - سوره مبارکه سباء آیه ۱۸.

۲ - سوره مبارکه طلاق آیه ۸.

۳ - سوره مبارکه کهف آیه ۵۹.

۴ - سوره مبارکه یوسف آیه ۸۲.

۵ - بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۱۴۵ حدیث ۱.

از عبد الله بن سنان نقل است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود مردی به حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام گفت فلانی شما را منسوب به گمراهی و بدعت می کند!

فرمود رعایت حق مجلس آن مرد را به خاطر نقل گفتارش به ما نکردی، و حق مرا نیز مراعات نکردی چرا که از برادرم مطلبی را به من رساندی که از آن خبر نداشتم، براستی که مرگ همه ما را فرا می گیرد، و بیرون شدن از خاک و رستاخیز و قیامت محلّ قرار ما است، و خداوند میان ما حکم می فرماید. به پرهیز که غیبت کسی را نکنی، زیرا غیبت غذای سگان جهنّم است.

و بدان کسی که بسیار عیب مردمان را می گوید، همان زیاده گویی به زیانش شهادت می دهد که به همان مقدار به دنبال عیب بوده. ^(۱)

شخصی از آن حضرت پرسید سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ فرمود هر کدام دارای آفاتی است، و در صورت نداشتن آفت، حرف زدن بهتر از سکوت است.

پرسید ای زاده رسول خدا این چگونه است؟ فرمود زیرا خداوند انبیا و اوصیا را به خموشی و سکوت مبعوث نفرمود بلکه به سخنرانی و کلام مبعوث نموده، و بهشت جزای سکوت نشده، و نه ولایت خداوند بدان واجب، و نه آتش جهنّم به خاطر آن محصور، و نه غضب الهی بدان فرو نشیند، و همه اینها فقط و فقط در پرتو کلام و سخن گفتن است، و من قادر نیستم که ماه را با خورشید برابر کنم، تو فقط فضل سکوت بر کلام را می گویی نه فضیلت کلام و سخن گفتن بر سکوت و



خمودی را.^(۱)

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده مردی همراه با فردی که گمان داشت او قاتل پدرش می باشد نزد حضرت امام سجّاد علیه السلام رسیده و اعتراف نمود و مستوجب قصاص شد، آن حضرت از ولی دم خواستار عفو او شد تا خداوند ثوابش را عظیم دارد، ولی دم دلش راضی نشد.

پس حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام به ولی دم که خواهان قصاص بود فرمود:

اگر از این مرد فضیلتی یادت می آید به خاطر همان او را عفو کن، و از این گناهش در گذر.

گفت ای زاده رسول خدا، او را بر من حقی است، ولی نه در آن حدّ که موجب عفو از قتل پدرم باشد.

فرمود پس چه قصدی داری؟! گفت پرداخت دیه، اگر قصد آن حق را دارد، من هم با او با پرداخت دیه کنار آمده و از او می گذرم.

حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود حق او در ذمه تو چیست؟

گفت ای زاده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من یکتاپرستی را به همراه نبوت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت حضرت علی علیه السلام و باقی امامان علیهم السلام یاد داده است.

حضرت فرمود آیا چنین حقی کفایت از خون پدرت نمی کند؟ به خدا سوگند این چنین حقی در عوض خون بهای تمام اهل زمین از ابتدا تا انتها جز انبیاء و امامان علیهم السلام اگر کشته شوند کفایت می کند، زیرا هیچ چیزی وفا به خون اینان

نمی‌کند. (۱)

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: روزی زهری بر پدرم حضرت امام سجّاد علیه السلام وارد شد در حالی که بسیار محزون و غمبار بود، پدرم به او فرمود تو را چه شده که این چنین محزونی؟! گفت ای زاده رسول خدا، غمها و غصه‌هایی است که پیوسته از جهت حسودان و طمعکاران در موقعیتم بر من وارد می‌شود، تا جایی که دیگر به هیچ کس اعتماد ندارم.

حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: زبانت را حفظ کن تا دوستانت را به دست آوری. زهری گفت ای زاده رسول خدا، من در کمال خوش زبانی با اینان رفتار می‌کنم. حضرت فرمود هیهات هیهات! مبدا مبتلا به عجب شوی، و نکند کلامی گویی که مخالف دلشان باشد، هر چند عذر آن نزد تو باشد، چون تو قادر نخواهی بود به تمام مخالفین خود عذرت را بنمایی و حرفت را روشن کنی.

سپس فرمود ای زهری، کسی که از نظر عقل به کمال نرسیده، زودتر به وادی هلاکت می‌افتد.

زهری! چرا اهل اسلام را هم چون اهل و خانواده خود نمی‌بینی؛ که بزرگشان را هم چون پدر، و کوچکشان را هم چون فرزند، و همسانشان را هم چون برادر در نظر بگیری، در این صورت به کدامیک از ایشان حاضری ستم کنی، یا نفرین نموده یا آبرویش را ببری؟!.

مگر مبتلا به وسوسه ابلیس شده باشی که تو از دیگران برتری، بین اگر آن شخص بزرگتر از تو بود بگو او پیش از من اهل ایمان شده و کردار صالحش بیشتر از من است. و اگر کوچکتر از تو بود بگو من بیش از او مرتکب معصیت شده‌ام پس او



بهتر از من است. و اگر همسان تو بود بگو من به گناه خود یقین دارم ولی درباره او شک دارم، چرا یقین خود را با شک عوض کنم.

اگر دیدی اهل اسلام تو را تعظیم می کنند و مورد احترام خود قرار می دهند بگو این فضل را آنان قائلند، و اگر از اینان ستم و ناراحتی به تو رسید بگو این به خاطر گناهی است که مرتکب شده ام. که اگر تو این گونه رفتار کنی خداوند زندگی را بر تو آسان گرفته و دوستان را بسیار می نماید، و از اعمال نیک اینان خوشحال شده و به هیچ وجه از ستم اینان تأسّف نخواهی خورد.

و بدان که کریمترین فرد بر مردم کسی است که خیرش بسیار و از آنان بی نیاز بوده و عقیف باشد، و پس از او کسی است که عقیف باشد هر چند به آنها نیازمند باشد، زیرا اهل دنیا به اموال خود عشق می ورزند، پس هر که مزاحم معشوقه اینان نشود بر ایشان کرم کرده، و هر که علاوه بر عدم مزاحمت چیزی به اموالشان نیز اضافه کند عزیزتر و کریمتر بر ایشان می باشد.^(۱)

«توضیح در خصوص کلام امام علی علیه السلام»

از حضرت رضا علی علیه السلام نقل است که فرمود:

حضرت سجاد علی علیه السلام فرموده اگر شما فرد ظاهر الصّلاحی را دیدید که از پارسایی سکوت اختیار نموده و خضوع در حرکاتش هویدا بود، صبر کنید؛ مبادا این ظاهر شما را گول بزند، زیرا بیشتر افرادی که در به دست آوردن دنیا و ارتکاب محرّمات ناتوانند و دارای ثبّتی ضعیف و ترس قلبی اند؛ دین را دام و تله ای برای دنیای خود ساخته اند، و پیوسته مردم فریب ظاهر اینان را می خورند، و اگر امکان عمل حرامی

را پیدا کنند حتماً مرتکب آن خواهند شد.

و اگر دیدید او از مال حرام خودداری می‌کند، صبر کنید گول نخورید که شهوات آدمها گوناگون است، زیرا تعداد افرادی که از مال حرام خودداری می‌کنند زیاد نیست هر چند در ظاهر زیاد باشند، و در عوض خود را اجبار به اعمال زشتی مثل زنا می‌کنند و در آن مرتکب حرام می‌شوند.

و اگر دیدید از این کارهای زشت نیز خودداری می‌کنند باز هم صبر کنید! مبدا گولشان را بخورید، تا این که کاملاً به عقده دلشان بنگرید، زیرا همه افرادی که این گونه‌اند در آخر به اندیشه‌ای متین باز نمی‌گردند، و افرادی که به واسطه جهل به فساد می‌افتند بیشتر از گروهی است که با عقل اصلاح می‌شوند.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز هم صبر کنید و گول نخورید! ببینید هوای او متابع عقل او است، یا عقل پیرو هوای اوست؟ و ببینید عکس العمل او در برابر ریاستهای باطل چگونه است؛ مثبت است یا منفی؟.

زیرا گروهی از مردم در دنیا و آخرت زیان می‌کنند، زیرا دنیا را برای دنیا ترک نمودند، و لذّت ریاست باطله را بر خوشی اموال و نعمتهای مباح حلال ترجیح دادند، و همه اینها را برای ریاست باطله رها نمودند، تا اینکه اگر به او گویند از خدای به ترس، ریاست طلبی او را به گناه وادارد یا عزّت ظاهری که با گناه به دست آورده او را می‌گیرد. دوزخ او را بس است و هر آینه بد بستری است.

و او بی‌هدف به هر دری می‌کوبد، اولین باطل او را به دورترین زیان و خسارت رهبری می‌کند، و پس از آن که درخواست کار باطل را می‌کند خدایش نیز او را در طغیانش می‌کشاند، پس او حرام خدا را حلال داشته و حلال خداوند را تحریم می‌کند، و اگر ریاستش، همان که موجب بدبختی او شده، سالم بماند دیگر برایش



مهم نیست مطلبی از دینش فوت شود، این افراد همانهایند که خدا به آنها غضب نموده و مشمول لعن و نفرین خود ساخته و عذابی خوارکننده برایشان مهیا فرموده است.

ولی انسان واقعی و مرد کارزار تکامل، همان انسان نیکویی است که تمام وجودش تابع امر و فرمان خدا است، و نیرویش وقف رضای خدا است، خواری با حق که همراه عزّت ابد باشد را بر عزّت ظاهری که در باطل است ترجیح می‌دهد، و نیک می‌داند که ضرر اندکی که از این رفتار عایدش می‌گردد در نهایت او را به سرایی که نعماتش دائمی و عاری از هر هلاکت و نابودی است رهنمون می‌شود، و خوب دریافته که خوشی بسیار هواپرستی، او را گرفتار عذابی خواهد کرد که قطع و زوال ندارد.

اینان انسانند و مردان نیکو! پس پیرو ایشان شده و اقتدا به راهشان کنید، و بدرگاه پروردگارتان به آنها متوسّل شوید که بازگشت نداشته و خواسته‌ای ناکام نمی‌ماند.^(۱)

از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل است که حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود:

اگر یک فردی را دیدید که خیلی سر براه است و کارهای درستی انجام می‌دهد و در منطق و سخن‌اش این گونه است که آهسته صحبت می‌کند و حرکاتش خیلی با خضوع است، آرام صحبت می‌کند و خاضعانه حرکت می‌کند آرام باش، حول نشو، گول نخور، خیلی افراد هستند که چون در به دست آوردن دنیا ناتوان هستند و به خاطر این که آدم کم اراده‌ای هستند و نمی‌توانند محرمات را انجام دهند، آهسته

حرف می‌زنند و سر براه هستند، در حقیقت آب نمی‌بینند والا شناگر ماهری هستند و انسان سستی هستند. ممکن است فردی سر بیزیر باشد و خضوع و خشوع کند، با مردم گرم صحبت کند و این به خاطر ترسش باشد. این فرد دین را مایه فریب مردم قرار می‌دهد، و به این وسیله مردم را صید می‌کند، با ظاهرش مردم را دایما گول می‌زند.

اگر مال حرامی را بتواند به دست بیاورد آن را تصاحب می‌کند از مال حرام خودش را نگه نمی‌دارد حواستان جمع باشد و صبر کنید تا ببینید عقلش چگونه است بعضی به خاطر بی‌حالی و ترسی که دارند گناه نمی‌کنند خیلی‌ها هستند همه خوبیها را دارند، ولی دینشان، رهبرشان نیست. یک دفعه جوش می‌آورند خیلی وقت‌ها به وسیله نادانی و ناهمهی کارهایی انجام می‌دهند که عقلشان خراب می‌شود. اگر کسی را دیدید عقلش خوب است ببینید آیا هوای نفسش بر عقلش غلبه دارد یا عقلش بر هوای نفس‌اش.

اگر عقلش بر هوای نفسش غلبه دارد، هر جا می‌رسد هوای نفسش را زیر پایش می‌گذارد صبر کنید ببینید عکس العمل او در مقابل ریاست‌های باطل چگونه است.

مهمترین چیز حب جاه است، آخرین چیزی که از قلب آدمی که برآستی وارد کمالات شده خارج می‌شود حب جاه است.

فکر نکنید هر کس هوای نفس نداشت آدم خوبی است. گاه این شخص بدتر از آدمی است که دنیا را دارد زیرا این فرد دنیا را ترک می‌کند برای به دست آوردن دنیا. لذت‌های حلال را ترک می‌کند برای ریاستش، همه خوبی‌ها را دارد برای ریاستش، این فرد می‌خواهد از گناه برای خودش عزت درست کند این شخص



نصیص جهنم است.

او به خاطر ریاست طلبی نمی‌داند چکار کند و چگونه خودش را جمع و جور کند به خاطر همین ریاست طلبی باطلی را شروع کرده و حال آن که در انتها خسارت پیدا کرده است. حضرت می‌فرمایند حلال خدا را حرام می‌کند و حلال می‌کند آنچه که حرام است و هیچ باکی ندارد که دینش را از دست بدهد.

اینها کسانی هستند که خدا بر آنها لعنت کرده. حضرت می‌فرمایند شما را اینها گول نزنند ولی در ادامه حضرت می‌فرمایند مرد و آقا، همه مردانگی و انسانیت و بهترین مردان و انسان‌ها کسی است که خواسته‌های خودش را تابع امر خدای تعالی می‌کند. اگر انسان تابع امر خدای تعالی باشد از هیچ چیز نمی‌ترسد اگر همه مردم از او بدشان بیاید چون خدا خواسته عیبی ندارد.

به سلمان گفتند ریش تو بهتر است یا دم سگ، او گفت اگر از صراط عبور کنم ریش من و الا دم سگ.

این فرد تمام قوای جسمیش را در راه رضایت خدا جمع می‌کند، می‌گوید ذلت با حق برایش بهتر است از این که عزت دائمی داشته باشد اگر ذلیل‌ترین افراد صاحب حق باشند برایش بهتر است از عزت ابدی باطل.

این شخص می‌داند ناراحتی که از دشمنش رسیده آخرش به یک نعمتی خواهد رسید که به هیچ وجه از بین نمی‌رود.

فردی که هوای نفسش را تابع امر خدا قرار می‌دهد نه این که هوای نفس نداشته باشد هوای نفس را باید خدایی کرد، خواسته‌های نفسانی گاه اماره بالسوء و گاه اماره به خوبی است نفس بنده خدا، اماره بالسوء نیست. اگر قطعه قطعه‌اش کنند یک گناه نمی‌کند. اگر چنین آدمی را پیدا کردید از بهترین انسان‌ها است به او

متمسک شوید یعنی دامن او را بگیرید که این آدم به دردتان می خورد و استاد است و به کارها و رسومات او اقتدا کنید اگر خواستید بروید درب خانه خدا به وسیله او بروید.

اینان دعایشان از جانب خدا رد نمی شود اگر چیزی بخواهند مأیوس نمی شوند، این طمع را نداشته باشید که مستجاب الدعوه باشید بنده خدا نمی خواهد مستجاب الدعوة باشد. اگر کسی خودش را این جوری قرار دهد که مردم مطیع او بشوند و حرفش را گوش دهند دورو برش جمع شوند به سنت و دستوراتش اقتدا کنند درب خانه خدا شما را وسیله قرار دهند این خودش هوای نفس است و خواسته بدی است.



«ترجمه بعضی از مناجات‌های حضرت امام سجاد (ع)»^(۱)

ترجمه مناجات محبین:

پروردگارا، چه کسی است که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و جز تو کس دیگری را دوست داشته باشد؟!

کیست که به قرب تو، انس گرفته باشد و لحظه‌ای از تو رو برگرداند؟!

محبوبم، عزیزم، پروردگارم، ما را از کسانی قرار بده که برای مقام قرب و دوستی و اطاعت خود انتخاب‌شان کرده‌ای و برای مودت و محبت خود خالصشان نموده‌ای و برای دیدارت مشتاقشان فرموده‌ای. و برای خواسته‌هایت خشنودشان نموده‌ای. و نعمت دیدارت را به آنها عطا کرده‌ای. و از دوری و فراق پناهمان داده‌ای. و در عالم صدق و صفا، کنار خود جایشان داده‌ای. و برای شناسائی مقام عظمت خود مختصّشان نموده‌ای. و آنها را دلباخته محبت کرده‌ای. و برای مشاهدات انتخابشان فرموده‌ای. و روی آنها را تنها به سوی خود قرار داده‌ای. و قلب آنها را تنها برای محبت خود فارغ نموده‌ای. و به آنچه نزد تو است مایلشان فرموده‌ای. و یاد خود را به آنها الهام کرده‌ای. به آنها شکر و سپاسگزاری را تعلیم داده‌ای. و تنها به اطاعت خود مشغولشان نموده‌ای. و آنها را در میان مردم از شایستگان قرار داده‌ای. و برای مناجات خود انتخابشان فرموده‌ای. و از هر چیزی که از تو جدایشان می‌کند جدایشان کرده‌ای.

۱ - برگرفته از کتاب‌های مختلف مؤلف محترم.

محبوبم، پروردگارم، ما را از کسانی قرار بده که از باطن و قلب با توجّه به تو شاد و خشنود و از دل ناله شوق می‌کشند و در همه عمر به خاطر محبت به تو ناله عاشقانه دارند.

پیشانی‌شان در پیشگاه عظمت تو در سجده است. و چشمهایشان در راه خدمت به تو شبها بیدار است. و اشکشان از ترس آن که مبدا محبت تو نسبت به آنها کم شود، جاری است. و دلهایشان به محبت تو بستگی دارد. هیبت تو دلشان را از جهان و دنیا کنده است.

ای کسی که انوار قدسش چشم دوستانش را روشن کرده و زیبایی و تجلیات وجه مقدّست دل‌آهنائی را که می‌شناسندت به شوق و نشاط واداشته است.

ای آرزوی قلوب مشتاقان!

ای آخرین مقصد دوستان!

درخواستم از تو فقط محبت تو و محبت به کسی که تو او را دوست داری و محبت به هر کاری که مرا به قرب تو می‌رساند، است.

درخواست می‌کنم که خودت را از هر چه غیر تو است در قلب من محبوبتر قرار بده.

و درخواست دارم محبت مرا منجر به مقام خشنودی خود سازی.

و درخواست دارم که میزان شوقم را به خودت بیشتر از گناهانم قرار دهی.

خدایا بر من منت گذار و اجازه ده نظری به سوی تو کنم و تو را با کمال معرفت

با چشم دل ببینم.

خدایا، تو هم با چشم محبت و لطف به من نگاه کن، صورت از من برنگردان.

خدایا، مرا اهل سعادت و مسافران راه حقیقت و آهنائی که قدم به سوی تو بر



می دارند قرار بده؛ ای مهربانترین مهربانها.^(۱) مرحوم حاج ملا آقا جان شبها غالباً چند دقیقه‌ای با خدای تعالی با زبان حضرت امام سجاد و یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام مناجات می‌کرد.

او مناجات خائفین را می‌خواند و اشک می‌ریخت و حال او این گونه بود که من با ترجمه‌ای که از این مناجات می‌کنم برای شما تا حدی که ممکن بوده توضیح می‌دهم او می‌خواند ...

ترجمه مناجات خائفین:

محبوبم، معبودم، عزیزم، آیا می‌توانم باور کنم، با ایمانی که به تو دارم باز هم عذابم کنی؟!
یا با عشق و محبتی که به تو دارم مرا از خود دور کنی؟!
یا با امیدی که به مهربانی و لطف تو دارم مرا محروم نمایی!؟

۱ - «مناجات محبین»:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «الهی مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مُحِبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَابْتَغَى عَنْكَ حَوْلًا. إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ أَضْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لَوَدِّكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوْقَتَهُ إِلَيْنَا لِقَائِكَ وَرَضِيَّتَهُ بِقَضَائِكَ وَمَخْتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَيْنَا وَجْهَكَ وَحَبْوَتَهُ بِرِضَاكَ وَأَعَدَّتْهُ مِنْ هَجْرِكَ وَقَالَكَ وَبَوَّأَتْهُ مَقْعَدَ الصَّدَقِي فِي جِوَارِكَ وَخَصَصْتَهُ بِمِعْرِفَتِكَ وَأَهْلَيْتَهُ لِعِبَادَتِكَ وَهَيَّيْتَ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ وَأَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ وَفَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ وَرَغَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ وَالْهَمَّتُهُ ذِكْرَكَ وَأَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ وَشَعَلْتَهُ بِطَاعَتِكَ وَصَيَّرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِّيَّتِكَ وَاخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاتِكَ وَقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ. اَللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ دَأْبُهُمُ الْأَرْتِبَاحُ إِلَيْكَ وَالْحَنِينُ وَدَهْرُهُمُ الرَّفْرَفَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ جِبَاهُهُمْ سَاجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ وَغُيُوبُهُمْ سَاهِرَةٌ فِي خِدْمَتِكَ وَدُمُوعُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ خَشْيَتِكَ وَقُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمُحِبَّتِكَ وَأَفْئِدَتُهُمْ مُنْخَلَعَةٌ مِنْ مَهَابَتِكَ يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لَا بُضَارَ مُجِيبِهِ رَاقِقَةٌ وَسُبُحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبٍ غَارِفِيهِ شَائِقَةٌ يَا مَنْ مَنَى قُلُوبُ الْمُشْتَاقِينَ وَيَا غَايَةَ أَمَالِ الْمُحِبِّينَ أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصلُنِي إِلَيْكَ قُرْبِكَ وَأَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ سِوَاكَ وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِلَيْكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَشَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عِصْيَانِكَ وَأَمْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَيَّ وَ أَنْظُرْ بَعَيْنَ الْوُدِّ وَالْعَطْفِ إِلَيَّ وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي وَجْهَكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْأَسْعَادِ وَالْخَطْوَةِ عِنْدَكَ يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشرة.

یا با پناهی که به عفو تو آورده‌ام مرا به آتش جهنّم و عذابت تسلیم کنی؟! حاشا ... ، از وجه کریمانه تو دور است که مرا ناامید گردانی.

مرحوم حاج ملاّ آقا جان اینجا زانوی غم را در بغل می‌گرفت و اشک می‌ریخت و به این مناجات ادامه می‌داد و می‌گفت:

ای کاش می‌دانستم که مادر مرا برای بدبختی و ناراحتی زائیده، که ایکاش مرا نمی‌زائید و بزرگم نمی‌کرد.

و ای کاش می‌دانستم که مرا خوشبخت و سعادت‌مند قرارم داده‌ای و برای قرب به خود و بودن در کنار خود اختصاصم داده‌ای که در این صورت چشمانم روشن و قلبم آرام می‌شد.

عزیزم، محبوبم، آیا صورتهائی را که برای سجده به تو روی خاک فرود آمده سیاهش می‌کنی؟! یا زبانی را که به عظمت و ثنا و جلال و مجد تو سخن گفته لالش می‌نمائی؟! یا دلتهائی را که پر از محبّت تو است مُهرش می‌کنی؟! یا گوشهائی را که از شنیدن نام تو روی ارادت به تو لذّت می‌برد ناشنوایش می‌کنی؟! یا دستهائی را که به امید لطف و رأفت به درگاهت دراز شده در بندشان می‌کنی؟! یا بدنهای را که در راه بندگیت رنج برده و لاغر شده عقابش می‌کنی؟! یا پاهائی را که در راه عبادت تو سعی کرده عذابشان می‌کنی؟! نه چنین است ...

عزیزم، محبوبم، درهای رحمت را به روی بندگان موحدت مبند و مشتاقانت را از نگاه به جمال زیبایت محروم مکن.



محبوبم، عزیزم، جان و روحی را که به او عزّت توحید بخشیده‌ای چگونه در هجرانت خوار و ذلیل می‌کنی؟!
باطنی را که بر محبت و مودّت دل بسته، چگونه آن را به حرارت آتش جهنّم می‌سوزانی؟!

عزیزم، محبوبم، مرا از غضب دردناک و سخت و عظمت پناه بده.
ای پر محبت، ای پر رأفت، ای احسان‌کننده بر بندگان، ای بخشنده به همه کس، ای مهربان به دوستان، ای جبران‌کننده ضررها، ای قهرکننده از دشمنان، ای آمرزنده، ای پرده‌پوش بدیهای بندگان، مرا از عذاب آتش جهنّم و رسوائی و ننگ و مفتضح شدن در روزی که خوبان از بدان، جدا و حالات دگرگون و عقبات هول‌انگیز و نیکوکاران نزدیک و بدکاران دور، می‌شوند و هر کسی به نتیجه آنچه کرده خواهد رسید و حال آنکه به آنها ظلم نمی‌شود نجات مرحمت بفرما.^(۱)

۱ - «مناجات خائفین»:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «إِلَهِي أَتَزَاكَ بَعْدَ الْأَيَّامِ بِكَ تُعَذِّبُنِي أَمْ بَعْدَ حُبِّي إِيَّاكَ تُبْعِدُنِي أَمْ مَعَ رَجَائِي لِرَحْمَتِكَ وَصَفْحِكَ تُخَرِّمُنِي أَمْ مَعَ اسْتِجَارَتِي يَعْفُوكَ تُسَلِّمُنِي حَاشَا لَوُجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِي. لَيْتَ شِعْرِي أَلِلْشَّقَاءَ وَلَدْتُنِي أُمِّي أَمْ لِلْعَنَاءِ رَبَّتْنِي فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ تُرَبِّنِي. وَ لَيْتَنِي عَلِمْتُ أَمِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ جَعَلْتَنِي وَ يَقْرَبِكَ وَ جَوَارِكَ خَصَصْتَنِي فَتَقَرَّرْ بِذَلِكَ عَيْنِي وَ تَطْمَئِنِّ لَهُ نَفْسِي. إِلَهِي هَلْ تُسَوِّدُ وَجُوهًا خَرَّتْ سَاجِدَةً لِعَظَمَتِكَ أَوْ تُخْرِسُ السِّنَّةَ نَطَقَتْ بِالثَّنَاءِ عَلَى مَجْدِكَ وَ جَلَالِكَ أَوْ تَطْبِعُ عَلَى قُلُوبٍ أَنْطَوَتْ عَلَى مَحَبَّتِكَ أَوْ تُصِمُّ أَسْمَاعًا تَلَذَّذَتْ بِسَمَاعِ ذِكْرِكَ فِي إِزَادَتِكَ أَوْ تَعْلُ أَكْفًا رَفَعَتْهَا الْأُمَالُ إِلَيْكَ رَجَاءً وَ رَأْفَتِكَ أَوْ تُعَاقِبُ أَبْدَانًا عَمِلَتْ بِطَاعَتِكَ حَتَّى نَجَلَتْ فِي مُجَاهَدَتِكَ أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلًا سَعَتْ فِي عِبَادَتِكَ. إِلَهِي لَا تُغْلِقْ عَلَى مَوْحِدِكَ أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ لَا تُحْجِبْ مُشَاقِقِكَ عَنِ الْأَنْظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ. إِلَهِي نَفْسٌ أَعَزَّزْتُهَا بِتَوْحِيدِكَ كَيْفَ تُذَلِّلُهَا بِمَهَانَةِ هِجْرَانِكَ وَ ضَمِيرٌ أُنْعَدَّ عَلَى مَوَدَّتِكَ كَيْفَ تُحْرِقُهُ بِخَرَارَةِ نِيرَانِكَ. إِلَهِي أَجْزَنِي مِنَ الْيَمِّ غَضَبِكَ وَ عَظِيمِ سَخَطِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَنُ يَا جَبَّارُ يَا قَهَّارُ يَا غَفَّارُ يَا سَتَّارُ نَجِّنِي بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ قُضِيحَةِ الْغَارِ إِذَا أَمْتَارَ الْأَخْيَارَ مِنَ الْأَشْرَارِ وَ خَالَتِ الْأَحْوَالُ وَ هَالَتِ الْأَهْوَالُ وَ قَرَّبَ الْمُحْسِنُونَ وَ بَعَدَ الْمُسِيئُونَ وَ وُفِّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ».

مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره.

ترجمه مناجات شاگردین:

محبوبم، پروردگارم، نعمتهای فراوان و پی در پی تو مرا از وظیفه شکرگزاری غافل کرده. و فرو ریختن فضل و کرمات بر من، مرا از احصاء ثنا و شکر عجز نموده است.

عطا و کرم پیوسته‌ات مرا از یاد محامد اوصاف جمالت باز داشته.

مهربانیهای دائمیت مرا از معرفتی و بیان خوبیهات ناتوان ساخته.

و این ابراز عجز و ناتوانی حال و مقال و مقام کسی که به نعمتهای فراوان و فراگیر تو در مقابل تقصیر خود اعتراف می‌کند و شهادت علیه خود می‌دهد که در انجام وظیفه شکر، اهمال کرده و حق تو را ضایع نموده است.

تو مهربانی، تو به دوستان محبت خاصی داری. تو خدای خوبی هستی. تو خدای کریمی هستی. تو خدائی هستی که از خود محروم نمی‌کنی کسی را که تو را بخواهد. تو خدائی که اگر کسی به تو چشم امید داشته باشد او را محروم نمی‌کنی. ای عزیزی که امیدواران و محتاجان همه به ساحت قدس تو فرود می‌آیند.

ای محبوبی که، طالبان عطا به عرصه عنایت اقامت می‌کنند و امیدوارند. پس ای مهربان، امیدهای ما را با یأس روبرو نفرما؛ و لباس ناامیدی بر ما مپوشان.

عزیزم، محبوبم، شکر من در مقابل نعمتهای بزرگ تو بسیار کوچک است. و حمد و ثنای من در مقابل کرم تو بسیار ناچیز است.

خدای من، نعمت تو از انوار ایمان مرا به زیورهای مجللی آراسته و تاج عزت بر سرم نهاده است.



پروردگار خوبم، احسانت رشته علاقه و طوقهای شرافتی بر گردنم افکنده که هرگز من آنها را از دست نخواهم داد.

عزیزم، آن قدر نعمتهایت زیاد است که زبانم از شمارش ناتوان است. محبوبم، آن قدر آلاء و عنایات بسیار است که فهمم از درکش قاصر است تا چه رسد که بتوانم همه را اندازه گیری کنم.

عزیزم، قربانت گردم، من چگونه می توانم تو را شکر کنم و حال آن که همین توفیق شکر کردن را تو به من داده ای و خودش احتیاج به شکر دیگری دارد. محبوبم، هر چه من بگویم لك الحمد، الحمد لله، برای این کلام که تو توفیقش را داده ای باز باید بگویم لك الحمد.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرت به درآید

محبوبم، عزیزم، پروردگار خوبم، همان گونه که ما را در اول به لطف غذا دادی و در مهد حکمت صنعت پرورش دادی پس نعمتهای فراوان و خوبت را بر ما تمام کن و ناگواریهای انتقامت را از ما دفع کن و به ما در دو عالم بزرگترین و بالاترین حظ و لذت را هر چه زودتر عنایت کن.

محبوبم، قربانت گردم، شکر و حمد برای تو باد به خاطر ابتلا و آزمایش نیکویت از من و به خاطر وفور نعمتهایت، حمدی که با خشنودیت موافق باشد و احسان و عطا و نیکی بزرگ تو را بر ما قرار می دهد.

ای خدای عظیم، ای خدای کریم، به مهربانیت، ای مهربانترین مهربانها. (۱)

۱ - «مناجات شاکرین»:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «إِلَهِي أَذْهَلَنِي عَنْ إِفَامَةِ شُكْرِكَ تَتَابِعْ طَوْلَكَ وَاعْجَزَنِي عَنْ إِحْصَاءِ ثَنَائِكَ فَيُضْ فَضْلَكَ وَشَغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَحَامِدِكَ تَزَادُفْ عَوَائِدِكَ وَاعْيَانِي عَنْ نَشْرِ عَوَارِفِكَ تَوَالِي أَيَادِيكَ وَهَذَا مَقَامٌ مِّنْ

«مناجات شاکن»

محبوبم، معبودم، شکایت از نفسم نزد تو آورده‌ام، که مرا بسیار به بدی امر می‌کند، به خطاها مبادرت می‌ورزد، با حرص و ولع عجیبی به معصیت تورو می‌آورد، خود را در معرض غضب و سخط تو قرار می‌دهد، مرا به سوی راههای انحرافی و هلاک‌کننده راهنمایی می‌کند، در مقابل تو از پست‌ترین هلاک‌شوندگان قرار می‌دهد، این نفس من تعلّش در اطاعت تو بسیار است، آرزوهای بیهوده درازی دارد، اگر ناراحتی به او رو آورد جزع و بی‌تابی می‌کند و اگر بخواهد به او خوبی برسد مانع می‌شود، تمایل زیادی به لهو و لعب دارد و سر تا پا غفلت و سهو و خواب‌آلودگی است، مرا با سرعت و شدت به طرف مهالک و خطرات می‌برد و توبه‌ام را با وعده‌هایش به تأخیر می‌اندازد.

محبوبم، عزیزم، از شیطان هم شکایت دارم، آن دشمنی که نفس اماره‌ام را گمراه می‌کند، آن شیطانی که مرا فریب می‌دهد، دلم را از وسوسه پر کرده و اوهام و

⇒ اعْتَرَفَ بِسُبُوغِ النِّعْمَاءِ وَ قَابِلَهَا بِالتَّقْصِيرِ وَ شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْأَهْمَالِ وَ التَّضْيِيعِ وَ أَنْتَ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ الْبَرُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ فَاصِدِيهِ وَلَا يَطْرُدُ عَنْ فَنَائِهِ أَمِلِيهِ بِسَخَايِكَ تَحُطُّ رِحَالُ الرُّاجِينَ وَ بَعْرُصَتِكَ تَقْفُ أَمَالَ الْمُسْتَرْ مَدِينٍ فَلَا تُقَابِلُ أَمَانَنَا بِالْخُيْبِ وَ الْأَيْثَاسِ وَ لَا تُبْلِسُنَا سِرْبَالَ الْقَنُوطِ وَ الْأَيْثَاسِ. إِلَهِي تَضَاعَرَ عِنْدَ تَعَاظِمِ الْأَنْكَ شُكْرِي وَ تَضَاعَلَ فِي جَنْبِ إِكْرَامِكَ إِثْيَائِي تَنَائِي وَ نَشْرِي جَلَّلْتَنِي نِعْمَكَ مِنْ أَنْوَارِ الْإِيمَانِ حُلَاً وَ ضَرَبْتَ عَلَيَّ لَطَائِفَ بَرِّكَ مِنْ الْعَزِّ كَلَالاً وَ قَلَّدْتَنِي مِنْتَكَ فَلَا أَيْدٍ لِاتِّحُلُّ وَ طَوْقَتَنِي أَطْوِاقاً لَا تُفْلُ فَلَا تُنْكَ جَمَّةً ضَعُفَ لِسَانِي عَنْ إِحْصَائِهَا وَ نِعْمَا وَ كَ كَثِيرَةٍ قَصَّرَ فَهْمِي عَنْ إِذْرَاكِهَا فَضَاءً عَنْ اسْتِغْضَائِهَا فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَنْتَقِرُ إِلَيَّ شُكْرِي فَكَلِمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَ جَبَّ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ. إِلَهِي فَكَمَا غَدَّيْتَنَا بِالطُّفِكَ وَ رَبَّيْتَنَا بِصُنْعِكَ فَتَمِّمْ عَلَيْنَا سَوَابِغَ الْإِنْعَمِ وَ أَدْفَعْ عَنَّا مَكَارَهَ الْإِنْقَمِ وَ آتِنَا مِنْ حُظُوظِ الْأَدْرَارِ مِنْ أَرْغَمَهَا وَ أَجَلِّهَا عَاجِلاً وَ آجِلاً. وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بِلَائِكَ وَ سُبُوغِ نِعْمَاتِكَ حَمْدُكَ يُؤَافِقُ رِضَاكَ وَ يَمْتَرِي الْعَظِيمَ مِنْ بَرِّكَ وَ نَدَاكَ يَا عَظِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَمِيدُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشرة.



خیالاتی که از ناحیهٔ اوست، قلب مرا احاطه کرده و نفسم را به هواپرستی کمک می‌کند و محبت دنیا را بر من جلوه می‌دهد و بین من و اطاعت و قرب تو حائل می‌شود.

محبوبم، معبودم از دل سنگ پر قساوتم که با وسوسهٔ شیطان در گردش است، به تو شکایت می‌کنم، از نفس سرسختی که صفات رذیله و خوی بد دارد، به تو شکایت می‌کنم. و از چشمی که از ترس تو نمی‌گرید و از هر چه خوشش می‌آید به آن نگاه می‌کند به تو شکایت می‌کنم.

محبوبم، پروردگارم، قدرت و قوتی به غیر از قوت و توانائی تو نیست. و برای من نجاتی از ناگواریها و مصائب دنیا جز نگهداری تو نیست. پس عزیزم، از تو به حکمت بالغه و اراده و مشیت نافذات، درخواست می‌کنم که مرا جز در معرض جود و کرم قرار ندهی. و در تیررس بلاها و ناگواریهایم نگهم داری و در مقابل دشمنانم یار و مددکارم باشی، پوشاننده عیوب و رسوائیم باشی، از بلاها نگهدارم باشی، از گناهان مانعم باشی، به رأفت و مهربانیت ای مهربانترین مهربانها.^(۱)

«مناجات تأیین»

۱ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ آثَارَةً وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادَرَةً وَ بِمَعَاصِيكَ مُوَلَّعَةً وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُكُ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهَوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعِلَالِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعُ وَ إِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ مِثَالَهُ إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهْوِ مَمْلُوءَةً بِالْعَقْلَةِ وَ السَّهْوِ تُشْرِعُ بِي إِلَى الْخُوبَةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ. إِلَهِي أَشْكُو إِلَيْكَ عَدُوًّا يُضِلُّنِي وَ شَيْطَانًا يُغْوِيَنِي قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْوَاسِ صَدْرِي وَ أَخَاطَطُ هُوَ اجْسَهُ بِقَلْبِي يُعَاضِدُنِي الْهَوَى وَ يُزِينُ لِي حُبَّ الدُّنْيَا وَ يَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الطَّاعَةِ وَ الزُّلْفَى. إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْبًا قَاسِيًّا مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا وَ بِالرَّيْنِ وَ الطَّنْعِ مُتَلَبِّسًا وَ عَيْنًا عَنِ الْبُكَاءِ مِنْ خَوْفِكَ جَامِدَةً وَ إِلَهِي مَا تَسْرُّهَا طَامِحَةً. إِلَهِي لَأَحُولُ لِي وَ لَأَقْوَّةُ إِلَّا بِقُدْرَتِكَ وَ لَأَنْجَاةُ لِي مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِعِصْمَتِكَ فَاسْئَلْكَ بِبِلَاغَةِ حُكْمَتِكَ وَ تَفَاذِ مَشِيَّتِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِي لِعَبْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا وَ لَتُصَيِّرَنِي لِفِتْنٍ غَرَضًا وَ كُنْ لِي عَلَى الْأَعْدَاءِ نَاصِرًا وَ عَلَى الْخَازِي وَ الْعُيُوبِ سَاتِرًا وَ مِنَ الْبَلَاءِ يَا وَاقِيًّا وَ عَنِ الْمَغَاصِي غَاصِمًا بِرَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

خدایا، محبوبا، معبودا، گناهانم لباس ذلّت به تنم کرده، دوری از تو مرا بیچاره کرده، جنایات بزرگ، دل مرا می‌رانده، بیا به وسیله این توبه‌ای که امروز من کرده‌ام دلم را زنده کن، ای کسی که تمام امید و انتظارم تویی، ای کسی که تنها از تو می‌توانم سؤال کنم، به عزّت قسم برای گناهانم جز تو بخشنده‌ای سراغ ندارم، و کسی جز تو این ورشکستگی را جبران نمی‌کند، من هم که با خضوع و توبه در خانه‌ات آمده‌ام، درمانده‌ای هستم که در مقابلت ایستاده‌ام، اگر مرا از در خانه‌ات برانی به که پناه ببرم و اگر دست رد به سینه‌ام بگذاری به کجا بروم و به که رو کنم، افسوس بر من، چقدر از تو خجالت می‌کشم و چقدر بد است وقتی که تو مرا نیامرزی و من بین مردم مفتضح گردم، ای دریغ از کارهای بد من، خواهش می‌کنم، ای معبودی که گناهان بزرگ را بخشیده‌ای و ای خدائی که ورشکستگی‌ها را جبران کرده‌ای، گناهان مرا هم ببخش، مرا مفتضح نکن و مرا در روز قیامت از بخششت دور نگه ندار.

محبوبم، معبودم، به ابر رحمت دستور ده تا برگناهانم سایه افکند، آن را بفرست تا عیوب مرا بشوید.

معبودم، مولایم، آیا بنده فراری غیر از نزد مولایش به کجا می‌تواند برگردد. آیا او را غیر از مولایش کس دیگری از غضب او می‌تواند پناه دهد. محبوبم، معبودم، اگر پشیمانی از گناه توبه است، من که به عزّت و جلالت قسم از همه پشیمان‌ترم.

و اگر طلب بخشش از تو گناهان را می‌ریزد، من که الآن طلب بخشش می‌کنم، تو می‌توانی عتاب کنی تا از من راضی شوی.

محبوبم، معبودم، تو که می‌توانی، پس با توانائیت به سوی من برگرد و توبه مرا قبول کن و با حلمت مرا عفو کن و با علمت (که می‌دانی خیلی ضعیفم) با من مدارا



کن.

معبودم، عزیزم، تو به روی بندگان در باز کرده‌ای که نامش را «توبه» گذاشته‌ای و در قرآن فرموده‌ای: توبه کنید، برگردید به سوی خدا، آن چنان توبه‌ای که بازگشت نداشته باشد.

بنابراین عذر کسی که توبه نمی‌کند و از ورود به این در رحمت که باز شده غفلت می‌کند، چیست؟

محبوبم، معبودم، اگر گناه از من قبیح بوده که انجام داده‌ام، ولی از جانب تو، عفو نیکو است که انجام می‌دهی.

محبوبم، معبودم، من که اول کسی نیستم که گناه کرده باشم.

تو از گناهکاران قبلی گذشته‌ای و به درگاه کرمت آمده‌اند، تو به آنها احسان نموده‌ای. ای دادرس بیچارگان، ای برطرف کننده غم و اندوه بینوایان، ای محبوبی که نیکوکاریت زیاد است.

ای کسی که به اسرار و مخفیات آگاهی، ای مولائی که عیوب را خوب می‌پوشانی.

من جود و کرم تو را در خانه‌ات شفیع قرار می‌دهم و متوسل به خودت و رحمت می‌گردم، دعای مرا امروز مستجاب کن و امید مرا تبدیل به یأس نفرما.

توبه مرا قبول کن و به رحمت و کرمت اشتباهات و معاصی مرا ندیده بگیر، ای مهربان‌ترین مهربانان.^(۱)

۱ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَ مَذَلَّتِي وَ جَلَلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِبَاسَ مَسْكِنَتِي وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جُنَاتِي فَأَخِيهِ بَتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُغْيَتِي وَ يَا سَوْبِي وَ مُنْيَتِي فَوَعَدْتِكَ مَا أَجِدُ لَذُنُوبِي سِوَاكَ غَافِرًا وَ لَا أَرَى لِكُسْرِي غَيْرَكَ جَابِرًا وَ قَدْ خَضَعْتُ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ وَ عَنَوْتُ بِالْأَسْتِكَانَةِ لَدَيْكَ فَإِنْ

مناجاتی را که در مصباح المتهجّد به نام دعای حزین از حضرت امام سجّاد علیه السلام نقل شده در ادامه ترجمه آن را می آوریم:

«دعای حزین»

مولایم با تو در تمام جاها مناجات می کنم، شاید به فریادم گوش دهی، آخر جرم من زیاد و حیای من کم است.

آقای من، مولای من، کدام ترس را یاد کنم و کدام را فراموش نمایم؟ اگر هیچ ترسی جز ترس از مرگ نبود کافی بود، تا چه رسد بعد از مرگ که وحشتش بیشتر و سخت تر است.

آقای من، مولای من، تا کی و تا چه وقت هی من بگویم، معذرت می خواهم و توبه کنم ولی تو درستی و صداقت و وفا را در من نبینی.

فریاد، باز هم فریاد، پناه، باز هم پناه به تو ای خدا از هوای نفس که بر من غلبه

⇒ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ قَبِيحُ الْوُدِّ وَإِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ قَبِيحُ الْاَعُوذُ فَوَا اسْفَاهُ مِنْ خَجَلِي وَافْتِضَاحِي وَالْهَفَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَاجْتِرَاحِي اسْتَلْكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظَمِ الْكَسِيرِ أَنْ تَهَبَ لِي مُوَبَقَاتِ الْجَزَائِرِ وَتَسْتُرَ عَلَيَّ فَاضِحَاتِ السَّرَائِرِ وَلَا تُخْلِنِي فِي مَشْهَدِ الْقِيَامَةِ مِنْ بَرْدِ عَقُوكَ وَغَفْرِكَ وَلَا تُعْرِبَنِي مِنْ جَمِيلِ صَفْحِكَ وَشَرِّكَ.

إِلَهِي ظَلَلْتُ عَلَى ذُنُوبِي غَمَامَ رَحْمَتِكَ وَأَرْسِلْ عَلَيَّ عُيُوبِي سَحَابَ رَأْفَتِكَ.

إِلَهِي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْأَبِيُّ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ أَمْ هَلْ يُجِيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِوَاهُ.

إِلَهِي إِنْ كَانَ النَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَةً فَإِنِّي وَعَزَّتْكَ مِنَ النَّادِمِينَ وَإِنْ كَانَ الْأَسْفَاهُ مِنَ الْخَطِيئَةِ حِطَّةً فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى. إِلَهِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ تُبْ عَلَيَّ وَبِحِلْمِكَ عَنِّي اغْفُ عَنِّي وَبِعِلْمِكَ بِي اِرْزُقْ بِي. إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتُ تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عَذَرٌ مَنْ أَغْلَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ. إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبِيحُ الذَّنْبِ مِنْ عِنْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ.

إِلَهِي مَا أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصَاكَ فَتُبَّتْ عَلَيْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِكَ فَجُدْتَ عَلَيْهِ يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ يَا عَظِيمَ الْبِرِّ يَا عَلِيماً بِمَا فِي السِّرِّ يَا جَمِيلَ السِّرِّ اسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيْكَ وَتَوَسَّلْتُ بِجَنَابِكَ وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَلَا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجَائِي وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِي وَكَفِّرْ خَطِيئَتِي بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.



کرده است.

و از دست دنیا که خود را برای من زینت کرده است و از نفس اماره‌ای که همیشه مرا به بدی سوق می‌دهد، مگر به من خدا رحم کند.

ای آقای من، ای مولای من، اگر قبلاً مثل مرا مورد لطف و مرحمت قرار داده‌ای؟ به من هم رحم کن و اگر مثل مرا قبول کرده‌ای؟ مرا هم قبول کن.

ای خدائی که ساحرها را قبول کردی، مرا هم قبول کن.

ای محبوبی که من همیشه از تو خوبی دیده‌ام.

ای معبودی که صبح و شام به من غذا می‌دهی، در روزی که تنها به نزدت می‌آیم و چشم به رحمت تو دارم و همهٔ مردم، همه، حتی پدر و مادر و کسانی که من به آنها کمک کرده‌ام از من دوری می‌کنند، به من رحم کن.

اگر تو به من رحم نکنی! چه کسی می‌خواهد به من رحم کند؟ و چه کسی در قبر با من انس می‌گیرد؟ و مرا از آن وحشت نجات می‌دهد و چه کسی زبان مرا گویا می‌کند؟ وقتی که تو سؤال کنی از چیزی که خودت بهتر از من می‌دانی.

اگر بگویم آن گناهان را من کرده‌ام چطور از عدالتت فرار کنم؟ و اگر بگویم من نکرده‌ام می‌گوئی مگر خودم شاهد بر اعمال نبوده‌ام.

پس تنها راه نجات عفو تو است.

ای مولای من، عفو تو است که مرا نجات می‌دهد، قبل از آنکه لباس عذاب بر بدنم پوشیده شود.

گذشت تو مایهٔ نجات است، قبل از آنکه دستهایم بر گردنم غل و زنجیر گردد.

ای مهربان ترین مهربانان و ای بهترین بخشنندگان.^(۱)

«رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام»

بدان - خدای تو را رحمت کند - که بر تو حقوق و وظایفی است که تو را در هر جنبش و آرامش و در هر جا و مکان احاطه کرده است، و در کلیه اعضا و جوارح و در هر اندامی از بدنت که به جنبش درآوری و در هر ابزار و آلاتی که آن را به کار بندی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند؛ بزرگترین حقوق ربانی بر تو، حقی است که خدای تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسته است. و آن در حقیقت اصل و ریشه حقوق است، و وظایف و حقوق دیگر از آن منشعب می شود. آن گاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشته است که کلیه اعضا و جوارح تو را از سر تا به قدم شامل می گردد. و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و عضو تناسلی تو هر یک جداگانه حقی مقرر است. و اینها اعضای هفت گانه ای است که افعال ظاهری از آنها پدید می آید. سپس خداوند بزرگ برای کارها و افعال تو حقوقی واجب دانسته

۱ - اُنَاجِبُكَ يَا مَوْجُوداً فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي فَقَدْ عَظُمَ جُزْئِي وَ قَلَّ حَيَاتِي مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَيُّ الْأَهْوَالِ اتَّذَكَّرُ وَ أَيُّهَا أَنْسَى وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكُنْتَنِي كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَذْهَى مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ حَتَّى مَتَى وَ إِلَى مَتَى أَقُولُ لَكَ الْعُنْيِي مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُ عِنْدِي صِدْقاً وَ لَا وِفَاءً فَيَاغَوْثَاهُ ثُمَّ وَاغَوْثَاهُ بِكَ يَا اللَّهُ مِنْ هَوًى قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدْ اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَزَيَّنَتْ لِي وَ مِنْ نَفْسٍ أَمَارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ إِنْ كُنْتُ رَحِمْتَ مِثْلِي فَارْحَمْنِي وَ إِنْ كُنْتُ قَبِلْتَ مِثْلِي فَاقْبَلْنِي يَا قَابِلَ السَّحَرَةِ اقْبَلْنِي يَا مَنْ لَمْ أَزَلْ أَعْرِفْ مِنْهُ الْخُسْنَى يَا مَنْ يُعَذِّبُنِي بِالنَّعَمِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً إِنْ حَمَنِي يَوْمَ أَتَيْكَ فُؤْدًا شَاخِصاً إِلَيْكَ بَصْرِي مُقَلِّداً عَمَلِي قَدْ تَبَرَّأَ جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنِّي نَعَمَ وَ أَيْبَى وَ أَمَى وَ مَنْ كَانَ لَهُ كَبْرَى وَ سَعْيِي فَإِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي فَمَنْ يَرْحَمْنِي وَ مَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَ خَشْتِي وَ مَنْ يُنْطِقُ لِسَانِي إِذَا خَلَوْتُ بِعَمَلِي وَ سَأَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنْ قُلْتَ نَعَمَ فَأَيُّنِ الْمَهْرَبُ مِنْ عَذْلِكَ وَ إِنْ قُلْتَ لَمْ أَفْعَلْ قُلْتَ لَمْ أَكُنِ الشَّاهِدَ عَلَيْكَ فَعَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ سَرَابِيلِ الْقَطِرَانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ جَهَنَّمَ وَ التَّيْرَانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُغْلَى الْأَيْدِي إِلَى الْأَغْنَانِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ خَيْرَ الْغَافِرِينَ.



و برای نماز، روزه، صدقه، زکات و قربانی و رفتار و کردارت حق و تکلیفی مقرر داشته است.

آن گاه حقوق و تکالیفی است که در بین تو و دیگران است، و انجام آن شدیداً لازم است و واجب‌ترین حقوق این دسته، حق پیشوایان توست. پس از آن حق رعایا و حقوق زیردستان و خویشاوندان است. از این دسته از حقوق، حقوق دیگری نیز منشعب می‌گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است واجب‌تر آنها حق سلطان است که تدبیر کار تو به دست او است. سپس حق آموزگار و سپس حق آقایی که مالک تو است. هر تدبیر کننده و سرپرستی پیشوا است. حقوق زیر دست هم بر سه گونه است حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و آن که نزد تو کسب دانش کند. (زیرا نادان به منزله زیر دست و رعیت دانا محسوب می‌شود.) و حق آنان که در ملک تو هستند مانند زنان و کنیزان و حقوق ارحام و خویشاوندان و آن بسیار است. برای هر یک که در قرابت و خویشاوندی به تو نزدیکتر است حقوق واجب‌تری تعیین گردیده. واجب‌تر از همه حق مادر تو است. و سپس حق پدر تو و فرزندان و برادرت، و بعد به ترتیب هر یک از خویشان که به تو نزدیک‌تر است، آزاد کننده و ولی نعمت تو، آزاد شده‌ات که ولی نعمت اوئی، سپس حق هر که به تو احسان کرده، اذان گوی نمازت، پیشنمازت، سپس حق همنشین تو، همسایه‌ات، شریکت، سپس حق مال تو، بدهکارت، بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، و یا کسی که به او ادعا داری، کسی که با تو مشورت کند، آنکه با او مشورت کنی، و سپس حق کسی است که به نصیحت و اندرز او اقدام کرده و یا او به راهنمایی و اندرز تو پرداخته است، سپس حق بزرگتر از تو، خردسال‌تر از تو، سائل از تو، کسی که از او سؤال کنی، سپس حق

کسی است که گفتار و یا رفتار سوئی نسبت به تو روا داشته و یا موجبات مسرت و شادی و خرسندی تو را به عمد یا غیر عمد فراهم ساخته است، سپس حق همه همکیشانان و کفار ذمی و سپس حقوقی که در تغییر احوال و به اسباب پدید آیند. خوشا بر کسی که خداوند در ادای این حقوق یاریش کند و توفیق بخشد.

۱. اما حق خدای بزرگ این است که او را بپرستی و چیزی را با او شریک نسازی، چون با اخلاص چنین کنی، خدا تعهد کرده کار دنیا و آخرت را کفایت کند، و آنچه از دنیا دوست داری برایت نگه دارد.

۲. حق خودت این است که وجودت را وقف اطاعت خدا کنی، حق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و اندام را ادا کنی و از خدا در این راه کمک خواهی. ۳. حق زبان این است که با خودداری از گفتار زشت حرمتش را نگه داری، به گفتار نیک عادتش دهی، آن را جز در موارد نیاز و منافع دین و دنیا بکار نیندازی، از سخنان بیهوده زشت و بی‌ثمر که احتمال زیان دارد و سود چندان ندارد، معافش داری، زبان گواه و دلیل بر عقل آدمی است و زینت عاقل به عقل اوست و زیبایی سیرتش در زبان اوست. و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

۴. حق گوش این است که پاکش نگه داری، و این مجرای قلب را جز به روی دهان ارزشمندی که خیری در آن به وجود آرد، یا خوی ارجمندی بدان بخشد نگشائی، گوش دریچه ورود سخن به قلب است که مفاهیم گوناگون و نیک و بد را به آن می‌رساند و لا قوة الا بالله.

۵. حق چشم این است که آن را به حرام ندوزی، و جز آنجا که عبرتی در کار باشد، بصیرتی افزاید یا علمی به دست آرد، بکارش نگیری که چشم دریچه عبرت (قلب) است.



۶. حق پا آن است که با آن راه حرام نپیمائی، مرکب راهی که پویندگانش خفت و اهانت بیند قرارش ندهی، پا وسیله نقلیه توست، به راه دینت میبرد، و وسیله سبقت توست. ولا قوة الا بالله.

۷. حق دست آن است که به حرام دراز نکنی، که فردا به کیفر خدا گرفتار شوی، و امروز به سرزنش ملامتگران، و از کارهای واجب آن را عقب نکشی، بلکه با بستن دست از بسیاری از نارواها و گشودنش به بسیاری از غیر واجبات، عزیزش داری، آن گاه است که خردمندی کرده شرف دنیا و ثواب آخرت را فراهم خواهد کرد.

۸. حق اندام این است که آن را از حرام (زنا و غیره) نگه داری و (برای این کار) از فرو خواباندن چشم (نگاه نکردن) که بهترین کمک است، و یاد فراوان مرگ، و تهدید نفس به عذاب خدا، کمک‌گیری، و حفظ و تأیید از خداست، ولا حول ولا قوة الا بالله.

سپس حقوق کارها

۹. حق نماز این است که بدانی ورود به درگاه خداوند است، و در آن حال برابر خداوند ایستاده‌ای، چون این (نکته) را بدانی شایسته است همچون بنده‌ای ذلیل، خواهنده، بیمناک، ترسان، امیدوار، درمانده و زار بایستی، بنده‌ای که برای ادای احترام و تعظیم حق، با آرامش، سرافکندگی، افتادگی، تواضع، در دل با او راز و نیاز دارد و آزادی جاننش را که خطا بر آن احاطه کرده و گناه به هلاکتش کشیده از او می‌خواهد، ولا قوة الا بالله.

۱۰. حق روزه آن است که بدانی این پرده‌ای است که خداوند در برابر زبان، گوش، چشم، اندام و شکمت آویخته تا تو را از آتش بیوشاند، چنان که در حدیث

آمده «روزه سپر آتش است» اگر اعضای خود را در پس این پرده نگاه داری (و آنها را از گناه حفظ کنی) امید است (از عذاب) محبوب باشی، و اگر اعضا پشت پرده آرام نگیرد و گوشه و کنار آن بالا رود، و عضوها برای تجاوز از حدود سرکشد. چشم، نگاه شهوت‌انگیز کند، نیروها که باید برای حفظ بدن به کار رود اگر به راه دیگر مصرف شود، ممکن است پرده پاره گشته بدن بیرون افتد (و طعمه آتش شود) و لا قوة الا بالله.

۱۱. حق صدقه آن است که بدانی پس انداز توست نزد پروردگارت، امانتی است که حاجت به گواه ندارد، اگر این (نکته) را دریابی به امانتهائی که در نهان بسپاری (صدقه سرّ) مطمئن‌تر خواهی بود تا امانتهای عیان، و سزد که هر چه را خواهی آشکار کنی، مخفیانه به خدا سپاری، و در هر حال سرّی باشد بین تو و او، بدون حاجت به شاهی که بشنود یا ببیند که گوئی به گواه مطمئن‌تر باشی، و به رد امانت خود معتمد نباشی، سپس باید در صدقه بر هیچ کس منت نگذاری چه آن مال توست (و برای خود ذخیره می‌کنی) و منت ممکن است آن را معیوب کند چنان که تو روح طرف را آزرده می‌کنی، زیرا منت دلیل آن است که تو آن را برای خود نیندوخته‌ای و گر نه چرا بر دیگری منت نهی.

حقوق سرپرستان

۱۲. حق حاکم آن است که بدانی خدا تو را وسیله آزمایش او قرار داده، تسلطی که بر تو دارد مایه امتحان و ابتلائی اوست، باید خیرخواهانه نصیحتش کنی، چون بینی بر تو مسلط است با او در نیفتی که هم خود را به مهلکه افکنی هم او را، با نرمش و مدارا رضایتش را فراهم کنی به حدی که شر او را از خود باز داری و به



دینت زیان نرساند، و از خدا بخواهی تو را در این راه بر دفع او مدد فرماید. با او معاندت نکن که اگر چنین کنی به او و نفس خود استخفاف کرده‌ای، خود را عرضه رفتار ناپسند او، و او را عرضه هلاک ساخته‌ای، و با او بر ضد خود همکاری، و در آنچه با تو کند، شرکت کرده‌ای، و لا قوة الا بالله.

۱۳. حق سرپرست علمی (استاد) آن است که او را تعظیم کنی، مجلسش را محترم شماری، درست به گفتارش گوش دهی، به او توجه کنی، استاد را در تربیت علمی خود که به آن محتاجی، کمک دهی، فکر را فارغ (و حواس را برای دریافت سخنش جمع) و ذهن را حاضر سازی، با چشم پوشی از لذتها و کاستن شهوتها قلب را پاک کنی و چشم را جلا دهی، و بدانی که در آن درسها که به تو می‌آموزد پیک او هستی، با هر جاهلی برخوردی باید پیام استاد را نیکو به گوشش برسانی، و چون این رسالت را به عهده‌گیری در ابلاغ آن و قیام به این وظیفه خیانت نورزی، و لا حول و لا قوة الا بالله.

۱۴. حق مالک (مولا) مانند حق حاکم است، با این تفاوت که این مالک است و آن نیست از این رو طاعتش در هر (فرمان) کوچک و بزرگ لازم است، جز این که بخواهد تو را از ادای حق خدا باز دارد و میان تو و حق خدا و حقوق خلق حائل شود که در این صورت باید حق خدا و خلق را ادا کنی و از آن پس به حق او پردازی، و لا قوة الا بالله.

حقوق زیردستان

۱۵. حق زیردست تحت قدرت (مردمی که بر آنها حکومت داری) این است که بدانی فزونی نیروی تو و ضعف و زبونی آنان است که باعث زیردستی تو و زیردستی آنها شده. پس (آن بیچارگانی) که (حالت) ناتوانی و ذلت، آنها را از تو

کفایت کرده، آنان را زیردست تو قرار داده، حکم تو را در حقشان نافذ ساخته، که قدرتی ندارند تا از فرمان تو سرپیچند و آنجا که بارت را سنگین و کارت را دشوار ببینند، دادرسی جز خدا ندارند، چقدر سزاوار رحم، و حمایت و بردباری (تو) اند و آن گاه فضل و احسان خدا را در این عزت و قدرتی که به تو داده بشناسی و سزاوار است به درگاهش شاکر باشی، که به هر که سپاس گزارد نعمتش را بیفزاید، و لا قوة الا بالله.

۱۶. حق زیردست علمی (دانشجو) آن است که بدانی، علمی که خدا به تو داده، و خزانه حکمتی که به تو سپرده برای خدمتگزاری آنها است. اگر کاری را که به عهدهات نهاده درست انجام دهی، و همچون خزانه دار مهربانی رفتار کنی که خیر مولا را در میان بندگانیش رعایت کند، شکیب و مخلص باشد، چون نیازمندی ببند از اموالی که در دست دارد در اختیارش نهد، رهشناس و خدمتگزار، و معتقد خواهی بود، و گر نه خائن به خدا و ظالم به خلق باشی و سزاواری که خدا (به کیفر این ناسپاسی) علمش را از تو باز گیرد، و قاهرانه با تو رفتار کند.

۱۷. حق همسر که با پیوند ازدواج زیردست و در اختیار تو قرار گرفته، آن است که بدانی خدا او را آرام بخش، راحت بخش، انیس، و نگهدار تو ساخته، و هر کدام باید نعمت وجود دیگری را به درگاه خدا شکر گویند، و بدانید این نعمتی است که خدا به شما داده و باید با نعمت وی خوش رفاقتی کنید، احترامش را نگه دارید، با او بسازید، هر چند حق تو بر او بیشتر، و اطاعت تو بر او لازم تر است؛ بخواهد یا نخواهد، جز آنجا که معصیت خدا باشد. حق او این است که با او مهربانی کنی، همدم و آرام بخش وی باشی، کامجویی و لذتی که ناچار باید در بین باشد رعایت کنی، و این حق بزرگی است، و لا قوة الا بالله.

۱۸. حق برده یا زیردست این است که بدانی او را هم خدای تو آفریده، گوشت و خون توست (از یک ریشه‌اید) تو «مالک» او هستی نه «سازنده» او، نه چشم و گوشش را خلق کرده‌ای، نه روزیش داده‌ای. همه این کارها را خدا کرده و او را مسخر تو ساخته و به امانت به دستت سپرده، و ودیعه‌ای است که باید حفظش کنی، با او روشی خداپسندانه داشته باشی، هر چه می‌خوری به او بخورانی، هر چه خود می‌پوشی به او بپوشانی، کار بیش از طاقت به عهده‌اش نگذاری، و اگر او را نخواستی خود را، برای خدا از مسئولیتش فارغ سازی، او را عوض کنی، و مخلوق خدا را شکنجه ندهی، ولا قوة الا بالله.

حقوق خویشاوندان

۱۹. حق مادر این است که بدانی جایی تو را (نگه داشته و) جابجا کرده (رحم) که هیچ کس دیگری را در آنجا حمل نکرده، میوه‌ای از دلش به تو خورانده که هیچ کس به دیگری نخورانده، گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست و (خلاصه) همه اعضایش را با شادمانی و خرمی و مراقبت، سپر جان تو ساخته. همه ناملايمات، دردها، سختیها و غصه‌های دوران حمل را به جان خریده، تا آن‌گاه که دست قدرت (پروردگار) تو را (از تنگنای رحم) به پهنه زمین آورده. مادر دلخوش بوده تو را سیر کند و خود گرسنه ماند، تو را بپوشاند و خود برهنه باشد، و تو را سیراب کند و خود تشنه ماند، بر تو سایه افکند و خود در آفتاب بسر برد، سختی کشد و تو را بنواز پرورد، بیدار ماند و تو را به خواب نوشین کند، اندرون او ظرف وجود تو بوده. دامنش آرامگاه، پستانش مشک آب و جانش سپر بلایت، گرم و سرد جهان را به خاطر تو به جان خریده، تو باید به همین اندازه از او تشکر کنی، و این حق‌شناسی را

جز به یاری و توفیق خدا نتوانی.

۲۰. حق پدر این است که بدانی او ریشه است و تو شاخه، و اگر نبود، نبود؛ پس هرگاه در وجود خود چیزی خوشایند دیدی بدان این نعمت را از او داری، به اندازه حقی که بر تو دارد از او سپاسگزاری و قدردانی کن، و لا قوة الا بالله.

۲۱. حق فرزند این است که بدانی جزئی از وجود تو است، در دنیا با هر خیر و شری که دارد به تو منسوب است، در حسن تربیت، رهنمائی به خدا، و کمک به او در اطاعت از تو، و ایجاد روح فرمان برداری در او، مسئولی و در این باره پاداش یا کیفر داری؛ پس با وی چنان رفتار کن که در دنیا آثار نیک تربیت زیب و زیور (و مایه سرفرازی) تو باشد، و (در آخرت) بر اثر انجام وظیفه در پیشگاه خدا معذور باشی، و لا قوة الا بالله.

۲۲. حق برادر این است که بدانی او دستی است که آن را می‌گشائی، یاوری است که به او پناه می‌بری، عزتی است که بر او اعتماد می‌کنی، نیروئی است که با آن هجوم می‌بری، پس او را وسیله نافرمانی خدا و ابزار ظلم به خلق قرار مده. از یاری او در باره خودش، کمک به او در برابر دشمن، حائل شدن بین او و شیطانها، نصیحت و خیرخواهی، و توجه به او در راه خدا کوتاهی نکن، در صورتی که او تسلیم امر پروردگار و مطیع فرمانش باشد. و گرنه باید خدا را مقدم داری و از برادر عزیزتر شماری.

۲۳. حق احسان‌کننده این است که از او تشکر کنی، احسانش را به زبان آری، گفتار نیک درباره‌اش نشر دهی، مخلصانه در حقش دعا کنی تا در نهان و عیان از او قدردانی کرده باشی، و اگر بتوانی باید محبتش را تلافی کنی و گرنه منتظر فرصت و آماده جبران باشی.



۲۴. حق همسایه این است که در غیاب (آبروی) او را حفظ کنی، در حضور، احترامش را نگه داری، و در هر حال یار و مددکارش باشی، در پی عیبجوئی او نباشی، برای پیدا کردن بدیهایش کنجکاو نکنی، اگر تصادفاً و بدون قصد و تعقیب به عیبی برخوردی، باید سینهات دژی محکم و پرده‌ای مستحکم باشد که با سر نیزه هم نتوان بدان راز دست یافت، اگر با کسی راز می‌گویدی گوش نده، او را در سختیها وانگذار، در نعمت بر او رشک مبر، از خطایش بگذر، لغزشش را نادیده گیر، اگر نادانی کرد بردباری کن، مسالمت را از دست مده، زبان بدگویان را از او بگردان، دغلکاری نصیحت‌گو (ی منافق) را بر او فاش گردان، و با وی خوشرفتار باش، لا حول و لا قوة الا بالله.

۲۵. حق همراه (همسفر و رفیق راه) این است که اگر بتوانی در احسان و محبت از او فزونتر باش و گر نه لا اقل با او برابر باش، چنان که احترام کند احترامش کن، چنان که حفظ کند حفظش کن، اجازه نده در جوانمردی بر تو سبقت گیرد، اگر پیشدستی کرد تلافی کن، از مودتی که شایسته او است کوتاهی منما، به خیرخواهی و محافظتش ملتزم باش، در اطاعت خدا با او همدست باش، در ترک گناه او را کمک کن، و (سرانجام) برای او رحمت باش نه عذاب، و لا قوة الا بالله.

۲۶. حق طلبکار این است که اگر داری حقش را پردازی و کارش را اصلاح کنی و بی‌نیازش سازی، دور سرت نگردانی، و امروز و فردا نکنی که حضرت پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

«مسامحه کاری بدهکار توانگر، ظلم است» و اگر نداری، با زبان خوش رضایتش را فراهم آری و مهلت‌گیری و با لطف و مدارا بازش گردانی، نه اینکه هم مالش را ندهی هم با او بدرفتاری کنی، که این پستی و فرومایگی است، و لا قوة الا

بِاللَّهِ.

۲۷. حق مشورت‌کننده این است که اگر رأی صحیحی داری در خیر خواهیش بکوشی، و کاری را که اگر تو به جای او بودی می‌کردی، به او بنمائی، البته با مهربانی و ملایمت که نرمش، وحشت را بزدايد و خشونت وحشت زاید، و اگر رأی و نظری نداری، و کسی را که به رأیش اعتماد داری و برای خود می‌پسندی سراغ داری به او راهنمایی و ارشادش کنی تا در خیر خواهیش کوتاهی و در نصیحتش فرو گذار نکرده باشی، و لا حول و لا قوة الا بالله.

۲۸. حق مستشار (که با او مشورت می‌کنی) این است که اگر رأی ناموافق داد متهمش نکنی، که البته آراء مختلف است و تو در به کار بستن رأی او آزادی، و چنانچه شایسته مشورتش دانی حق اتهامش را نداری، بلکه باید از اظهار نظر و پذیرش مشورتش تشکر کنی، اگر رأی موافق (صواب) داد باید خدای را سپاسگزاری و از برادرت با تشکر بپذیری و در فکر تلافی (این محبت) باشی که اگر روزی با تو مشورت کرد جبران کنی، و لا قوة الا بالله.

۲۹. حق خردسال این است که بر او رحمت آری، در تربیت (فکری) و تعلیمش بکوشی، از خطایش بگذری، و پرده‌پوشی کنی، با او بسازی، کمکش کنی، جرمهای کودکانه‌اش را بپوشانی، که این خود سبب بازگشت (و اصلاح حال) اوست، باید با کودک مدارا کرد، با او در نیفتاد، این روش (پدرانه) برای رشد و هدایت او مناسبتر است.

۳۰. حق آن که چیزی از او خواهی این است که اگر داد بپذیری و تشکر و حق‌شناسی کنی، و اگر نداد عذری برایش بجوئی، خوش گمان باشی، بدانی که مال خود را دریغ کرده (نه مال تو را) و نباید کسی را برای منع مالش سرزنش کرد گرچه



ستمکار باشد که «انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است».

۳۱. حق آن که خدا به دست او تو را خشنود کرده (و سبب خرسندیت شده) این است که اگر منظورش خشنودی تو بوده نخست خدا را شکر گوئی، سپس در جای پاداش، به قدر این محبت از او تشکر کنی، و در فکر تلافی باشی و مزیت پیشقدم شدنش را نیز جبران کنی (که اگر تلافی سربسر باشد امتیاز تقدم او فراموش شده) و اگر چنین منظوری نداشته، باز خدا را سپاسگزاری و از او تشکر کنی و بدانی که این شادی از جانب اوست، و چون واسطه نعمت خدا بوده دوستش داری و خیرش را بخواهی، چه اسباب نعمت هر چه باشد برکت است، گرچه او قصدی نداشته، و لا قوة الا بالله.

۳۲. حق آن که واسطه تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی به تو رسیده این است که اگر به عمد بوده عفو کنی که هم (برای آینده) ریشه شر بر افتد، هم حسن ادبی باشد، و مزایای اخلاقی بسیار دیگری نیز دارد، خداوند فرماید: «بر آنها که چون ستم بیند یاری طلبند (و انتقام جویند) راه تعرضی نیست ... (و هر که صبر کند، و ببخشد) این (مقام عفو) نشان عزم راسخ (و تسلط بر نفس) در کارها است.»^(۱) و نیز فرماید:

«اگر خواهید انتقام گیرید باید به قدر ستمی باشد که بر شما رفته و اگر صبر کنید البته برای صابران بهتر است،»^(۲) و اگر عمدی در کار نبوده نباید در فکر انتقام باشی، و خطا را با عمد مکافات دهی، باید با او مدارا کنی تا بتوانی با لطف و نرمش او را بازگردانی، و لا قوة الا بالله.

۱ - سوره مبارکه شوری آیه ۴۱.

۲ - سوره مبارکه نحل آیه ۱۲۶.

۳۳. حق هم‌کیشان این است که به فکر آزارشان نباشی، بلکه برای آنها مایه رحمت باشی، با بدرفتاران مدارا کنی، با آنها الفت‌گیری و به صلاحشان آری، و از نیک-رفتاران- به تو احسان کرده باشند یا نه- تشکر کنی، که اگر به خود هم احسان کند (و طبعاً نیک رفتار باشد) به تو کرده، چه آزارش را از تو باز داشته، زحمتی برایت فراهم نکرده، و خود را از (آزار) تو نگه داشته، پس به همه دعا کن، همه را یاری ده، مقام هر یک را رعایت کن، بزرگان را به جای پدر، کودکان را به جای فرزند، میانسالان را به جای برادر خود شمار، هر که نزدت آمد با وی لطف و مهربانی کن، و حقوق برادری را در حقش مراعات کن.^(۱)

امام سجادؑ



بسم الله

ISBN 978-964-6331-86-0



9

789646

331860

